بولتن ۱۳

www.iran-archive.com

فهرست:

www.iran-archive.com

برنامه ما	امیر	۵
سازمان ما سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران	رحیم	۳۹
طرح پیشنهادی برای اساسنامه سازمان	عبدالله	۶۰
تئوری لنینی امپریالیسم و تحولات جهان	فرشید	۷۸

برنامه ما (۲)

ـ گفتگو با اعضاء و کادرهای سازمان ـ

بخش اول

برنامه

در پیش نویس ارایه شده از سوی ما، در فصل آماجهای دور و نزدیک، پاراگراف اول اختصاص دارد به تعریف سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت). در آنجا گفته شده که "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) سازمان سیاسی طبقه کارگر و نماینده خواسته های آنی و آتی آن، بیانگر خواسته های مترقی همه مردم ایران و رزمنده راه آزادی و بهروزی و امنیت مردم ایران است." کمی دقت در این فرمولبندی نشان میدهد که سازمان سیاسی طبقه کارگر بودن و بیانگر خواسته های مترقی همه مردم ایران بودن و رزمنده راه آزادی و بهروزی و امنیت مردم بودن همه اینها جزء خصلتهای تفکیک ناپذیر سازمان توصیف میشود. به این ترتیب بین سازمان سیاسی طبقه کارگر بودن و از منافع ترقیخواهانه مردم دفاع کردن فاصله ای ایجاد نکردیم، بلکه اینها را جفت هم، در ارتباط با هم دیگر و بعنوان یک مضمون ارایه کردیم. در برنامه های قبلی سازمان یا در برخی پیش نویسهای ارایه شده کنونی تعریف سازمان سیاسی طبقه کارگر به این ترتیب است که این سازمان سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است. این سازمان بیانگر منافع آنی و آتی طبقه کارگر ایران است. سپس افزوده میشود، این سازمان در برابر امپریالیسم و ارتجاع از منافع ترقیخواهانه مردم دفاع میکند، یا دست بالا، به اتکاء این که سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است از منافع ترقی خواهانه مردم هم دفاع میکند.

این طرز تفکر یک اشکال اساسی داشت و آن اینکه سازمان سیاسی طبقه کارگر را در رابطه با سایر اقشار زحمتکش و کل مردم ترقی خواه کشور تنها یک پشتیبان تلقی میکرد. گفته میشد که در برابر امپریالیسم و ارتجاع از آنها حمایت میکند. ولی آنجاییکه حزب می باید صریحا منافع نیرویی را نمایندگی بکند این فقط شامل طبقه کارگر، آنهم بخش سنتی طبقه کارگر که صرفا به کار بدنی مشغول است، میشد. البته بسیاری از احزاب کمونیست بدی مدتها پیش این مسئله را برای خود حل کرده اند. و به هیچ وجه اینگونه نمیگویند ولی احزاب دگمانیست کلیشه کار و دنباله رو این فرمول را سالهای سال تکرار کردند و ما هم نه چندان فکر شده همین را بکار بردیم. امروز روشن کردن این مسئله اهمیت فوق استراتژیک دارد. آیا در هر مقطعی از مبارزه سازمان یا حزب کمونیست همانگونه که پیشاهنگ طبقه کارگر بمفهوم عام آن است، همانگونه نماینده و بیانگر خواستهای ترقی خواهانه سایر مردم هم هست یا نه؟ آیا فقط از مردم در برابر امپریالیسم و ارتجاع دفاع میکند و خصلت نمایندگی کردن منافع آنها نیست؟ اگر گفته شود که پیشاهنگ طبقه کارگر ایران فقط از سایر زحمتکشان و توده های مردم در برابر امپریالیسم و ارتجاع دفاع میکند و خود شر نماینده منافع ترقیخواهانه توده های مردم در هر مرحله از نبرد نیست، در آنصورت آن حزب پیشاهنگ عملا به یک حزب سکتاریست و دیکتاتور و سرکوبگر تبدیل میشود. حزب سکتاریست و سرکوبگری که اساس تفکرش بر بی اعتمادی نسبت به مردم بنا شده است. اساس تفکرش مبتنی است بر مرزکشی با مردم، مشکوک بودن نسبت به نیات ترقی خواهانه مردم. چنین حزبی ناپیگیری مفرط نشان میدهد در اینکه بتواند نماینده منافع ملی مردم یک کشور باشد. چنین حزبی ناپیگیر است برای اینکه نماینده منافع میهنی خلقهای ساکن کشور باشد. چنین حزبی قطعا ناپیگیر است در اینکه نماینده همه خلقهای ساکن کشور باشد که در چارچوب یک میهن واحد گرد آمده اند. چنین حزبی قادر نیست که با سایر نیروهای خلق و با سایر نیروهای زحمتکش یک ارتباط پیشاهنگی برقرار کند و نمیتواند مبلغ یک رابطه دموکراتیک بین طبقه کارگر و دیگر نیروهای انقلابی و ترقیخواه باشد. چنین حزبی نمیتواند مدافع پیگیر منافع طبقه کارگر باشد. چنین حزبی فقط مترصد فرصتی است تا هرچه بیشتر نشان دهد که او در ظاهر فقط و فقط حرف طبقه کارگر را بیان میکند و در باطن فقط و فقط حرف گروه گرایانه خود شر را بیان میکند. اما حزبی که واقعا مدافع منافع طبقه کارگر باشد، یک حزب انقلابی و سوسیالیست باشد، جبرا و طبیعتا نمایندگی منافع ترقی ترقیخواهانه مجموع مردم در هر قدم از مبارزه جزء خصلتهای پایدار آنست. او تنها در برابر امپریالیسم و

ارتجاع از توده‌های مردم دفاع نمیکند، خصلتش این است که خودش را نماینده منافع ترقیخواهانه مردم در هر لحظه از نبرد میداند و برای تحقق خواستهای توده‌های مردم رسالتی بر عهده خود میداند و بهمین خاطر پیگیرانه تلاش میکند که بین طبقه کارگر و توده‌های رنجبر و مردم ترقیخواه ارتباط تنگاتنگ وجود داشته باشد. چنین حزبی علاوه بر منافع طبقه کارگر بمفهوم وسیع آن، منافع مردم، منافع ملت، منافع خلقها و منافع کشور و میهن را بصورت کلی واحد وجدایی ناپذیر مایه حیات سیاسی خود قرار میدهد و هویت و جوهر مردمی و انقلابی خود را از این کل همپیوسته می یابد.

چنین حزبی مبلغ یک رابطه دموکراتیک و انقلابی بین طبقه کارگر و دیگر اقشار و طبقات ترقیخواه خواهد بود. به این خاطر است که ما در کنار این مطلب که سازمان ما سازمان سیاسی طبقه کارگر است این مسایل را گنجانده‌ایم که سازمان ما خواسته‌های مترقی همه مردم را نمایندگی میکند و رزمنده راه آزادی و بهروزی و امنیت مردم است و همه اینها جزو خصلتهای آنست. چنین درکی از سازمان به ما کمک میکند که به دیکتاتوری بر مردم سوق داده نشویم و در هر مقطعی، حتی پس از اینکه قدرت را بدست گرفتیم بتوانیم نماینده واقعی خود مردم باشیم. چنین درکی به ما این امکان را میدهد که ما به دهقانان کارمندان و دیگر نیروهای زحمتکش سفارش نکنیم که آنها حزب دیگری برای خود تشکیل بدهند، بلکه واقعا مبنایی داشته باشیم که از آنها دعوت کنیم پیشآهنگی حزب ما را بپذیرند.

در پیش‌نویس ارایه شده از سوی سایر رفقای عضو کمسیون اگرچه آن مطلبی که در پیش‌نویس قبلی رفیق صادق به تشکیلات آمده تدقیق شده اما هنوز با نظر فوق فاصله دارد. میتوانم بگویم در پیش‌نویسی که ما داده‌ایم نیز آن صراحت لازم بشکلی که یک عضو ساده سازمان با مطالعه آن دقیقا به کنه مطلب پی ببرد وجود ندارد. این اندیشه‌ها باید با روشنی تمام در تدقیق آتی پیش‌نویس ارایه شده از سوی ما وارد شود. نبرد بخاطر دموکراسی و علیه دیکتاتوری درست از همینجا اوج میگیرد و سمت مییابد.

اکنون چکیده آنچه آمد:

— حزب پیشرو روزگار ما حزب کار در برابر استثمار است. طبقه کارگر نیروی اصلی کار است.

— حزب کار نمیتواند صرفا به طبقه کارگر محدود شود. این حزب سازمان سیاسی طبقه کارگر و سازمان سیاسی همه کار در برابر استثمار است.

— حزب پیشرو حزب اکثریت و حزب همه مردم در راه دستیابی به هدفهای ترقیخواهانه مشترکشان است.

— حزب پیشرو، حزب مدافع برتری منافع عموم اجتماعی بر منافع گروههای اجتماعی است.

— حزب پیشرو، حزب مدافع برتری منافع عموم بشری است.

— حزب پیشرو حزب ملی و پاسدار منافع ملی در مناسبات کشوری و جهانی است.

— حزب پیشرو، حزب میهن پرست و پاسدار آزادی و افتخار میهن است.

— حزب پیشرو حزب انترناسیونالیست است.

، حزب مدافع حق تعیین سرنوشت غیرمشروط برای همه خلقهای ساکن کشور است.

— حزب پیشرو حزب مدافع وسیعترین آزادیهای سیاسی — اجتماعی خصوصا آزادی احزاب سیاسی، مدافع حقوق بشر و مبارز راه لغو حکم اعدام و برچیدن زندانهاست.

— سوسیالیسم ——— بنیادی ترین آماج حزب و شکوفاسازی آن در سمت جامعه آرمانی کمونیسم والاترین خواست حزب است.

بدینگونه امروزه تنها آنچنان تعریفی از حزب پیشرو کمونیست پذیرا است که جمیع خصوصیات بالا را در خود گرد آورد و خصلت و ماهیت حزب را بر این پایه بیان کند. تعریفی که ما در نخستین پاراگراف فصل "آماجهای دور و نزدیک" ارایه دادیم در این جهت است. این تعریف اکنون یا در هم شکستن موج نخست مقاومت دگماتیسم، برابر توضیحات بالا نیاز به تدقیق دارد.

www.iran-archive.com

بخش دوم

در بخش بعدی این فصل درباره آماج مقدم برنامه سازمان ما صحبت میشود. در پیش نویس ارایه شده از سوی ما گفته میشود که:

"آماج مقدم برنامه سازمان در راستای پیکار برای برپایی جمهوری دموکراتیک مردم ایران برانداری رژیم ارتجاعی ولایت فقیه و تامین و تضمین صلح و امنیت و آزادی است." مضمون همین مطلب در بند سندی که به امضای کمسیون ارائه شده آمده است و در آنجا گفته میشود که در شرایط کنونی رژیم ولایت فقیه عمده ترین مانع در راه آماجهای برنامه سازمان است. در راستای تحقق این آماجها سازمان میکوشد همه نیروهای مترقی و صلح دوست و آزادی خواه کشور را به خواهان سرنگونی رژیم ولایت فقیه هستند در یک جبهه وسیع متحد کند و الی آخر.

در پیشنهاد ما نبرد برای سرنگونی ولایت فقیه و تامین صلح پایدار، آزادی، دموکراسی و امنیت هدف مقدم اعلام میشود در حالیکه در پیش نویس رفقا این مضمون بعنوان یک هدف برنامه ای مطرح نمی شود. هدف مقدم را رفقا به این ترتیب بیان میکنند: سرنگونی حاکمیت طبقات و نیروهای ارتجاعی و انتقال قدرت به اقشار و طبقات خلق و استقرار یک حاکمیت دموکراتیک و انقلابی و متکی بر اراده مردم. اولین بحثی که ما داریم اینست که اگر یک سازمان سیاسی سرنگونی یک رژیمی را در دستور می گذارد، تحقق آماجهایی چون صلح و دموکراسی را با سرنگونی آن رژیم در دستور میگذارد، استراتژی این سرنگونی را هم پیشنهاد میکند و آنرا هم توی برنامه اش منعکس میکند، چنین سازمانی جایگاه چنین نبردی را کجا نشان میدهد؟ جایگاه چنین نبردی به اعتقاد یک سازمان سیاسی در چارچوب برنامه و استراتژی در کجاست؟ به اعتقاد من فکری که چنین نبردی را استراتژیک ندادند و آنرا جزء آماجهای برنامه ای نشناسد و فقط یک "تاکتیک" ارزیابی کند دچار دهنیگرایی مفرط میشود. چرا؟ بخاطر اینکه یکی از مهمترین و حتی دشوارترین عناصر استراتژی برکناری رژیم حاکم است. وقتی که این رژیم رژیمی مثل جمهوری اسلامی باشد که در پی یک انقلاب برسر کار آمد، رژیمی که دستگاه مساجد در خدمت اوست، روحانیت را متشکل کرده و هنوز هم میلیونها طرفدار در خود کشور دارد و ارگانهای قهر و سرکوبش همه دوچ هستند، آنگاه بمراتب عامل نبرد برای سرنگونی رژیم در مجموع استراتژی ما نقش برجسته تر و مهمتری پیدا میکند. هیچکس نمیتواند بگوید برکناری یک رژیم آنهم با چنین موقعیتی یک تاکتیک است.

می پرسند شما که قادر نیستید در صدد قابل توجهی از نیروی خود در ادارات داخل نگه دارید، شما که امروز مجبور هستید در نتیجه این استبداد از خارج کشور برای داخل کشور حرف بزنید، شما که سرکوب شده اید و متفرق شده اید و امروز در چشم انداز نزدیک هنوز امید ایجاد یک جبهه در راه صلح و آزادی را هم نمیبینید، شما به پشتوانه کدام واقعیتها فکر میکنید که سرنگون کردن رژیم خمینی و تامین و تضمین صلح و دموکراسی تازه یک تاکتیک است و هدف برنامه ای نیست؟ چنین ادعایی همان ضرب المثل معروف را بیاد می آورد که میگوید سنگ بزرگ علامت نزدن است وقتی چنین کارسترگی هم تازه میشود تاکتیک کوچک، دیگر استراتژی آن غیرقابل اجراست و آن استراتژی غیرقابل اجرا گفته شده یعنی سرنگونی طبقات و اقشار ارتجاعی حاکم هدف مقدم برنامه پیشنهادی رفقاست. خوب چند طبقه ارتجاعی شما دارید که میخواهید سرنگون کنید؟ یک طبقه بورژوا، دومیش کدام است؟ بالاخره طبقات جمع طبقه است و دست کم شامل دو طبقه باید بشود! اقشار ارتجاعی را هم میخواهید سرنگون کنید یک جزء این اقشار مثلا بخشی از خرده بورژوازی جزء بعدی آن کدام است؟ خوب رفقایی که از اندیشه نو و از صحه صدر و از خردمندی سیاسی صحبت میکنید واقعا شما فکر میکنید امروز ما در شرایطی هستیم که به یک ضرب "طبقات و اقشار ارتجاعی را در یک انقلاب نابود کنیم؟ چنین چیزی مقدور است؟ آنهم در چنین شرایطی که خود کشورهای سوسیالیستی بعد از دهها سال تجربه تنها سفارشی که به یک نیروی انقلابی نمیکنند همانا این است که تجربه سوسیالیسم نشان نمیدهد که تو در یک ضرب نمیتوانی تمامی اقشار و طبقات ارتجاعی را سرنگون بکنی! بنابراین آن تاکتیک پرشکوه و جلال به یک استراتژی تبدیل میشود که غیرقابل عمل است و ما در جای خود آنرا بررسی میکنیم.

www.iran-archive.com

چگونه میتوان تحقق اتحاد وسیعی از نیروهای چپ و نیروهای دموکرات و نیروهای لیبرال در

راه برانداری رژیم جمهوری اسلامی و تامین صلح و دموکراسی را تاکتیک شمرد؟ این خود هدف است و یک هدف عظیم است و هدفی است که ما تاکنون نتوانسته‌ایم یک قدم هم در جهت آن پیش برویم هیچ گروهی تابحال دست خود را از نکرده که دعوت ما را به اتحاد بپذیرد. هر گروهی دست خود را فعلا توی جیب خود فرو برده و "اگر دست محبت پیش کسی یازی" به اندازه هم ناورد است از بغل بیرون، که سرمای شکست و حمق سوزان است. اگر ما این واقعیت را در نظر بگیریم آنوقت یک چنین اتحاد وسیعی آنهم با هدف تامین و تضمین دموکراسی که در برخی کشورهای اروپایی حد و دود قرب مردم برای آن جنگیدند، "تاکتیک" و یک امر مشروط و زودگذر نمیدانیم. "تاکتیک" شمردن امر مقدس تامین دموکراسی دم خروسی است که سوگند را زیر سوال میبرد و از همین امر است که سنگینی ماجرا

برنامه‌های ن دیگر را یا نر را نسان میدهد. دیدگاه و جهان بینی که پشت این برنامه‌ها قرار دارد و آنها را تحمل اندیشه‌های میبرد موجب دراتیک و دموکراسی سیزانه، در هر آنجا که سخن از یک سازمان سیاسی جدی است به پایان خود رسیده است. در برابر سازمان ما نیز واقعیت با همین جدیت و صلابت رخ نموده است. ما هر روز پای رو برنامه تا رینویس، که اتحاد وسیع برای سرنگونی رژیم خمینی بخاطر صلح و آزادی و امنیت هر روز این سعا رزا بدهیم و سرانت کنیم و بر روی دیوارها بنویسیم و تلاش هم بکنیم که با نیروها تماس بگیریم و پلاغرم هم برای این جبهه تهیه کنیم و ارزیابی هم بدهیم که طی سالهای آتی این گراساسی ما خواهد بود آنوقت این مجموعه را در خود برنامه هیچ نقشی ندهیم. خوب در اینصورت آیا غیر از آن است که برنامه عبارت از مروری است که هیچ رابطه‌ای با مسایل عملی ندارد؟ ما فرمینیتیم که ذکر ضرورت برنامه‌ای رژیم ولایت فقیه توسط یک جبهه وسیع و استقرار صلح و امنیت و آزادی در متن برنامه و ناظر منحصر کردن این اهداف عظیم در چارچوب برنامه تبیانگر این است و تا روسی جدی است و یا چنین پارادکسی در پیش نویس نابجا آمده است و یا اینده جای آن ضرورتا باید منحصر شود. نابجا آمده یا جایش باید منسوخ شود در ادامه یعنی: به اعتقاد ما باید جایش منحصر شود، نابجا نیامده چرا؟ این بحث یعنی بحث جبهه وسیع برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تامین برقراری صلح و امنیت و آزادی بحثی است بسیار زا در مدت در سازمان و از پلنوم مهر ۶۲ به این سو بحث ادامه دارد. تا مدت طولانی شعار جبهه متحد خلق حزب توده ایران در مقابل این نیز قرار داشت و مطرح میشد که شعار جبهه متحد خلق را باید تشکیل داد. مطرح میشد غلط است جبهه وسیع و یا مطرح میشد اگر ما جبهه وسیع را مطرح کنیم جبهه متحد خلق را میپریم زیر علامت سوال و بین ما و حزب توده ایران شکاف میافتد. بعد از چند ماه مباحثه سرانجام این جبهه متحد جای خود را باز کرد منتها این فرمولبندی است که باید به موازات آن جبهه متحد خلق هم باشد. آما آمدیم جلو و خود حزب توده ایران هم این جبهه را پذیرفت و مورد تبلیغ و ترویج قرار داد. خوب بعد این بحث پیش آمد که جبهه با هدفها یش در چارچوب برنامه چه نقشی دارد؟ یک فکر این بود که اینها هدف مقدم برنامه است. یعنی ما برنامه‌ای را که برای انتقال قدرت از ارتجاع به مردم داریم، این نام اولش است، این هدف مقدم است. در مقابل این اندیشه اندیشه دیگری جبهه و برنامه آنرا مستقل از برنامه طرح میکرد و در چارچوب برنامه اسمی از آن نمیبرد ولی در رطول بحثها این فکر کمی جلو تر آمد. در پیش نویسی که رفیق صادق داد این ماده ۹ که در متن پیش نویس رفقا هست بعنوان موخره آمد یعنی برنامه بسته شد و در آخر شد این موخره باز بحثها پیش رفت و در نتیجه پیشرفت بحثها بالاخره این نیز از موخره انتقال پیدا کرد به متن برنامه و تحت عنوان ماده ۹ برنامه آمد. ولی این ماده ۹ هنوز خود شریک هدف برنامه نیست بلکه یک تاکتیک است. همین سیر تکامل را اگر ما دنبال کنیم میبینیم که قدم بعدی این است که برای این نیز را در برنامه و در چارچوب هدفهای برنامه منحصر کنند و راهی غیر از این نیست.

اما اگر یک چنین اندیشه‌ای پیش نرود و پیش نویس رفقا در این مورد مصر باشد که هدف مقدم برنامه یعنی همان اولین گام برنامه سرنگونی طبقات و نیروهای ارتجاعی و استقرار حاکمیت تا مفهوم خلق است در آنصورت آن جبهه وسیعی که مطرح میشود بلا موضوع است. برای اینکه اگر شما میخواهید در همان قدم اول اقشار و طبقات ارتجاعی را سرنگون بکنید این جبهه خاص خود را میخواهد و خیلی روشن است که در یک چنین جبهه‌ای نیروی لیبرال نمیتواند شرکت بکند. در یک چنین جبهه‌ای نیروی مجاهد نمیتواند شرکت بکند. شورای ملی مقاومت نمیتواند شرکت بکند. هیچکدام از نیروهای شورای ملی مقاومت نمیآیند در جبهه‌ای شرکت کنند که هدفش "سرنگونی طبقات و اقشار ارتجاعی" جامعه است. آنها در چنین جبهه‌ای شرکت نمیکنند. حتی باید شک کرد که حزب دموکرات هم در چنین جبهه‌ای شرکت کند. تنها ممکن است به لحاظ منطقی و اصولی سازمانهای آوانتوریست پیرو سوسیالیسم علمی یک چنین چیزی را بپذیرند. خود این سازمانها هم امروز برای اینکه اتحادی را بپذیرند نیازمند پیمودن راه بازهم طولانی تری هستند چون تا این لحظه کماکان اندیشه تفرقه غالب است. باید بگویم که نواندیشان سازمان ما نیز چنین جبهه‌ای را همانگونه که توضیح دادم رد میکنند و برای طراحان آن آرزوی واقعبینی و فروتنی میکنند. برسر اینکه کی ارتجاع و کی مترقی است نیز ما نیازمند بحث مجدد هستیم و در پایان آن بحث روشنتر حرف یکدیگر را خواهیم فهمید.

نکته دیگر این است که اگر منظور از سرنگونی حاکمیت طبقات و نیروهای ارتجاعی و انتقال قدرت به اقشار و طبقات خلق و استقرار یک حاکمیت انقلابی و دموکراتیک تحقق آن رژیمی است که در این مرحله از تاریخ کشور ما برای آن مبارزه میکنیم، در آنصورت چنین طرحی مبهم، نادموکراتیک و اندک است. یک چنین طرحی برای اینکه هدف مقدم نبرد باشد بکلی ذهنی و بی پایه است. اگر هدف اصلی برنامه باشد، در آنصورت چنین چیزی مبهم و اندک است، میخواهم بگویم شاید هیچ نباشد. چرا؟ به این خاطر که سرنگونی حاکمیت و طبقات و نیروهای ارتجاعی و انتقال قدرت به اقشار و طبقات خلق و استقرار یک حاکمیت انقلابی و دموکراتیک و متکی بر اراده مردم از عهده چه رژیمی برمی آید؟ از عهده چه نیرویی بر می آید؟ قبلاً نظری راه رشد غیرسرمایه داری می گفت که این کار از عهده "دموکراتهای انقلابی" برمیآید. دموکراتهای انقلابی هم به اندازه کافی در مورد شان صحبت شده و ما تکرار نمیکنیم. آن دموکراتهای انقلابی ثابت کرده اند که چنین کاری از عهده آنها برنمیآید و امروز اکثر خود طراحان راه رشد غیرسرمایه داری هم اذعان دارند که یک چنین کاری به سرنگون کردن طبقات و اقشار ارتجاعی و استقرار حاکمیت متکی بر اراده خلق از عهده آن قماش از دموکراتهای انقلابی که ما میشناختیم برنمی آید. آنها حکومتهایی ایجاد کردند دیکتاتوری و تا یکحدی ضد سرمایه و بیشتر از آن ضد دموکراسی و مردم و نیروهایی را هم سرنگون کرده بودند ولی راهی را که پیمودند عبارت از دردآورترین راه رشد سرمایه داری بود. هیچکدام از آنها موفق نشدند راهی بسوی سوسیالیسم هموار کنند. این ایده دیگر فکر میکنم باندازه کافی برای رفقا روشن است. پس یک چنین وظیفه‌ای را چه کسی میتواند اجرا کند؟ واقعیت این است که فقط در صورتی که در چارچوب جبهه، نیروی پیرو سوسیالیسم (پیش از همه مورد اعتماد مردم باشد)

فقط در شرایطی که نیروی پیرو سوسیالیسم نیروی تعیین کننده باشد در آن نبرد که پیش میرود و بالاخره در شرایطی که رژیمی روی کار بیاید که در آن رژیم سوسیالیسم علمی تعیین کننده اصلی سمت آن باشد و فقط در چنین شرایطی امکان دارد که هدفهای مورد نظر برآورده شود. این واقعیت در شرایط ایران برجستگی پیدا میکند. ما سیاسی ها براساس واقعیت باید صحبت کنیم. بخصوص وقتی که میآییم در مورد استراتژی و تاکتیک صحبت میکنیم نمیتوانیم به وهمیات متوسل شویم نیروهایی که در مقابل ما قرار دارند کاملا نیروهای مشخصی هستند و میتوانیم ارزیابی مشخصی از آنها ارایه دهیم. تصور اینکه یکی از نیروهای مذهبی یا لیبرال یا باصطلاح دموکرات موجود بتوانند چنین رژیمی را استقرار بدهند این تصور کاملا ذهنی است.

بردن این توهم به میان مردم که باز یکبار دیگر رژیمهایی مانند حافظ اسد و عبدالناصر و غیره...

قابل

میتوانند نقش نجات‌دهنده در کشورما ایفا کنند و ما به استقرار چنین رژیمهایی کمک میکنیم، عیرتخشایر است. از آنطرف این فرمول مشخص نمیکند که بهرحال چه رژیمی میخواهد روی کار بیاید. و وقتی که جوهر برنامه خلاصه میشود در همین پاراگراف ۷، مشخص نمیشود که این رژیم شبیه کدام رژیمها در دنیاست و اسمش چیست؟ رسمش چیست و چه مختصاتی دارد؟ ماهییت این رژیم نامشخص است ولی وظایف آن مشخص است. حالا چگونه ممکن است رژیمی که خصلت اساسی، ماهییت اساسی و رهبری آن اصلا مبهم است، بکوشیم همه فهایش کاملا مشخص است و میتواند این همه فها را کاملا انجام بدهد؟

امروز یکی از دستاوردهای عمده مرکزی قانع شده‌اند که نبرد علیه سرمایه‌داری تحت این شرایط نا فوق العاده دشوار است. بسیاری از نیروهای دموکراتیک در وضعیت کنونی که در دنیا بوجود آمده بسوی بورژوازی تمایل پیدا میکنند اما این فرمول بند ۷ سند رفقا چشم برایین واقعیت بسته است و چندان تفاوتی با فرمولی که در برنامه قبلی بود ندارد. این فرمول چندان تفاوتی با فرمولهایی که در برنامه های قبلی حزب توده ایران آمده است، ندارد. پیش‌بینی یک رژیم انقلابی با وظایف عظیم انقلابی بدون مشخص کردن رهبری، بدون مشخص کردن خصلت رژیم و مبهم گذاشتن تمام اینها

قبلا در چارچوب تئوری راه رشد غیرسرمایه داری مطرح میشد. امروز در حالیکه این تئوری نمیتواند مورد دفاع باشد. از طرف دیگر بخشی از رفقای تدوین کننده دیگر ارائه چنین فرمولی بنحو سرسری از کار سازمان است. چرا هرلیبرالی، هرخرده بورژوائی میتواند صریح و مشخص بگوید چه رژیمی را میخواهد مستقر کند ولی ما کمونیستها نمیتوانیم این را بگوئیم. ما میتوانیم بگوئیم و ناپاریم بگوئیم، و اگر نگوئیم فقط ابهام را بین توده های مردم میبریم.

برابراین نکته رفقای ما هدف مقدم و اصلی برنامه را با هم مخلوط کرده‌اند و بدینترتیب تاکتیک را با استراتژی و برنامه را با سیاست مبهم کرده‌اند. آلترناتیو را مطرح کرده‌اند که بوی دیکتاتوری پرولتاریا میدهد و بجای آن کمیته ناصری دموکراتیک را پیشنهاد میکنند. دموکراسی را پشت سر ضد انقلاب و حاکمیت سنتی سرمایه‌داری و بازهم رجزخوانی های انقلابی مآبانه را به جای هدفهای انسانی، مردمی، دموکراتیک و ضد انحصاری که ما باید جویای باشیم تعریف کرده‌اند. دفاع از دموکراسی و چگونگی دور از سوسیالیسم و تحقق آن بزرگترین تضاد آلترناتیو پیشنهادی رفقا با آلترناتیو پیشنهادی ماست. بدون شک رفقا ناچارند تا پایان تدوین برنامه بصورت آلترناتیو خود را از نظر اصطلاح "حاکمیت خلق" پیروز بکشند و برخورد آنرا با دموکراسی به شکلی از اشکال توضیح دهند. اگر چنین تلاشی در راستای تثبیت همین آلترناتیو معروف بعد از انقلابی دموکراتیک باشد در آنصورت دیگر بدا بحال سازمان.

بخش سوم:

سازمان

ما مشخص کردیم که آماج اصلی برنامه جمهوری دموکراتیک مردم ایران است. بنابراین نام آن حکومتی را که میخواهیم از اول مشخص کردیم. این عنوان انعطاف پذیراست و میتواند در شرایط مختلفی مورد دفاع باشد. مورد بمورد را بترتیب مسائلی را که در رابطه مطرح هست می شمریم

مسئله اول این سر جمهوری دموکراتیک مردم ایران چه تفاوتی با شعار جمهوری دموکراتیک خلق دارد؟ آیا یکی است یا متباست؟ بلحاظ هدف اساسی اینها یکی هستند، اما جمهوری دموکراتیک خلق با همان تعبیری که میشناسیم، با همان مضامینی که قبلا بود امروز نمیتواند مورد دفاع باشد. جمهوری دموکراتیک خلق باید واقعا دمکراسی مردم باشد نه دیکتاتوری یک حزب. باید متکی بر پلورالیسم سیاسی باشد، باید بیانگر اراده مشترک همه نیروهای خلق باشد. باید نیروهای سهم خلق در آن قدرت داشته باشند و بتوانند اعمال اراده بکنند. باید تجلی کرآزادی سیاسی گسترده، گسترده تر از کشورهای سرمایه داری باشد. ولی خصلت مرکزی آن رژیمی است که میرود تا بهره کشی را براندازد و سوسیالیسم را استقرار دهد. این کاملا پابرجاست رژیمی که ازطریق انجام وظایف

دموکراتیک پیش میرود و در روند خود به موقعیتی میرسد که پی ریزی سوسیالیستی را در دستور قرار میدهد و سوسیالیسم را مستقر میسازد. این خصوصیت جمهوری دموکراتیک خلق همان خصوصیت و خصلت جمهوری دموکراتیک مردم ایران است، بنابراین بلحاظ سمتگیری بنیادین تفاوت اساسی وجود ندارد لیکن بلحاظ ساختار سیاسی و شیوه حرکت در سمت تامین عدالت اجتماعی باهم متفاوت هستند و این تفاوت هم در دموکراتیسم پیگیر جمهوری دموکراتیک مردم ایران است. این جمهوری اساسا بر سیستم انتخاباتی و ما فوق بودن اراده مردم بر حزبها متکی است. واما بلحاظ نام یا عنوان ما فکر کردیم که در تمام برنامه باید از کلمات، اصطلاحات و زبانی استفاده بکنیم که مردم ما آن زبان را پذیرا باشند و آن اصطلاحات را قبول بکنند باید بازبان مردم حرف زد. باید بازبانی حرف زد که بتواند بیت مردم راه پیدا بکند در تعقیب همین ایده ما اصطلاح جمهوری دموکراتیک مردم ایران را مناسبتر و به فکر مردم نزدیکتر یافتیم و این را بکار گرفتیم. البته متاسفانه میتوانم بگویم که در هیچکدام از این پیشنویسها اگرچه رفقای عضو کمیسیون برنامه قبول دارند که ما باید بازبان مردم صحبت کنیم، نتوانستیم این پیشنویسها را ساده و واقعا بازبان مردم تهیه کنیم، از این نظر این پیش نویسها باید بازنویسی شوند. اگر ما نتوانیم امروز برنامه‌ای بنویسیم که مردم بخوانند و بسادگی بفهمند و درک بکنند لطمه ای خیلی جدی به نافذیت برنامه ما در بین توده ها وارد میشود. بعضی جاها ما توانستیم چنین کاری را ارائه دهیم ولی در بخش مهمش چه در پیش نویسی که ما ارائه داده ایم و چه پیش نویسی که سایر رفقا ارائه داده اند این نقص هنوز پابرجاست.

خصایص جمهوری دموکراتیک ایران چیست؟ ما در بررسی خصائل جمهوری دموکراتیک ایران ابهامی باقی نگذاشته ایم. ما در آینده در فصل ۶ که آماجها را مینویسیم مفصلتر صحبت میکنیم ولی در تعریف فشرده سعی کردیم مسئله عمده را حتما ذکر بکنیم.

پس از جمله "آماج اصلی برنامه سازمان ما برپایه جمهوری دموکراتیک مردم ایران است" اولین خصیصه جمهوری دموکراتیک مردم ایران به این ترتیب مشخص میشود: این جمهوری منتخب اکثریت مردم ایران است. اولین خصلت آن چنین است. این یکی از تفاوتهایش است با آن درکی که قبلا از جمهوری دموکراتیک خلق وجود داشت یک درک دیکتاتور منشانه و دگماتیک و تحکم آمیزی بر جنبش چپ حاکم بود نه تنها در جنبش چپ ما بلکه در دنیا که در جمهوری های سوسیالیستی و خلقی پیاده شد. برابر این درک گویا اگر کمونیستها در راس حکومت قرار گرفتند، اگر یک ارتجاع را با زور سلاح از اریکه قدرت به زیر کشیدند و رژیمی با برتری نیروی پیرو سوسیالیسم مستقر کردند، این رژیم نظر به اینکه آرمانش، آرمان مردم است پس بخودی خود نماینده منتخب مردم است و حمایت اکثریت را دارد و نیاز به هیچگونه رجوئی به آراء مردم ندارد. طی دهه ها این تفکر تداوم یافت و تحکیم شد. مبارزه برای دیکتاتوری و آمریت یا مبارزه علیه دیکتاتوری باید در گام اول با همین موضوع تعیین تکلیف بکنم. ما کمونیستها اگر در راس حکومت قرار گرفتیم (مثلا در جریان یک قیام) این حکومت را می خواهم به تائید اکثریت مردم برسانیم یا نه؟ میخواهیم آراء اکثریت مردم پشتوانه آن باشد یا نه؟ آیا باز هم میخواهیم بگوئیم چون ما پیرو سوسیالیسم و حزب طبقه کارگر هستیم پس به خودی خود ما نماینده اکثریت هستیم و حکومت ما یعنی حکومت اکثریت؟ یعنی دیگر نیازی نداریم که ما تائیدی از خود مردم بگیریم.

به اعتقاد ما عصر دیکتاتوری به سر رسید. دیکتاتوری ها در حال احتضار هستند هر نوع دیکتاتوری. اگرچه یک دیکتاتوری علیه بورژوازی و یک دیکتاتوری علیه کارگران و به این لحاظ متضاد هستند، ولی خصائل مشترکی هر نوع دیکتاتوری را بهم گره میزند.

دیکتاتوری به اعتبار آنکه یک حاکمیت سرکوب گر و متکی بر اعمال قهر و زور است در تمامی جهان عصر آن بسر آمده است و روند آتی روند فروپاشی دیکتاتوری هاست. مردم در این سطح از تکامل تمدن و فرهنگ در مقیاس جهانی دیگر تحمل نخواهند کرد یک حزب سیاسی بگوید من میخواهم دیکتاتوری مستقر بکنم. از ترس این مردم حتی فاشیستها

هم جرأت ندارند که بگویند ما میخواهیم دیکتاتوری برقرار کنیم. در مقابل این مردم با این سطح از تکامل یک انسان متمدن دیگر خجالت می‌کشد که بگوید من میخواهم دیکتاتوری برقرار کنم. برای کسی که روح زمانه را متوجه است، روان شناسی مردم دوران را مورد توجه قرار میدهد و مهمتر از همه مردم را دوست دارد امروز سرم آور است از اینکه از کلمه دیکتاتوری در هر جائی در نزد مردم دفاع کند. یکی از دلائل بسیار بزرگش اینست که در برنامه اغلب احزاب کلمه دیکتاتوری حذف شده است. محدودی شاید وجود داشته باشند که هنوز از این اصطلاح استفاده می کنند.

رفقا را توجه میدهم به اینکه مارکس و انگلس از حاکمیت پرولتاریا هیچ تصوری بجز حاکمیت اکثریت نداشتند هیچ تصوری غیر از آن، از نظر مارکس و انگلس دیکتاتوری پرولتاریا مساوی است با حاکمیت اکثریت. بعنوان نمونه در اصول کمونیسم از انگلس در این باره می پرسند که آن حکومتی که طبقه کارگر روی کار می‌آورد چگونه حکومتی خواهد بود او توضیح میدهد که آن حکومت دمکراتیک خواهد بود و آن حکومت دمکراتیک آنجائی که خود پرولتاریا اکثریت است بصورت اعمال حاکمیت مستقیم پرولتاریا در خواهد آمد مثل انگلستان و آنجائی که طبقه کارگر اکثریت نیست حاکمیت مشترک طبقه کارگر و زحمتکشان است. آن حاکمیت دمکراتیک است و، حاکمیت اکثریت است. همینطور مارکس در آنجائی که برای اولین بار اندیشه انسجام یافته از حاکمیت طبقه کارگر یعنی شکل حاکمیت طبقه کارگر ارائه میدهد آنجائی که تجربه کمون را تحلیل میکند، از حاکمیت کمون بمثابه حاکمیت اکثریت مردم نام می برد و اینکه اکثریت در کمون ها متشکل و مسلح شده‌اند و بصورت مستقیم اراده خود را اعمال می کنند. مورد نظر مارکس و انگلس چیزی جز اعمال اراده اکثریت توسط خود اکثریت و بدون قیمای که او را دور بزند و در جای او بنشیند نبود. این اندیشه عمیقا دموکراتیک، در اصول سالیان، بجای آنکه خصلت دموکراتیک آن رفتن بیابد زیر پرچم لنینیسم توسط "بت هایی که می شناسید از محتوا تهی شد.

بنابراین اعتقاد به حاکمیت دمکراتیک اکثریت که در آن رای مردم تعیین کننده و حقوق اقلیت تامین شده باشد یکی از عمیق ترین جنبه های دمکراتیسم در اعتقاد ماست و ج.د. مردم ایران جمهوری است که باید به انتخاب مردم باشد و انتخاب آزاد اکثریت مردم پشتوانه آن باشد. البته آن جمهوری را ممکن است در یک نبرد قهرآمیز مستقر کنیم. در یک نبرد مسلحانه در از مدت ولی پس پیروزی بر ضد انقلاب باید این حکومت بر اراده اکثریت متکی شود، یعنی مجلس موسسان باید تشکیل گردد، چنین حکومتی را به لحاظ شکل و محتوا تعیین یا مستقر کند و چنین رژیمی در یک رفراندم سراسری توسط مردم تصویب و قطعیت بیابد.

اگر رئیس جمهور انتخاب میشود، وکیل انتخاب میشود، وزیر انتخاب میشود، کابینه تعیین میشود، قانون تصویب میشود و غیره طبیعی است که مردم باید آرا خود را صادر بکنند. باید آنها به تائید مردم برسد و اگر اکثریت نظر مردم در تضاد با اقدامات این یا آن حزب بود اقدامات نباید انجام بشود. اگر اکثریت نظر مردم مخالف کابینه‌ای بود که می خواهیم روی کار آوریم نمی تواند روی کار بیاید. ما علیه مردم اعمال زور نمی کنیم. در صحبتی که دیروز داشتم سئوالی را یکی از رفقا مطرح کرد که متاسفانه خود رفیق اینجا نیست، که در اسپانیا اکثریت مردم به حضور اسپانیا در پیمان ناتو رای دادند، یا در لهستان اکثریت مردم نظر خلاف مصالح حزب دادند و ممکن است اکثریت مردم بگویند جنگ جهانی شروع شود. در آن صورت ما برخورد مان با این اکثریت چیست؟ برخورد ما با این اکثریت کاملا روشن است اگر ما به اتکاء آراء آزاد مردم قوانین را تنظیم بکنیم و به تائید برسانیم که در چارچوب آن قوانین سیاست صلح، سیاست اصلی رژیم باشد. با تکیه بر قانون اساسی مصوب مردم میشود اقدام خطای آن اکثریت خیالی برای برانگیختن جنگ — بفرض محال — را جلو گرفت. ولی اگر مردم رای بدهند که ما در پیمان ناتو هم باشیم ما نمی توانیم با زور سرنیزه رای آنها را برگردانیم. تنها وسیله ما برای تغییر نظر اکثریت عبارت از منطق و استدلال و تبلیغ و ترویج و نشان دادن در عمل به توده مردم که اینکار نادرست است. بنابراین اکثریت مردم ممکن است اشتباه بکنند نه تنها ممکن است بلکه بارها در تاریخ اشتباه کرده‌اند. ولی این اشتباه اکثریت تحت شرایط

www.iran-archive.com

معین صورت می گیرد خوب ما آنجا راه مبارزه داریم و میدانیم که این اشتباه تحت تاثیر اعمال نفوذ نیروهای منفی است. نیروهای سنتی و جنگ و غیره و ما این اعمال نفوذ نیروهای ارتجاعی در میان توده مردم را زیر ضرب می گیریم و با آن نبرد می کنیم و سعی می کنیم در اینجا هم مردم را آگاه بکنیم و از طریق آگاه کردن مردم رای شان را برگردانیم. وسیله ای غیر از این نداریم و نمیتوانیم داشته باشیم. به زور هم نمی توانیم توسل به جوئیم. ولی در جامعه ای که ما حاکمیتی ایجاد میکنیم عمیقا دمکراتیک که در آن نیروی سوسیالیسم هرمون است نهادهایی ایجاد میکنیم دمکراتیک، امکاناتی ایجاد می کنیم که بتوانی نظر خود را تبلیغ و ترویج بکنی در آنجا ایده اصلی، ایده دموکراسی، آزادی و سوسیالیسم را تبلیغ و ترویج میکنی و مردم را مجهز میکنی به یک امکاناتی که عادر هستند با توسل به آن امکانات اندیشه های درست و نادرست را تشخیص دهند. در آنجا امکان خطای مردم فوق العاده ناهشیار می یابد. مردم غیر ممکن است به جنگ سوم رای دهند. اینکه ما چنین چیز عجیب و غریبی را مطرح کنیم و بگوئیم در آن موقع چکار می کنیم این توسل به توهمات جهت پیدا کردن راهی است که بما اختیار بدهد اراده مردم را سلب کنیم. چگونه ممکن است مردم به جنگ سوم رای دهند؟ اگر مردم به جنگ رای ندهند آنوقت مطمئن باشید روح اهریمنی فاشیسم در آنها حلول کرده و چنین کسان جنون زده ای را بکمک همه مردم دنیا باید سرجای خودشان نشاند، همانطور که سرجای خودشان نشاندند. ولی مردم ممکن است بیایند و در مقابل یک رشته از اقدامات دولتی که خود را سوسیالیستی میدانند بایستند، علیرغم تبلیغ و ترویج ما و علیرغم استفاده از امکانات ما در آنجا هم هیچ راهی جز کردن نهادن به رای مردم نداریم ما البته تسلیم نمیشویم ما میرویم نظرانمان را مطرح می کنیم ما مبارزه می کنیم تبلیغ و ترویج می کنیم تمام اهرمهایی را که مسالمت آمیز هستند بکار می گیریم تا مردم نسبت به واقعیت آگاه بکنیم ولی اگر موفق نشدیم ما نمی توانیم در کشوری که رویم آن سوسیالیستی است در برابر رای اکثریت بایستیم. نمی توانیم بر مردم اعمال قهر بکنیم، با قهر در مقابل مردم بایستیم. این کار ما هزار بار زیانش بیشتر است از همان زیانی که مردم از طریق اشتباهشان متوجه جامعه کنند. هیچکس نمی تواند ضد دمکراسی و آزادی باشد و در عین حال مطرح بکند که من دمکراسی و آزادی را با آنجا قبول دارم که مردم اشتباه نکنند. در اینصورت اصلا نمیشود دمکراسی و آزادی مردم همیشه در معرض اشتباه هستند. بعضی وقتها هم اشتباه فاحش می کنند. شما وقتی دمکراسی و آزادی میدهید در عین حال پذیرفته اید که ممکن است توده ها اشتباه بکنند. سود معاد سود دارند نظرات خود را پیش ببرند

و این نظر خود شان ممکن است معاییر نظر ما باشد و اصلا روحیه دمکرات همین است که به نظر مخالفش بخصوص هنگامی که از سوی اکثریت مردم اعمال میشود احترام بگذارد و آنرا رعایت بکند. پس ما آزادی و دمکراسی را نمیتوانیم با این سرمشق همراه کنیم که مثلا از توده ها رفع اشتباه شود. در هیچ جا چنین عملی معمول نیست و وجود چنین نظری نمی تواند نظر آزادیخواه و دمکراتیک باشد به این حاضر جا نه با در نظر گرفتن مسائل استثنائی وهمی و عجیب و غریب که ممکن است در یک جامعه اتفاق بیافتد و در آنجا مردم خصاهای عظیم بکنند، بلکه باید با تکیه بر اصل اساسی حقانیت و

ضرورت اعمال نظر اکثریت مردم ریم جانسین، ریم مورد نظر خود را برپا کنیم.

دومین خصوصیت جمهوری دمکراتیک مردم اینست که حاکمیتی است به همان مفهوم مردم فهم آن دمکراتیک و متکی بر اراده مشترک خلق. در اینجا اراده متشرک خلق یک اراده مشترک واقعی است، یعنی مجموع نیروهای خلق در شرایطی که رهبری و یا هژمونی در جامعه نیروی سوسیالیسم است در حاکمیت شرکت دارند و اراده خود شان را جاری می کنند. ما از طریق توسل به زور و قهر مردم را مغلوب اراده نمی کنیم، بلکه راه افزایش نقش نیروی پیرو سوسیالیسم و ناهشر نقش نیروهایی که دچار توهمات غیر مردمی و غیر پیشرو هستند تنها مبارزه مسالمت آمیز است از طریق یک مبارزه مسالمت آمیز

www.iran-archive.com

است که باید آنها را به راهی نشاند که راه اصلی سازنده تاریخ است. این متکی شدن براراده مشترک خلق در عین حال متکی شدن براراده مشترک مجموعه سازمانهای سیاسی ترقیخواه است. ما سیستم تک حزبی را پیش‌نمی بریم . ما سیستم چند حزبی را پیش‌می‌بریم در این سیستم چند حزبی تلاش‌ما اینست که نقش‌هژمون با نیروی سیاسی پیرو سوسیالیسم باشد ولی این به هیچوجه به اشکالی که تاکنون پیاده شده نیست. سایر سازمانهای متحد ما مسلوب‌الاختیار یا مسلوب‌الاراده نمی شوند و به نیروهائی تبدیل نمی شوند که صرفا باید از ما حمایت کنند و اگر نکردند از صحنه خارج شوند و اگر هم کردند فاقد هرنوع‌اختیاری باشند ، مابرای تکامل جامعه‌مان و برای حفظ دمکراسی و برای ارتقاء خود مان دقیقا نیازمند آن هستیم که سازمانها ی سیاسی در جامعه نظراتشان را مطرح بکنند ، فعالیت بکنند و آنهائی که درچارچوب یک اتحاد همراه با ما قدرت را تسخیر می کنند به سهم خود در قدرت شرکت می کنند . نه بازور بلکه ازطریق مبارزه برای جلب نظر و آراء مردم ما سهم خود را افزایش میدهیم و سهم آنهائی را که جهات مخالفما را دارند کاهش‌میدهیم. متکی براراده مشترک خلق به این معناست. متکی شدن براراده خلق یعنی‌متکی‌شدن برژیم برانتخابات آزاد با رای مستقیم و مخفی . متکی شدن برسیستم چند حزبی ، متکی شدن براتحاد احزاب ترقیخواه و متکی شدن براراده آگاهانه خلق برای ساختمان سوسیالیسم‌در دمکراتیسم.

سومین خصلت جمهوری دموکراتیک مردم ایران به مثابه هدف اصلی برنامه ماهمانا تامین سردگی نیروی کار و زحمتکش در حاکمیت و جامعه است که طبقه کارگر به مفهوم اخص‌آن در مرکزو راس‌آن است. بزرگترین و بنیادی ترین تفاوت دموکراسی مردم ایران ، آنچنانکه مطلوب برنامه ماست باد مکراسی برخی کشورهای پیشرفته سرمایه داری در همین است که در جمهوری دموکراتیک ایران بگونه‌ای دموکراتیک حق به حق دار میرسد و کار نیروی هژمون و سمت‌دهنده تکامل جامعه میشود . مهمترین مساله این است که ما در حالی الگوی سرمایه داری به لحاظ ساختمان سیاسی و حقوقی را [illegible] به مثابه یک کلیت کنار میگذاریم ، هیچکدام از این سیستم های سیاسی و حقوقی آلگوی کامل و قابل تقلیدی نیستند . اما آیا میخواهیم اختراع تازه‌ای بکنیم ؟ خیر ؟ دوران اختراعات بپایان رسید و دوران انتشافات مدتهاست جانشین آن شده . امروزآینده را با آنچه موجود است باید ساخت. بر این پایه مادر ساختار سیاسی و حقوقی جمهوری دموکراتیک ایران باید عناصر و تجارب خوب و موفق را از هرکجا هست در خدمت بگیریم . از اینرو ما اعتقاد داریم که در آمیزی سمت‌گیری عدالت پژوهانه کشورهای سوسیالیستی ، سمتگیری این کشورها برای آزادی واقعی کار از قید استثمار و ستم باید با سمتگیری تکامل یابنده دموکراتیسم پیشرفته غربی ـ بگذار بگویم دموکراتیسم تیپ‌سوئدی ـ درهم‌آمیزوهمراه شود . حد اکثرسوسیالیسم باید با حد اکثر دموکراسی نه همراه بلکه یکی شود . بر همین‌پایه باید از دموکراتیسم ـ و نه از استبداد ـ یاری گرفت تا در جمهوری دمکراتیک مردم ، هژمون وسمت‌دهنده خود مردم باشند و لذا راه بسوی عدالت باشد و نه در سمت‌ستم . بنابراین‌به همان اندازه که سیستم دموکراتیک سیاسی و حقوقی بیانگر ویژگی جمهوری دموکراتیک مردم ایران هستند ، به همان اندازه تامین سردگی کار در قدرت سیاسی و جامعه بیانگر واقعی شدن و پیگیر شدن همان دموکراسی و تحقق عملی جمهوری دمکراتیک مردم ایران است . این حکم امروز است و فردا خود سخن خود را خواهد گفت. اما برای تحقق این حکم ما به چه نیاز داریم ؟ شاید عجیب باشد اگر بگویم برای تحقق سردگی مردم ، حد اکثر حکومت مردم ، یعنی حد اکثر دموکراسی لازم است.

چهارمین خصلت جمهوری دمکراتیک مردم ایران شرایط تکامل بی وقفه دمکراتیک و مسالمت‌آمیزجامعه در مسیر شکوفائی رشد اقتصادی و تامین و گسترش عدالت اجتماعی را فراهم میسازد . مکث روی اینها به این دلیل است که ما اگرچه برای به پیروزی رساندن انقلاب در آنجائی که ضروریست قهر را قبول داریم ، ما در مقابل اعمال قهرضد انقلابی ، اعمال قهرعلیه دمکراسی ، در رستیز با قهری که علیه دمکراسی و مردم اعمال میشود ناگزیری اعمال قهر را مورد تاکیدقرارمیدهیم و قهرضد دمکراتیک را بسود دمکراسی سرکوب باید بکنیم ولی ما نباید در جمهوری دمکراتیک مردم ایران علیه هیچ نیروئی که آن نیرو علیه این جمهوری به قهرمتوسل نمیشود ، علیه دمکراسی به قهر متوسل نمیشود به‌قهر

www.iran-archive.com

متوسل شویم. ما در رابطه با متحدینمان به هیچوجه در هیچ شرایطی نباید به قهر متوسل شویم و بطور اولی ما در برابر شاهای حزبی خودمان به هیچوجه و تحت هیچ شرایطی نبایستی به قهر متوسل شویم. ما نباید مبارزه ایدئولوژیک را با زور پیش ببریم. با خونریزی پیش ببریم. روش دمکراتیک و مسالمت آمیز روش ج. د. مردم ایران در برابر متحدینش، در برابر مردم، در برابر مجموع نیروهائی که سمت تکامل نیروهای مولد و ترقی اجتماعی را دارند، هست: جمهوری دمکراتیک مردم ایران در برابر نیروئی که علیه دمکراسی به قهر متوسل میشود یعنی علیه مردم به قهر متوسل میشود قاطعانه اعمال قهر میکند. ولی بین این اعمال قهر و ضرورت آن مسالمت در مناسبات بین متحدین جمهوری و نیروهای ترقیخواه و نیروهائی که به قهر متوسل نمی شوند مرزبندی کاملا مشخص است.

پنجمین خصلت جمهوری دمکراتیک مردم ایران اینست که این جمهوری جامعه را در سمت غلبه بر بهره کشی و ستم طبقاتی، ملی، ... فرهنگی و مذهبی پیش می برد. این موضوع روشن است و به اندازه کافی توضیح داده شد.

ششمین خصلت

اینست که جمهوری دمکراتیک مردم ایران تامین کننده دمکراسی سیاسی - اقتصادی اجتماعی و تامین کننده آزادی سیاسی است. اینرا هم مقداری در مورد ش صحبت کردیم. ما صراحتا اعلام کردیم چه در عرصه اقتصادی چه در عرصه اجتماعی - سیاسی یک جمهوری پیکرانه دمکراتیک است و در عرصه سیاسی این دمکراسی در مرکزش تامین آزادی سیاسی است بنابراین آن ایده قبلی که در جامعه سوسیالیستی آزادی سیاسی وجود ندارد و یا مثلا نمیتواند وجود داشته باشد چون مورد استفاده دشمنان ما میشود ما این ایده را رد کردیم. عدم تاریست آزادی سیاسی هست که بیشتر از هر چیزی مورد استفاده دشمنان ما قرار می گیرد. رد آزادی سیاسی است که ما را بیشتر از هر چیزی در مقابل دشمنانمان ضعیف می کند و بالاخره لغو آزادی سیاسی است که بیشتر از هر عامل دیگری امکان اعمال اراده مردم را، امکان انتخاب آزادانه مردم را، امکان مطرح شدن راه حل های متعددی را که می توانند در برخی از بن بست ها جامعه را از بحران نجات دهند، میبندد. آزادی سیاسی بر پارک دمکراتیزمی که جمهوری دمکراتیک مردم ایران باید گسترش بدهد، می درخشد.

هفتمین خصلت - این است که همه نیروهای اجتماعی و همه اشکال اقتصادی علیرغم اختلافات و تضادهای آنها مادام که یاری دهنده رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی مردم ایران هستند جزء تفکیک ناپذیر سیستم حاکمیت دموکراتیک مردم ایران محسوب میشوند. این نکته چکیده تجربه عظیمی است که کشورهای سوسیالیستی در جریان استقرار سوسیالیسم بدست میدهند. این نکته مبتنی بر این تجربه است که در هر کجا کشورهای سوسیالیستی یک بخش اقتصادی را که در چارچوب این نظام حرکت میکرد تولید می کرد و نیروهای مولده را رشد میداد با اعمال قدرت جلوی حرکتش را گرفتند و تعطیلش کردند به ضررشان تمام شد. توسل به اعمال قهر برای تعطیل آن بخشهای اقتصادی که جمهوری دموکراتیک مردم در سمت تکامل نیروهای مولده و رفاه اجتماعی فعالیت می کنند فوق العاده ویران گر است. در چارچوب جمهوری دمکراتیک مردم ایران بخش سوسیالیستی نباید علیه غیر سوسیالیستی که در چارچوب این جمهوری فعالیت می کند اعمال قهر کند، بلکه باید اولا آگاه باشیم که این بخشهای غیر سوسیالیستی برای تکامل نیروهای مولده لازم هستند، نیروهای مولده را تکامل میدهند و همانطور رفاه اجتماعی را افزایش میدهند بنابراین نیاز سوسیالیسم و جمهوری دمکراتیک هستند و ما نه تنها نفی اشان نمی کنیم بلکه در چنین شرایطی به آنها محتاج هستیم و موظفیم که از حداکثر ظرفیت آنها برای تکامل جامعه استفاده کنیم. برنامه ما برای غلبه دادن بخش سوسیالیستی در درازمدت در مقابل این بخش های غیرسوسیالیستی نه برنامه ای مبتنی بر اعمال قهر و زور بلکه برنامه ای است بر رقابت دمکراتیک. رقابت دمکراتیکی که تنها پس از اینکه ما توانستیم بخشهای سوسیالیستی را به لحاظ سطح بازده و کیفیت تولید کالا و محصولات به برتری برسانیم، شرایط پیروزیش فراهم میشود، اگر بخش سوسیالیستی بتواند طی یک رقابت دمکراتیک کمیت و کیفیت تولید خود را ارتقاء بدهد و برتری

www.iran-archive.com

پیدا بکند شرایط پیروزیش بطور طبیعی بر بخش غیر سوسیالیستی فراهم میشود ، اگر نتواند اینها را بکند ، اگر سامانی بیابد در چارچوب جمهوری دمکراتیک خلق هنوز بخش غیر سوسیالیستی کیفیت بالاتر از بخش سوسیالیستی است در آنصورت نوسل به زور برای تحصیل آن بحث درواقع توسل به زور برای از بردن بخشی از نیروهای محرکه تکامل نیروهای مولده است که خود تکامل نیروهای مولده بررسین وظیفه جمهوری دمکراتیک مردم و برترین وظیفه جامعه سوسیالیستی است. در اینجا میخواهم یک اندیشه بنیادی را در چارچوب تفکر مارکسی با بیست تغییری بنیادی پدید آورد بطور مشخص بر بساز لنین و مورد تاکید قرار دهم . این اندیشه عبارت از این است: اندیشه برانداز ساختارهای غیر سوسیالیستی اقتصاد باید جای خود را به اندیشه پیروزی بر ساختارهای غیر سوسیالیستی اقتصاد بدهد . در مدرانیسم و ترقیخواهی در عرصه رشد نیروهای مولده و تاریست عملی اندیشه تقدم رشد نیروهای مولده بر دگرامور اجتماعی در این بیان چکیده شده است. ما مدام در ادبیات مارکسیستی میگوئیم که ساختارهای غیر سوسیالیستی را باید برانداز یم . این برانداستن که همواره عبارت از یک اقدام اساسا سیاسی و اساسا مبتنی بر اعمال زور سیاسی بود ، تنها زمانی میتواند حقانیت داشته باشد و تنها زمانی میتواند خود توسط دامان ساختارهای غیر سوسیالیستی شکست نخورد و بازنگردد که نه از طریق زور سیاسی بلکه از طریق زور اقتصادی ، از طریق برتری کمی و کیفی اقتصادی ، از طریق برتری یافتن کمی و کیفی تولید بخش سوسیالیستی بر بخشهای مورد نظر آنها را غیر صرور کرده و از میدان بیرون کند . کلامه تمام برانداز یزیها و همه تلاشها در این یا آن کشور و منطقه و غیره واقعیت است اما برانداز نظامهای اقتصادی ـ اجتماعی تنها میتواند یک امر موقتی باشد مگر اینکه با نظام اقتصادی ـ اجتماعی ـ سیاسی غیر صرور بودن و شکست دن این نظامها را محقق کرده و بر آنها پیروز شود . اگر صدام رژیم بعث را در واقع با قوای نیروهای مسلح آن به معنی برافتادن این نظامها نبود . برافتادن بعثی ها (این اصطلاح نادقیق را صرفا بکار میبریم) یا فاشیسم اساسا با معلوم شدن این نظامها در عرصه اقتصادی و پدید آمدن نظامی با کیفیت عالی تر صورت گرفت . همین قاعده نیز در مورد سوسیالیسم صادق میباشد . اگر سوسیالیسم بورکراتی و بخش سوسیالیستی در ریم مورد نظر ما در عمل و قبل از همه در تولید برتری خود را بر دیگر سوسیالیسم ثابت نکنند و غیر سوسیالیسم ، خصوصا سرمایه داری را در عمل شکست ندهند ، بطور نهائی سوسیالیسم بازگشت ناپذیری نمیتواند وجود داشته باشد و نه از جاری شدن قوانین مربوط به آن ساختارهای غیر سوسیالیستی ، یعنی کشورهای سوسیالیستی میتوان جلوگیری کرد . من اگر از اندیشه نو سخن میگویم ، در بنیادیترین عرصه ، یعنی در عرصه رشد اقتصادی این اندیشه تمایش ناپذیر است دموکراسی را از طراز فوق را ارائه کند . من انتظار دارم مباحث فوق بادقت بسیار زیادی مورد بررسی رفقا قرار گیرند و گفتگوی باز و گسترده و بسیار جدی برای تعیین تکلیف با این روند ما داشته باشیم.

گفته میشود اگر در جمهوری دمکراتیک خلق بخش خصوصی باشد و بخش سوسیالیستی ، از آنجائی که بخش خصوصی در پی سود خود ثر است تعداد کارگر کمی استخدام میکند ، تکنولوژی را بکار میبرد که کاربرست از آنسرف دولت مجبور است تمام کارگران را شاغل بکند یعنی دولت مجبور است که شغل ایجاد کند واز آنجاکه بخش خصوصی نمی پذیرد شغل اضافی را ، تمام این اشتغال می افتد عملا به گردن بخش سوسیالیستی و بخش سوسیالیستی به دلیل تراکم نیروی کار در آنجا یعنی بدلیل بهم خوردن عرصه کارنیست به مقاضای کار گر بخش ریان مند میشود و فشاری را متحمل میشود که مانع از آنست که بتواند یک رقابت پیروزمند را با بخش خصوصی پیش ببرد . و سرانجام آن برای کار بست تکنولوژی پیشرفته بدتر میشود . اگر همان قوانین به اجرا گذاشته بشود که تا چندین کشورهای سوسیالیستی به اجرا گذاشته شد . البته چنین خطری کاملا وجود دارد . ولی اگر تجربه تونسی کشورهای سوسیالیستی مورد توجه قرار گیرد و ما بتوانیم این تجربه ها را متناسب با شرایط خود تکامل بدهیم در آنصورت میشود این خطر را کاملا رفع کرد . کدام قوانین را باید بکار بست . ؟ همین قوانین که امروز در شوروی و چین مورد ترجمه همعنان لیکن بگونه ای بسیار موثرتری ، یعنی مادر یک مرحله طولانی از

تکامل جامعه ـ رشرایط جمهوری د موکراتیک قانون‌عرصه و تقاضا را نیز بکار میگیریم • قانون ارزش را نیز بکار میگیریم و منجمله قانون عرضه و تقاضای کار را ، بخش سوسیالیستی نباید تمام نیروهای بیکار را بکار گیرد • بخش سوسیالیستی مثل بخش خصوصی (بخش سوسیالیستی ر میخواهیم چون بخش دیگر از اقتصاد ولی است •) باید آن اندازه کارگر بکار گیرد که نیاز دارد • مثل بخش خصوصی و به این حساب که میخواهد بیکار نباشد نباید کارگر را به کارخانه‌ای آویزان کند • خوب معلوم میشود نیروی بیکار میماند • آری ، اما باید نیروی بیکار را نه از طریق تزریق به کارخانه‌ها بلکه از عواید عمومی سکتورهای جدید باید بکار واداشت ، و با اثر مفید ورنباشد که رآن را حذف کرد ، سکتورهای جدید باید پدید آیند بشیم با پدید آوردن برنامه‌های عمرانی نیروی بیکار وجود دارد و با این نیروی بیکار را نه بخش سوسیالیستی تنهایی بلکه بخش خصوصی و سوسیالیستی باید مشغول سازد • از طریق بخش خصوصی • از طریق تنظیم قوانین مالیاتی ، تدابیر دیگر میتوانند بیاید آن برنامه‌های عمرانی که بیکار را مشغول پیدا کنند ، بخشی عمده را بعهده بخش خصوصی گذاشته ، حتی اثر هم قرار داد که بیکاران از طریق بخش دولتی به واحدهای تعاونی موجود یا واحدهای اداری موجود بکار گمارده شوند و بخش سوسیالیستی باید تقویت بشود ، یعنی ما نباید بگذاریم که بیکاران سر بخش سوسیالیستی ریخته بشوند و بخش خصوصی تنها به اندازه نیاز داشته باشد • همینطور در مورد عرضه و تقاضا و ارزش ، بخش سوسیالیستی باید بشود شود تا آن قوانین را بکار ببرد و با اتکا به چنین روشهایی بخش سوسیالیستی از آن امپیه مناسب‌تر را هم بکار دارد و در ... ولی هم بعوض ده پنجمیان آن است قادر است که در رقابت د موکراتیک با بخش خصوصی که زیبا موفقیت برتر را پیدا کند و گسترش یابد تا به پیروزی برسد • اگر از این راه نشود به پیروزی رسید ، پس باید به فکر چاره دیگری بنشیم • آنوقت به این نتیجه برسیم که این برنامه‌های ما هنوز ذهنی هستند • یعنی اگر در رقابت د موکراتیک سوی به ضرر موسراتیک رمزدهی ، نتواند با بخش سوسیالیستی برخیزد سرمایه‌داری غلبه کند این در حد مثال آن میماند که فرض کنیم در رقابت د موکراتیک و صلح آمیز بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری در مقیاس جهانی • کشورهای سوسیالیستی اصلا نمیتوانند پیروزی پیدا کنند • خوب در اینجا ما باید راه حلمان را پیدا کنیم • ما در مقیاس جهانی نمیتوانیم بگوئیم که کشورهای سوسیالیستی به زور میخواهند برای اینکه رشد کشورهای سرمایه‌داری را متوقف کنند و خودشان بزنند جلو • اینکه غلط قانونمندی مقابل جامعه است • کشورهای سرمایه‌داری تکامل پیدا میکنند با آن قوانین خودشان و کشورهای سوسیالیستی با قانونمندیهای خودشان • راه اینست که سوسیالیسم ثابت باید کند که از راه مسالمت‌آمیز طریق رقابت د موکراتیک برسرمایه‌داری پیروز بشود اگر این کار را نکند در درازمدت سکته قلبی خواهد کرد • سیلی مسائل میروند زیر علامت سوال • ولی تئوری ما و اعتقاد ما این هست که سوسیالیسم در درازمدت از راه مسالمت‌آمیز طریق رقابت د موکراتیک و صلح آمیز در مقیاس جهانی برسرمایه‌داری پیشی بگیرد • اگر چنین چیزی در مقیاس جهانی وجود دارد ، البته بطور اولی در مقیاس داخلی هم وجود دارد •

نکته آخرین که در رابطه با جمهوری د موکراتیک مردم ایران مطرح شده این است که این حاکمیت در روند تحقق آماجهای خود به حاکمیت سوسیالیستی ، یعنی شکل عالیتر د موکراسی فرامیروید به این ترتیب تصریح میشود وقتیکه جمهوری د موکراتیک مردم ایران روی کار آمد برای رفتن به جامعه سوسیالیستی ما دیگر احتیاج به رژیم دیگری نداریم بلکه همین رژیم هست که وظایف مذکور را انجام میدهد شرایط را فراهم میکند و جامعه را هدایت میدهد بسوی سوسیالیسم • و خود شرایط یک حاکمیت سراسر سوسیالیستی فرا میروید • در اینجا این موضوع که جمهوری د موکراتیک مردم ایران در این راستا بسوی دیکتاتوری پرولتاریا فرامیروید رد شده است • گفته شد که خود جمهوری د موکراتیک مردم ایران به حاکمیت سوسیالیستی فرا میروید • همانطوریکه من در رابطه با رژیم هم نوشتم نه ضرورتی دارد که جمهوری د موکراتیک برای گذار به سوسیالیسم به دیکتاتوری پرولتاریا فرابروید و نه اصلا دیکتاتوری پرولتاریا مفهومی دارد و یا حقانیتی برای آن میتوان قایل شد •

در ادامه توضیحات پیرامون پیش‌نویس برنامه‌ای ارائه شده، اکنون باید به انتقاد یکی از مقدسات بپردازیم

باید به مقام و موقعیت اندیشه "دیکتاتوری پرولتاریا" پس از تجربه ۷۰ ساله اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بپردازیم و به بینیم که آیا این اندیشه میتواند قابل اجرا باشد و اساساً درست است یا نادرست.

زمانیکه اندیشه دیکتاتوری پرولتاریا توسط لنین بصورت یک سیستم نظری کامل شد و مورد تاکید قرار گرفت، تجربه مشخصی که مورد استناد بود در این زمینه تجربه کمون بود. با استفاده از تجربه کمون و با تمکین به شرایط عقب مانده و استبدادی روسیه یک رشته تئوریها و ارزیابیهایی به نام "دیکتاتوری پرولتاریا" تکوین پیدا کرد که از زمان انقلاب اکتبر تا همین دیروز بنیادی‌ترین اصل برای کشورهای سوسیالیستی بود.

امروز برای بررسی دیکتاتوری پرولتاریا دیگر لزومی ندارد که به تجربه کمون بپردازیم. ۷۰ سال تاریخ سوسیالیسم این مساله را با همه جزئیات آن بصورت یک تجربه مشخصی در برابر ما گذاشته است چندین کشور سوسیالیستی با شرایط متفاوتی از نظر سطح رشد و با برداشتهای بعضاً ویژه‌ای از "دیکتاتوری پرولتاریا" این اندیشه را بکار گرفتند.

امروز از دو زاویه میشود دیکتاتوری پرولتاریا را مورد بررسی قرار داد، یکی رجوع به آن سیستم نظری که لنین مطرح کرده و تحلیل مجرد همان سیستم فکری، و یک زاویه دیگر بررسی تجارب کشورهای سوسیالیستی و چگونگی تعیین یافتن دیکتاتوری پرولتاریا در این کشورها و ارزیابی سرنوشت این اندیشه بر بستر تجربه مشخص است. باید تاکید کرد همانطور که در بدو پیدایش اندیشه دیکتاتوری پرولتاریا تجربه مشخص کمون پاریس مبنای بررسی بود، امروز باید تجربه کشورهای سوسیالیستی را مبنای بررسی و ارزیابی قرار داد. در درجه دوم ضرورت پیدا میکند که ما بصورت تئوریک هم با آن دستگاه نظری برخورد بکنیم. بنابراین از این دو زاویه، یعنی یکی تحلیل تئوریک دیکتاتوری پرولتاریا و یکی نقد آن بر بستر تجربه معین کشورهای سوسیالیستی، روی دومی باید تاکید کرد. یکی از عواملی که در جهت تایید این فکر است این است که آن اندیشه هائی از دیکتاتوری پرولتاریا که پیاده نشدند، در واقع عملی نبودند، یعنی نمیتوانستند پیاده بشوند. بنابراین پرداختن به این بحث که اگر دیکتاتوری پرولتاریا این یا آن شکل اجرا میشد چه نتایجی میداد پندارگرایانه است. دیکتاتوری پرولتاریا آنچنان که میتوانست پیاده شود شد و نتایج مشخصی بدست آمده است. بر این پایه باید روی خود تجربه کشورهای سوسیالیستی تاکید کرد. ما مختصراً از همین تجربه شروع می کنیم. ولی ابتدا در رابطه با خود دیکتاتوری و دموکراسی لازم است توضیحی دهیم.

همانطور که در آثار لنین دیده می شود و در بحثهائی که بعضا رفقا می کنند و منجمله در مقاله‌ای که رفیق صادق نوشت، یکی از سوالات این است که حاکمیت مساوی است با دیکتاتوری یا نه. بسیاری اساس استدلالشان این است که: حکومت مساوی است با دیکتاتوری پس حکومت سوسیالیستی هم مساوی است با دیکتاتوری و چون حکومت سوسیالیستی حکومت پرولتاریا است پس این دیکتاتوری پرولتاریا هست. البته کوشش می شود که با لحن نرمتر و کمتر حساسیت برانگیز این موضوع طرح بشود. برای اینکه به ببینیم آیا دیکتاتوری به همین سادگی به هر حکومتی اطلاق میشود یا نه باید رجوع کرد به تاریخ و علت پیدایش اصطلاحات دموکراسی و دیکتاتوری و مضمون آنها. چرا بشریت اصطلاحی تحت عنوان دیکتاتوری و اصطلاحی تحت عنوان دموکراسی را به کار بست و آنها را تفکیک کرد و چرا بیش از دو هزار سال این اصطلاحات بکار گرفته شدند. این اصطلاحات، مثل اغلب اصطلاحات سیاسی که در طول تاریخ پدیدار شدند، دارای پشتوانه واقعی هستند و واقعیتی بوده که

در این اندیشه ها انعکاس یافته است. از آغاز مساله و اضعین این اصطلاحات که اولین واضعین شان یونانیها هستند، این نبوده که آیا حکومت دموکراسی است یا دیکتاتوری. مساله این بود که حکومتهائی که وجود دارند، شکل اعمال حاکمیتشان، بطور کلی دموکراتیک است یا دیکتاتوری، در کدام سمت جریان دارد. این شکل اعمال حاکمیت در کشورهای پیشرفته آمدند شکل اعمال حاکمیت را مورد بحث قرار دادند و روشن کردند که هر حکومتی مستقل از اینکه حکومت کدام طبقه است در عین حال اشکالی برای اعمال حاکمیت دارد، و در برخورد با این اشکال حکومتی شکلهائی هستند که مردند و شکلهائی هستند که موردنائید مردم هستند. از طریق تفکیک بین این اشکال حکومتی ـــــ ـــــ سعی کردند که آن اشکالی از حکومت را کشف کنند که با خیر بشر دمساز است. به این خاطر تلاش برای اینکه گفته شود که دموکراسی هم شکلی است از اعمال دیکتاتوری و هر حکومتی دیکتاتوری است و با این استدلال پلاموضوع کردن مساله دموکراسی، نه تنها در جهت نیات ترقیخواهانه ای که در طول تاریخ بوده نیست، بلکه تحت تاثیر توهماتی که ممکن است در ذهن اندیشه پرداز وجود داشته باشد، چنین استدلالهائی مستقیما به زیان خود مبارزه مردم عمل میکند. در حقیقت باید تفکیکهای پیش از میلاد که بادقت شکل دموکراسی و شکل دیکتاتوری را از هم تفکیک کردند بسیار جلوتر از نظری است که بر اساس یکی کردن حاکمیت و دیکتاتوری، عملا نفسی دموکراسی را نتیجه می گیرد. تاریخ با قدرت تمام اینرا اثبات کرد و به اعتقاد من چندان دور نیست نه در خود کشورهای سوسیالیستی، در پیشروترین کشورهای سوسیالیستی، بطور صریح و مشخص به این سفسطه پایان داده شود. به این سفسطه ای که علیرغم نسبیت آن بخد متکذار منافع مردم نمیتواند باشد. ما حکومت ها را، از هر نوع که در نظر بگیریم، نمیتوانیم انکار کنیم که این حکومت ها همه شان دیکتاتوری نیستند، همینطور که نمیتوانیم انکار کنیم که همه شان دموکراسی نیستند. نمیتوانیم انکار بکنیم که همزمان دو نوع حکومت با هم میتواند وجود داشته باشد، که یکی اش حکومتی کاملا دیکتاتوری، و دیگری ـــــ دست کم نهادهائی از دموکراسی بتوان مشاهده کرد. همینطور حکومتهای سرمایه داری. ما نمی توانیم بگوئیم که حکومت هیتلر دیکتاتوری بوده و حکومت سوئد هم در نهایت دیکتاتوری است. حکومت سوئد هم پوشش است برای اعمال دیکتاتوری. دموکراسی که در سوئد است یک پوششی است برای دیکتاتوری. یا در فرانسه آن دموکراسی پوششی است برای دیکتاتوری محتوا فقط دیکتاتوری است. یا مثلا قانون اساسی ایتالیا نیز ناقل دیکتاتوری است. با بیرنگ کردن ارزشهای دموکراتیکی که در آن اشکال حکومتی که اشاره کردم وجود دارد، راه را باز میکنیم برای اینکه نیات دیکتاتوری منشانه را به اجرا بگذاریم.

اگر حکومتهای دیکتاتوری را در طول تاریخ در نظر بگیریم، برخی خصوصیات مشترک در همه آنها می بینیم. تفاوت هم نمیکند که این حکومت دیکتاتوری در کدام نظام بوده. دیکتاتوری ها یک رشته خصوصیتهای مشترکی با هم داشته اند. برخی از این خصوصیتها را مختصراً اشاره می کنم

ـ دیکتاتوری شکلی از حاکمیت است که برای حفظ خود ش اساسا به قهر و سرکوب متکی است.

ـ دیکتاتوری حکومتی است که اساسا بر دیکته کردن فرامین حکام متکی است و هرگونه راه اعمال اراده سایرین بر آن افراد حاکم را می بندد و محدود میکند. حتی خود طبقه حاکم را هم محدود میکند.

ـ دیکتاتوری حاکمیتی است که به هیچ قانونی پایبند نیست. دیکتاتوری حاکمیت ضد قانون است. خوشبختانه در این مورد لنین هم تصریح میکند که دیکتاتوری حاکمیتی است که به قانون پایبند نیست و گفته کائوتسکی در این زمینه را تائید میکند.

ـ دیکتاتوری حاکمیتی است که هرگونه نهاد دمکراتیک برای اعمال اراده یا کنترل مردم بر حکومت را نابودمیکند و مردم و حتی طبقه حاکمه را هم از تجهیز به نهادهائی که بتوانند حاکم را، دسته حاکم را تحت هرگونه کنترل قرار بدهند بهره میکند.

ـ دیکتاتوری حاکمیتی است که اساسا انتخابات را نفی میکند و حق انتخاب را می گیرد. نه تنها

از مردم ، بلکه از خود طبقه حاکم هم کمابیش حق انتخاب را می گیرد . پیشوشه برای بورژوازی شیلی هم آنچنان حق انتخابی قائل نشده بود . یا رضا شاه برای بورژوازی ایران آنچنان حق انتخابی قائل نشده بود که او را بخواهند یا احمد شاه قاجار را بخواهند و یا فیروز را. دیکتاتورها اگرچه منافع یک طبقه را، طبقه حاکم را نمایندگی میکنند ، ولی در عین حال رابطه دموکراتیک با خود طبقه‌ای که از منافعشان دفاع میکنند ندارند ، بلکه خود طبقه را هم تمام و زیر فشار قرار میدهند . یکی از نمونه های برجسته اش خود خمینی است . در هر حال رژیم در مجموع بورژوائی است. علیه خود آن بورژواها هم اعمال دیکتاتوری میکند . الان طیف وسیع و بسیار متنوعی از بورژواها خودشان با این خمینی درگیر هستند در حالیکه خود شر یک دیکتاتور بورژواست.

ـ دیکتاتوری حاکمیتی است که به نیابت از طبقه اعمال حاکمیت میکند ، نه به دستور طبقه و طبق انتخاب طبقه و برهمین پایه بسیاری از اوقات خود آن دیکتاتورها و بخشهائی از خود طبقه حاکم هم شدید سرکوب میشود .

ـ دیکتاتوری برضد اکثریت است برضد حکومت آزادانه اکثریت است. اگرچه ادعا میکند که من نماینده اکثریت هستم آنجا که اکثریت بخواهد علیه آن اعمال اراده میکند برضد آن اعمال اراده اکثریت هست و نفی میکند آنرا و تابع قانون اقلیت و اکثریت در انتخابات نیست .

ـ دیکتاتوری برضد حاکمیت مستقیم است ، حتی طبقه حاکم هم باشد . یعنی حاکمیت مستقیم طبقه حاکم را هم که خود شر منافع آنرا نمایندگی میکند نفی میکند .

ـ و بالاخره دیکتاتوری برضد رت افراد و شخصیت های ممتاز حاکم متکی است. دیکتاتوری برکیش شخصیت و برضد رت فرد و دسته متکی است. و به همین خاطر است که در دیکتاتورها اکثر اوقات یک " ابرمرد " فرمان میراند . یک نفر هست که قدرت مافوق دارد و امر و نهی میکند .

اینها برخی از خصوصیتهای رژیم های دیکتاتوری هستند ، نگاه کنیم ، می بینیم که چه دیکتاتوری برده داری ، چه دیکتاتوری سرمایه داری چه دیکتاتوری استالینیستی ، یا مائوئیستی ، برخی خصوصیات مثل هم دارند . فرق نمیکند که حالا مائو سوسیالیست است و رضا شاه ناپیتالیست . اینها در نوع رابطه شان با مردم البته خیلی تفاوت دارند . یکی آرمان سوسیالیستی دارد ، به این اعتبار خدمت به مردم میکند ولی شکل حکومتی که مورد دفاع قرار میدهد چیست ؟

رضا خان امر میدند ، مائو امر میکند ، رضا خان انتخابات را میگذارد کنار مائو میگذارد کنار ، رضاخان خودها را از داشتن اهرم هایی برای اعمال فشار بر حکومت محروم میکند ، مائو هم اینکار را میکند . رضاشاه به نیابت طبقه حکومت میکند ، مائو هم به نیابت طبقه حکومت میکند . رضاخان بر اعمال قهر و سرکوب برای حفظ دیکتاتوری خود شر متکی است ، مائو هم بر اعمال قهر و سرکوب برای اعمال دیکتاتوری خود شر متکی است ، حتی علیه خود نیروهای درون حزب و بالاخره رضاخان خود شر را ابرمرد میداند ، و مائو هم خود شر را فوق ابرمرد میداند . به لحاظ شکل حکومتی مشابهت بسیار جدی بین این دو وجود دارد . خوب در مقابل این شکل از حکومت، اشکالی هستند که در مجموع سمت دموکراتیک دارند . حالا در بعضی جا دموکراسی پیشرفته است و در بعضی جا ناقص. ولی سمت گیری دموکراتیک به عنوان یک شکل حکومت در جهت خلاف آن چیزی است که شد مردم . سمت گیری دموکراتیک حکومت ، در این است که برای حفظ خود شر به مردم متکی بشود . به جلب رای مردم متکی شود . برای حفظ خود شر به دیکته کردن نپردازد بلکه پارلمانها ، شوراها و ارگانهای دیگری که نظر مردم را بیان میکند به آنها تمکین بکند . سمت گیری دموکراتیک آن سمت گیری است که میرود و به قانون پای بند میشود ، نه مثل دیکتاتوری که به هیچ قانونی پای بند نیست . سمتش در رجهت مقید شدن به قانون است . سمت گیری دموکراتیک در رجهت تایید انتخابات و حق انتخاب و حق اعمال اراده از طریق آراء مردم است نه مثل دیکتاتوری که نفی میکند آنرا . سمت گیری دموکراتیک آن سمت گیری است که نه به نیابت از مردم بلکه بمثابه نماینده خود آن مردم حکومت میکند ، یعنی امکان میدهد که خود مردم حکومت کنند ، یعنی امکان میدهد که خود مردم حکومت کنند و سرانجام

سمت گیری دموکراسی آن سمت گیری است که در جهت تضعیف قدرت افراد در حاکمیت و نه در جهت تقویت سیطره افراد و سپردن همه قدرت به دست یک نفر فرمانروا عمل میکند. حالا این سمت در یک جائی ناپیگیر است و تا حدی پیش میرود که این شکل دموکراسی شامل طبقات حاکم می شود، در یکجا گامی جلو میگذارد، اشکالی از نهادهای دموکراسی را برای کل مردم هم قائل است. در یکجائی دیگر امکان اینرا میدهد که مردم به طرق مسالمت آمیزی حکومت را تعویض بکنند و بالاخره در یکجائی به آن حدی میرسد که دموکراسی اقتصادی را، برابری اقتصادی را با دموکراسی سیاسی یعنی حکومت مستقیم و آزادانه مردم در هم می آمیزد و با بهترین شکلش تکامل میدهد و این آن چیزی است که در آرمان سوسیالیستی ما باید وجود داشته باشد. بنابراین دو شکل دیکتاتوری و دموکراسی کاملا باهمدیگر متفاوت هستند و دو مقوله متضاد هستند، هر نوع تلاشی در جهت اینکه نشان بدهد که دموکراسی صوری است فقط دیکتاتوری وجود دارد، چشم ما را در مشاهده حقیقت می بندد. پس این سوال که آیا حاکمیت اساسا دیکتاتوری است نادرست است. نه، حاکمیت اساسا دیکتاتوری نیست. حاکمیت عبارت است از اعمال قدرت سیاسی از سوی نیروهای طبقاتی معین و مردم معین. حکومت کردن البته عناصری از آمریت دارد و عناصری از اعمال قهر دارد. عناصری از اعمال فشار دارد و غیره و غیره. حکومت ها با این همراه هستند. دولت ها با این خصایل همراه هستند ولی خصایصی که در تعریف حکومت می گنجند - یعنی نهادی که به اصطلاح قدرت سیاسی را قبضه می کند و بسود منافع نیروی معینی عمل میکند - این حاکمیت را با این مختصه اش نباید با مفهوم دیکتاتوری یکی انگاشت. همین حاکمیت که در آمیخته است با آمریت، با اعمال فشار و غیره و غیره، میتواند یکی از این دو تا شکل را در پیش بگیرد. واقعیت این دو تا شکل اینقدر عظیم است که در اروپا طی ها مضمون اصلی مبارزه بود و هم اکنون هم هست. از یکسو تلاش فاشیستها و سیلیناریست ها و ضد دموکراتها بود برای به کرسی نشاندن سیستم حکومتی خود شان، از صرفی نیروهای سوسیال دموکرات و دموکرات و ترقیخواه بوده که تلاش می کردند اشکال حکومتی دموکراتیکی را در جامعه اروپائی پیاده کنند و این اصلا مضمون اصلی نبرد در کشورهای اروپائی بوده. حتی تاریخ طولانیتر، خوب، آنها بر سر هیچی نبرد نکردند! آیا هیتلر همان حکومت بورژوازی است که مثلا در فرانسه بوده؟ هرد و ناشر بورژوازی بودند ولی یک حکومتی میاید بنام هیتلر و یک فلم درمیاورد میلیون را می کند توی کوره میسوزانو، و یک جا مثل سوئیس در همانموقع پناهگاه فراریهای از جنگ و از دست فاشیستهاست. چگونه ممکن است گفت این و آن در نهایت یکی هستند؟ و باز هم فرض بگنیم که در نهایت هم یکی. بحث را میکشانیم سر اینکه در نهایت هم یکی. بگوئیم کمونی دموکراسی هم دیکتاتوری هست. کلمه دیکتاتوری و دموکراسی را برمیداریم میگذاریم کنار، می گوئیم یک نوع مدلی از حکومت داریم که این مدل به قدرت فرد، سرکوب به اعمال زور و فشار فقط متکی است اکثریت را نفی میکند، حق رای را نفی میکند، هر نوع نهادی را برای اعمال اراده سایرین از میان می برد و با خون کار خود شرا پیش می برد. یک نوع هم حکومتی است که معیار این است بحث آن کلمات به کنار، نظرت سر این دو تا سیستم چیست؟ تو میخواهی اولی را پیاده کنی یا دومی را؟ من فکر می کنم که دفاع از ایده سوسیالیسم هم کسی را که بخواهد از دیکتاتوری دفاع کند، نجات نمیدهد. چون بدون دفاع از دموکراسی و مخصوصا آزادی احزاب، دفاع از سوسیالیسم تاکنون معنی چندانی نیافته است.

امروز در جهان این مساله خیلی واضحتر شده. این تمایز بین دیکتاتوری و دموکراسی در تجربه ای که کشورهای سوسیالیستی در استقرار دیکتاتوری پرولتاریا از خود شان بجا گذاشتند هم به شکل کاملی خود شرا نشان داد. به چه ترتیب؟ تجربه کشورهای سوسیالیستی به این ترتیب است. در دیکتاتوری پرولتاریا این نتیجه را گرفتند که یک حزب باید حاکم باشد. در بعضی جا چند تا حزب هست ولی در واقع آن حزبها صوری هستند، فاقد قدرت تاثیر معین هستند. مگر آنجائی که بحران وجود داشته باشد، مثل لهستان، در عمل یک سیستم تک حزبی است. این یکی از تجاربی است که دیده شد

یعنی امکان اینکه احزاب دیگری واقعا وجود داشته باشند ، نداریم . آیا این تنها به احزاب محدود شد ؟ در مقایسه بین شوراهای زحمتکشان شوراهای کارگران و زحمتکشان با حزب، حزب همه چیز شد . شوراها از محتوا تهی شدند و تابع حزب شدند ، فاقد قدرت شدند . جوری که صدر شورای عالی مثلا اتحاد جماهیر شوروی که باید یک مظهر قدرت دولتی باشد اصلا یک مقام تشریفاتی شد میشود برکناریش کرد . میشود قدرتش را به یک کس دیگر محول کرد ، هیچ اتفاقی هم نمی افتد . در رابطه حزب و اتحادیه های کارگری و غیره ، باز اتحادیه ها تابع حزب شدند و هر نوع امکان مستقل را منجمله برای تحت فشار قرار دادن دولت جهت تامین منافع خود کارگرها ، از دست دادند . خوب همینطور مساله اعتصاب و تظاهرات و اینها هم به همین ترتیب باشر برخورد شد . این اقدامات تا آنجا دامنه پیدا کرد که حزب با دولت شد یک پدیده و این در تئوری ما نیز بوده است . وقتکه حزب و دولت یکی شد رابطه مردم با حزب رهبر تبدیل میشود به رابطه مردم با دولت حاکم . بدینگونه رابطه مردم با حکومت و رهبری یکسان شد . در حالیکه چنین چیزی در عمل تحقق نیافت . به این ترتیب تفکری شکل گرفتکه مطابق آن گویا هر حزب کمونیستی که قدرت را بدست گرفت، این به این معناست که رهبری را بخیر کرده یعنی مردم را دارد رهبری می کند بسوی سوسیالیسم ، یعنی منافع مردم را دارد نمایندگی میکند . دولت سوسیالیستی مساویست با رهبر مردم . این مفهوم به همین سادگی حل شد . پس آنجائی که مردم با حکومت موجود اختلافات معینی پیدا می کنند ، وقتیکه رهبری برای خود نمی بینند ، چرا چون حزبی که باید رهبرشان باشد خودش نشسته رجای حکومت و خود شرخود حکومت است اختلافات مردم با خود حزب میشود . مردم در چنین شرایطی به کجا پناه ببرند ؟ وقتی شما میگویید که تنها رهبرتان منم ، مسلم حکومتم حالا مردم با آن حکومت یک اختلافی پیدا کردند . خوب رهبر مردم در اینجا کیست ؟ رابطه پیشاهنگی را کی میخواهد ادا کند . وقتی نو آن نهادهائی را که میتوانند تحت فشار قرار دهند دولت را تضعیف می کنی ، آنوقت مردم به چه پدیده ای متوسل بشوند برای پیشبرد نظرات درست خودشان ، نه نادرست خودشان ، مثلا مردم چین چه کار بکنند ، جلو انقلاب فرهنگی را بگیرند ؟ خوب مردم شبیه می شوند به آن شیری که ناخنها و دندانهایش را میکنند و بعد سلطان جنگلش می نامند . در واقع کاری از دست آن ساخته نیست . در تجربه ای از دیکتاتوری پرولتاریا که کشورهای سوسیالیستی پیاده کردند ، چند نکته دیگر را برجسته می کنیم ، در این رابطه بوده و پرولتاریا به چه ترتیب است؟ خوب مطرح می شود که این پرولتاریا ست که باید قدرت داشته باشد ، و حکومت کند وغیره وغیره ، سایرین متحدین پرولتاریا هستند و فقط در رده متحد مطرح می شوند ، با مرزبندی های معین که سهمی در رهبری کردن و اعمال قدرت ندارند . آنها بطور عموم باید مدافع رهبری طبقه کارگر باشند ولی خوب نمیشود درخواست یک جانبه داشت و انتظار داشت متحدین هم به همین شکل ساده بیایند در رابطه ای که بین طبقه کارگر و توده های مردم هست مرزکشیده میشود و گفته میشود که این قدرت مال این طبقه است . حالا می آییم قدرت را به طبقه میدهیم . در اینجا مطرح میشود که از میان طبقه کارگر آن بخش پیشرو و آگاهی که توی حزب جمع شده ، این قدرت باید در اختیار آن باشد در انحصار آن باشد . بنابراین طبقه کارگر که به نیابت مردم میخواهد حکومت بکند در پله بعدی ، حالا حزب به نیابت طبقه کارگر میخواهد حکومت بکند ، و صریحا هم مطرح شده که دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از دیکتاتوری حزب به نیابت طبقه و خیلی جاها این ایده مطرح شد . خوب حالا حزب بیاید حکومت بکند ، در اینجا یک رابطه دیگری ایجاد میشود بین راس حزب و قاعده حزب . تاکید مطلق روی سانترالیسم و تضعیف دموکراتیسم، وقتیکه مطرح می کنیم حزب اعمال قدرت میکند به نیابت از طبقه، این در عمل تبدیل میشه به اعمال قدرت مرکزیت به نیابت حزب، دموکراسی حزبی تابع سانترالیزم میشود ، مطابق آن اندیشه هایی که لنین درباره حزب مطرح کرده و باید اصلاح بشود . خوب در درون خود حزب رابطه اقلیت و اکثریت به چه ترتیبی است؟ رابطه جریانهای مخالف به چه ترتیبی است؟ مطابق تئوریهای حزبی که ما داریم و اینها باید تکمیل بشود ، اقلیت عملا قادر نمیشود نظرش را در سطح حزب و جامعه مطرح کند . اقلیت در گوشه های دنج حوزه ها نظرش را مطرح میکند و فقط پس از اینکه رهبرانی که سیطره پیدا می کنند بر دستگاه حزبی و دولتی، فوت می کنند آنوقت معلوم میشود که پشت سر آنها یک جنبش انقلابی عظیمی نهفته بود که مدتها خفه شده بود . دوباره

به همین ترتیب • استالین که مُرد بالای سرش رقصیدند ، بعد یکهو خروشچف پیدا شد ، خرشچف که رفت برژنف آمد ، با مبارزه با کیش شخصیت • بازدیدیم همه مسئولیتها را توی دست خودش قبضه کرد و جامعه شوروی را رساند به یک بحران وحشتناک • زمانیکه او بود همه می گفتند نگاه کنید شوروی چه ثبات سیاسی پیدا کرده ، آب از آب تکان نمی‌خورد • میدونید که خیلی سیمای آرام و ظاهرا بی تغییری پیدا کرده بود ، سیاست اتحاد شوروی • بعد برژنف هم درمیگذره و بعد معلوم میشود که اصلا یک جنبش انقلابی پشت سر ایشان قایم شده بوده و یکهو جنبش و انقلاب نوسازی شروع میشود و تمام مسائل مارکسیسم را میگذارند در دستور بحث خوب اینها کجا بودن ؟ چرا اینها نمیتوانستند زودتر نظرات شان را مطرح کنند در سطح جامعه به این خاطر که اقلیت در گوشه‌های دنج و خاموش حرف می‌زند • اینهم یک بخشی از واقعیت است که تکمیل می‌کند آن سیستم دیکتاتوری را. خلاصه مطلب حرب می‌آید میشود دولت و حزبی که دولت شد رابطه‌اش با مردم رابطه حاکم میشود با مردم • حزب تا آن حدی که به سوسیالیزم اعتقاد دارد و به مردم ، خوب به آرمانهایش اعتقاد دارد والبته منشاء کار خیر میشود ولی آنجائی که لازم است این مردم تاثیر بگذارند روی نظر آن حزب و هدایتش بکنند و مانع از خطاهایش بشوند در آنجا مردم فاقد اهرم و امکان انجام این کار خوب هستند این مشکلی است به نام دیکتاتوری • آیا این دیکتاتوری مفید افتاد یا نه ؟ این شکل دیکتاتوری امروز همان پدیده‌ای است که یکی از جهات اصلی پرسترویکا توی اتحاد شوروی علیه آن است • همان پدیده‌ایست که یکی از جهات اصلی مبارزه جناحهای پیشتاز حزب کمونیست چین علیه آنست • همان پدیده‌ایست که در مقیاس جهانی توی احزاب کمونیست الان سمتگیری برای رد این تجربه تکوین پیدا می‌کند • امروز واضعین و مجریان این روش حکومتی ، خودشان حاضر نیستند به این شکل حکومت کنند • آنها قدم به قدم میآیند تا اعلام بکنند که این روش حکومتی رد است • البته با محافظه‌کاری معین این مساله صورت میگیرد. وقتی در کشورهای سوسیالیستی سالها به یک شکل حکومت کردند و مردم را برای پذیرش همچون حکومتی آموزش دادند و به مردم بارها و بارها حقانیت همچون حکومتی را ثابت کردند امروز فکر میکنند که اگر بسرعت بیایند بگویند که اشکال قضیه در کجاست ، همه چیز خراب خواهد شد ! و از طرف دیگر نیروی عظیمی در حزب و در جامعه از همان اشکال دیکتاتوری دفاع میکنند ، لذا با محافظه‌کاری پروسترویکا دارد می‌رود جلو • اما روند می‌رود به جلو • در مطلبی که خانم نینا آندریونا نوشته بود و نقد کرده بود پروسترویکا را که آنهم مانیفست آن جناح مخالف پروسترویکا توی اتحاد شوروی است ، آن خانم یک جمله اساسی گفت • گفت مسئله اصلی بر سر دیکتاتوری پرولتاریاست • اینها میخواهند دیکتاتوری پرولتاریا را رد کنند • پراودا هم مقاله خانم را رد کرد ولی روی این کلمه بحثی نکرد • در حالی که آن خانم عین حقیقت را گفت • مسئله مرکزی همان است • او خودش هم صریح و مشخص از دیکتاتوری دفاع کرد از دیکتاتوری مزین به کلمه پرولتاریا • بلکه اصلا آمد نقل و قول ستایش‌آمیز چرچیل را از استالین آورد و بعد آن تصویری که چرچیل از استالین داد ، یعنی یک آدمی که کاملا تراشیده شده برای دیکتاتوری کردن • درست همان نقل قول چرچیل را اینجا آورد • خوب او قرص و محکم پشت این دیکتاتوری ایستاد • در مقابلش پروسترویکائی ها اینها را رد می کنند • اما آنها هنوز شروع نکرده‌اند که این کلمه مقدس را که این دیکتاتوری را بصورت یک دستگاه و یک سیستم رد بکنند • بحث تئوریک در این رابطه را تازه میخواهند شروع بکنند • دور نخواهد بود که این موضوع دیکتاتوری پرولتاریا به یکی از موضوعهای محوری بحث در همان کشورهائی که اجرایش کردند ، تبدیل بشه و مورد نقد قرار بگیره • چون نمیشه ، چون غیر ممکنه که نوسازی بتواند روی مفهوم دیکتاتوری بایستد • این یعنی ریختن آب سرد بر آتش سوزان آن شور انقلابی که توی نوسازی هست •

چرا ما نخواهیم که حاکمیت مستقیم طبقه کارگر و توده های رنجبر را برقرار کنیم ؟ چرا ما نخواهیم که کارگرها و رنجبرها اهرمهائی داشته باشند که هر آینه خواستند ، همانطور که مارکس در مورد کمون

میگوید ،هر آیینه که خواستند ،ماموری را یا مسئولی یا رئیسی را که نمی خواهند و تایید نمی‌کنند ، برکنار بکنند ؟ من دیروز توی جلسه قبلی باز یک سوال را مطرح کردم ،الان هم مطرح می کنم • رفقای کارگر دستشان را کنند توی این جمع • آنهائی که کارگر هستند، شغلشان کارگری بوده ،دستشان را بلند کنند ۱۰۰۰ تا جلسه دیگه بروید ،اعلام بکنید و بگویید کارگرها دستشان را بلند بکنند • ببین چند تا دست میرود بالا • روشنفکرها اینجا نشسته هستند و دارند نقشه می‌کشند برای کارگرها و می‌گویند که من چون روشنفکر هستم و خیلی عقلم قد میدهد ،من میتوانم اعمال دیکتاتوری بکنم و دیکتاتوری هم به نیابت طبقه کارگر• روشنفکر میترسد از طبقه ، میترسد از اینکه مردم بیایند توی صحنه • از ـ موکراسی چرا وحشت دارد ؟ هر نیروی ارتجاعی از دموکراسی وحشت دارد • هر کسی سوسیالیست هم باشد ، کمونیست باشد اگر از این موضوع نترسید که مردم از دموکراسی استفاده بکنند و او را تحت فشار قرار دهند ،در همانجا دچار موضع ارتجاعی است • هر از اعمال اراده مستقیم مردم یک احساس ارتجاعی است• انواع شکرد ها انتخاب می‌شود • منجمله سوال دیروزی نه اگر مردم کنند جنگ سوم بشود پس آنوقت چی؟ ـ شکرد های عجیب و عربیی که ما یک کلمه را نگوئیم. برادر من آنجا برو ،سرنوشت کن مردم را • بفرمائید، شما که علاقمند هستید • ولی این مساله سر یک چیز دیگر است • شما حاضرید مردم سرنوشت خودشان را تعیین بکنند یا نه ؟ اگر واقعا میخواهید طبقه کارگر حکومت بکند ،خود طبقه فقط و فقط یک شکل هست که طبقه کارگر میتواند واقعا حکومت بکند و آن عبارت است از دموکراسی، برای اینکه دیکتاتوری پرولتاریا اصلا نمیتواند وجود داشته باشد، معنی ندارد دیکتاتوری فقط در دست ،بقول روزلوگزامبورگ در دست هیئت دارنده نفری پولیت بورو قرار می‌گیرد • این حرف روزالوگزامبورگ چه موقع زده ،یکسال پس از انقلاب اکتبر، برای اینکه طبقه حکومت کند باید دموکراسی باشد • اگر دموکراسی نباشد یعنی روشنفکر حکومت می‌کند، اگر دموکراسی نباشد یعنی به نیابت از طبقه حکومت میکنند • اگر دموکراسی نباشد یعنی زیدگان و قدرتمندان حکومت می‌کنند و هیچ راهی غیر از این نیست • دموکراسی تنها چیزیه حکومت طبقه است• نکته‌ای را بگویم ، لنین وقتی دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح میکرد ـ بگذریم از این جنبه های تئوریک، که غلط بود و بسیت هم غلط بود و واهمه‌ای هم نباید داشت در این مورد که انتقاد به لنین بکنیم برای اینکه ما مذهبی نیستیم و آدم پرست نیستیم ،ولی لنین یک درکی داشت که آن درک لنین خیربود ،انقلابی بود ولی آن درک ذهنی بود • لنین تصورش این بود که طبقه سراپا مسلح که اکثریت هم هست میریزد توی خیابان و خودش مستقیما حکومت خودش را پاس میدارد، از طبقه مسلح دفاع می‌کند • مارکس هم بهمین اعتبار حرف میزد، می‌گفت این توده های مردم میتوانند هر ماموری را بالا پائین بکنند • ولی اینجوری همیشه نمیتوانست عملی شود • چون دو سه سال پس از انقلاب اکتبر پذیرفتند که ارتش حرفه‌ای باشد ،پلیس حرفه‌ای باشد و بعد سازمان اطلاعیت حرفه‌ای باشد بعد پذیرفتند که لزوم ندارد اسلحه در دست همه باشد و بعد پذیرفتند که حزب به نیابت طبقه حکومت بکند • بنابراین یک هم چنین حالتهائی فقط در همان روزهای قیام پیدا میشوند • ولی وقتی وضع عادی میشود ، سر یک کار دارد ،کارگر یک کار دارد ، چه توی کشور سوسیالیستی چه توی کشور سرمایه داری • بنابراین آن درک اصیلی که در اول وجود داشت که تصور میشد خود اکثریت مردم اسلحه بدست می‌گیرند و به شکل خیلی دموکراتیک خودشان اعمال قدرت میکنند ،آن در عمل معلوم شد که نمیتواند پیاده بشود • واقعی نیست ، جلو بیائی دولت حرفه‌ای میشود ،ارتش حرفه‌ای میشود ،پلیس حرفه‌ای می‌شود ، ارتباطهای اعمال قدرت حرفه‌ای میشوند • دستگاه قضائی حرفه‌ای می‌شود ،و طبقه کارگر در همچون شرایطی باید نهادهائی را داشته باشد که توسط آنها دولت را تحت فشار قرار دهد و مطیع خواست خود بکند وقتی اگر با حزب تضاد برقرار کرد ، حزب را تابع منافع خود بکند • یا کمونیست واقعی کسی است که این حرف را بزند، کمونیست واقعی کسی است که مطرح بکند که اگر مردم آگاهانه، اکثریت مردم گفت که اراده تو نباشد من باسر نیزه نمی‌خواهم که اراده من اعمال شود، من فقط مردم را قانع می‌کنم و به مردم تحکم نمی‌کنم • چنین طرز تفکری دوست مردم است • همین طرز تفکر است که

میتواند به نماینده واقعی مردم تبدیل بشود و میتواند اعتماد مردم را بدست بیاورد و سمتشان بدهد. ولی تفکری که با مردم بر اساس شک و بی اعتمادی و احساس خطر نگاه میکند، او هنوز نماینده واقعی مردم نیست. او فقط میتواند تحت شرایطی معین برخی خدمات بکند و البته شاید برخی از بزرگترین تحولات را در طول تاریخ جوامع بشری هم مستبدین بوجود آورند. اینرا باید بدانیم. رژیم های مستبد در طول تاریخ کارهای بسیاری کرده اند. پطر کبیر مستبد بود. فردریک در آلمان مستبد بود. شاه عباس کبیر نوی ایران مستبد بود. کوروش و داریوش و خشایارشاه مستبد بودند و غیره و غیره ولی ازینکه مستبدین هم کارهائی میکنند، کارهای خوبی میکنند، نباید منجر به این پیشه که بگویی استبداد خوب است. یا بگویی که این کارها از عهده استبداد برمی آید. چه استبداد قدیم، چه استبداد جدید. چه دیکتاتوری در سرمایه داری و چه دیکتاتوری در سوسیالیسم.

جمهوری دموکراتیک مردم ایران در راستای انجام وظایف خود ش میرود به یک حاکمیت سوسیالیستی فرامیروید. یک حاکمیت سوسیالیستی که رهبریش سوسیالیستی است و بر اراده خلق متکی است، منتخب اکثریت مردم است. تنها با اعمال کنندگان قهر علیه دموکراسی و مردم، اعمال قهر میکند و با نیروهای متحد خود ش برخورد مسالمت آمیز و سازنده و دموکراتیک دارد. در راستای قرار رسیدن چنین حکومتی به سوسیالیسم، این حکومت از حکومت خلق به حکومت تک طبقه تبدیل نمیشود، بلکه درست برعکس می شود. این حکومت با برانداختن قدم به قدم بهره کشی این زمینه را فراهم میکند که از حکومت خلق تفکیک شده به اقشار و طبقات به حاکمیت خلق مشترک المنافع و هر چه متحد تر تبدیل بشود ما حزب خلق هستیم و دولت تمام خلقی هستیم. به این اعتبار که تضاد های درون خلق به تعداد زیادی حل شود خلق میتواند بطور یکپارچه پشت حکومت باشد. ما هرچه قدر به جلو حرکت بکنیم و تضاد های اجتماعی را حل بکنیم و بهره کشی را براندازیم به همان میزان باید حکومتمان دموکراتیک تر باشد به همان میزان باید قاعده حکومت وسیعتر باشد نه اینکه ما میرویم استثمار را برمی اندازیم، تازه محدود تر می شویم. می شویم حکومت یک طبقه. به این خاطر فکر می کنم مساله مرکزی است این موضوع که ما حکومتی را که مستقر می کنیم این حکومت نباید دیکتاتوری باشد، نباید به دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل بشود. دیکتاتوری پرولتاریا که من می گویم، همیشه این کلمه پرولتاریا را زینت بخش کلمه دیکتاتوری میدانم و محتوا ندارد، اصلا دیکتاتوری پرولتاریا معنی ندارد. نباید دیکتاتوری باشد. باید دخلی دموکراسی کار و زحمت باشد. باید حاکمیت مستقیم خود طبقه کارگر و توده های مردم باشد و در روند تکامل خود ش باید اینرا گسترش داد. پایان سخن اینکه، با الهام از همین اندیشه هاست که ما در فصل چهارم و پنجم برنامه که ارائه دادیم و در همه متون و در فصول آینده هم تاکید می کنیم که ما در راه استقرار یک جامعه مبتنی بر صلح، دموکراسی و سوسیالیسم حرکت می کنیم. ما امروز خودمان را نیازمند این میدانیم که دقیقا دموکراسی را کنار سوسیالیسم ذکر کنیم و صلح را کنار هر دو تا و تصریح بکنیم که جامعه ای که میخواهیم ایجاد بکنیم، جامعه صلح، دموکراسی و سوسیالیسم است و در آن دموکراسی هم نقش آزادیها برجسته است. ما فکر می کنیم آنچه که دموکراتیک نیست، نمیتواند سوسیالیستی باشد. آنچه که سوسیالیستی است دانا دموکراتیک است. آنچه که انسانی نیست نمیتواند سوسیالیستی باشد، آنچه که سوسیالیستی است، انسانی است. ما فکر می کنیم سوسیالیسم از دموکراسی واهمه ندارد بلکه سوسیالیسم با دموکراسی متحد است. دموکراسی در ذات سوسیالیسم نهفته است. این ذات سوسیالیسم بدرستی درک نشد و بدرستی اجرا نشد. باید اینکار صورت بگیرد و این بزرگترین وظیفه ای است که اکنون داریم.

www.iran-archive.com

دنامیه د پلتانوری پرولتاریا و دستگاه فکری آن را انتقاد میکنیم و رد آنرا برای رهایی جنبش د مودراسیک و انقلابیان جهانی حیاتی میشمریم ، بدون شک این بمعنی رد آن دستآورد تئوریکی است که هم لنینیسم بیشتر از هرچیز مبین آن است و هم لنین بیشتر از هرچیز تاکید و مرز کشید ن با د یگران و اثبات برتری فکری خویش برآن نموده‌اند . لنین در " دولت و انقلاب " و در " کائوتسکی مرتد " بد ان معتقداست که مارکسیسم انقلابی را با پذیرش " اصل " د یکتاتوری پرولتاریا یکی محرفی بکند ، و حتی بالا برآن مارکسیست واقعی را تنها کسی میداند که دیکتاتوری پرولتاریا را از مارکسیسم شنیسه برفته و از آن بعنوان اساسیترین معیار انقلابی بودن دفاع میکند . بنابراین ، فرصت طلبی کامل مواهد بود هرگاه کسی بر " د یکتاتوری پرولتاریا " انتقاد کند اما گمان نماید که این انتقاد بیش از همه اندیشه پردازد یکری — منوجه لنینیسم است . بنابراین ضرورت تاریخی ما صورمشخص تر جوانبی از دستگاه فکری لنینیسم را که مناسفانه توسط نسانی چون استالین و مائو و جانشینان آنها به یک کیش بین المللی تبدیل شده و به صفت جهانشمول منصف گشته مورد بررسی قرار دهیم . نابل تذکر است که چنین کار مهمی البته نه در چنین مجموعی که امروز ما داریم ، بلکه باید بصورت مقاله و رساله تحقیقی انجام گیرد . اما بدلیل مبتلا بودن وعده اوائی که بسیار با آن روبروست ، ضمن تلاش برای تهیه چنین رسالات تحقیقی ، نخست و ما بسته پیرامون مسایل فوق بسیار ضروری و مبرما میدانیم . نقطه نظرهای ما حاصل اندیشه ها و ریاضتها و ممارست و مبارزات ما باید اندیشه ها ، شناسها و ریافتها را بصورت لازم به بحث گذاشتیم .

باری ، امروز در دستگاه فکری لنینیسم سه مساله اساسی ، که در واقع لنینیسم عمدتاً بسه اعتبار آنها به ایسم ای افزون برمارکسیسم قرارونیه مورد انتقاد بدی هستند . این مسائل عبارتند از :

۱ — دستگاه فکری مبتنی برتحلیل روندهای جهان برپایه الف — تصور دگرد ن نظام سرمایه داری د رمرحله امپریالیسم ، ب — اعلام امپریالیسم بمثابه عالیترین مرحله سرمایه داری و مرحله تشدید ی وسقوط و نابودی آن ج — باوریه آمادگی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و تاکید ن همین باور د رنگاه به امروز و آینده .

۲ . دستگاه فکری ساختمان حزب ، برپایه اندیشه ایجاد یک هرم قدرت د رحزب و جامعه و تمرکز بی نظیر قدرت د رراس هرم

نکته بسیار مهم د یگری نیز هست که همراه نکات فوق باید مورد بررسی قرارگیرد و آنهم اندیشه عمیق نزد ن انترناسیونالیسم به یک هرم قدرت است . این اندیشه بدلیل سیر تکامل سولانی و مبارزات اندیشه پردازان بسیاری در مسائل گیری آن ، جدانانه می بایست مورد بررسی تحلیلانه قرارگیرد . به اعتقاد من هرمونیسم یا رهبری جویی انگیزه نیرومند ممتوق انترناسیونالیسم به چنان وضعیتی بوده است و با تمام تاسف باید گفت که نه حزب کمونیست اتحاد شوروی و نه حزب کمونیست چین توانستند د راین روند بسر رهبری جویی سود نبرده باشند و گروههای بسیاری را از این طریق به د یگر احزاب منتقل کرده اند . این اندیشه د رانشعاق جنبش کمونیستی د رسالهای ۶۰ نقش قاطع داشته است .

از مسایل فوق ، تا آنجا که د رظرفیت این گفتگو میگنجید ، مورد نخست ، یعنی دستگاه فکری مبتنی برضرورت و تبریز ناپذیری " د یکتاتوری پرولتاریا " را بررسی کرد یم . اکنون مختصرا به د ومساله د یگر میپرد ازیم .

در مورد امپریالیسم و دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم

در مورد سرمایه داری، امپریالیسم و دوران، اگر کسی نظرات لینی را نخواهد تکامل دهد به اعتقاد من در همان موقعیتی قرار میگیرد که یک فرقه گرای متعصب. هرچقدر هم در شوروی تلاش شد که با حفظ آن نظریات، با حفظ همان چارچوب کلی نظریات، مسایل جدید طرح شوند ممکن نشد و بالاخره غالب در سکوت شکست.

آیا این درست که امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه داری است درست است یا نه؟ مدتها با حفظ همان نظر می گفتند، یک پدیده ای است به نام "اولترا امپریالیسم". این "اولترا امپریالیسم" چیست؟ مساله برسر این نیست که یک نیروی اَبَری پیدا بشود. مساله این است که آیا یک نیروی کیفی می تواند پیدا بشود آنطرف امپریالیسم یا نه؟ یعنی سرمایه داری میتواند از آن مرحله مشخص امپریالیسم که کاملا شناخته است عبور بکند یا نه؟ واقعیت این است که مرحله جدیدی در سرمایه داری شروع شده که در آن هم امپریالیسم وجود دارد هم یک پدیده جدیدی که دیگر با آن تئوریها قابل توضیح نیست. این مرحله جدید را چطوری میشود شناخت؟ خیلی راحت. کشورهای پیشرفته سرمایه داری وجود دارند که آنها متکی بر اسلحه و تحکم و توسعه طلبی پیشرفت نمیکنند. فنلاند، سوئد، دانمارک، سوئیس، بلژیک، حتی به شکل دیگری ژاپن. یعنی از یک طرف سرمایه داری بسیار رشد یافته است ولی از طرف دیگر این قدرت سیاسی، قدرت تحکم بسایر ملل و مقهور کردن آنها را ندارد و در مواردی نمیخواهد. حتی منظره به یک شکل دیگری در آید. یعنی از این هم میرود جلوتر، کشورهایی هستند که بنفع خود شان است که ارتش نداشته باشند، یا کم داشته باشند، یا بلوکبندیهای نظامی و تهاجمی به ترتیبی شرکت نکنند. هزینه پایین نظامی آمده است به کمک ژاپن، کشوری مثل سوئیس همیشه چنین نقشی داشت. به کشوری مثل سوئیس اطلاق امپریالیسم به مفهوم مشخص آن شوخی است. این پدیده ها واقعی هستند و رفقا بیاد داشته باشند که در ایران هم بسیاری نیروهایی که طرفدار تکامل اجتماعی از نوع بورژوایی اش بودند نمیگفتند آمریکا، معمولا میگفتند ژاپن سوئیس یا سوئد، آنها را نمونه میآوردند.

دانشمندان شوروی این مسائل را دیده اند و برخی را هم بررسی کرده اند. منتها آخرین یا نوترین حرفی که زده اند به این ترتیب است: امپریالیسم میتواند بدون میلیتاریسم باقی بماند و تکامل پیدا کند. و این البته حرف خیلی مهمی است تا حالا گفته میشد که سرمایه داری پیشرفته با میلیتاریسم همراه است. ولی این حرف [illegible] باید گفته است، چرا؟ برای اینکه امپریالیسم را تطهیر میکند، امپریالیسم بدون میلیتاریسم و بدون ارتش و نظامی گری مفهومی ندارد. امپریالیسم اگر به همان معنی است که مردم میفهمند قبل از هرچیزی یک قدرت تهاجمی است، قدرت تهاجم تعدی، زورگویی و تلاش برای مقهور کردن سایر ملل. چطور ممکن است یک همچین نیرویی بدون میلیتاریسم زندگی کند؟ بدون ارتش! یک همچنین چیزی مقدور نیست. آنجایی که امپریالیسم هست، میلیتاریسم هست، ارتش هست، رقابت تسلیحاتی هست، توسل به قهر و زور هم هست و آمریکای عظیم الشان هم آنرا تجسم بخشیده که در اوج پیشرفت خود ش به کارهای سبعانه تروریستی و مافیایی هم دست میزند. به ماجراجویانه ترین شکل به اعمال قهرعلیه مردم دست میزند، مردم بیگناه را در هواپیمای مسافربری نابود میکند. امپریالیسم چگونه میتواند بدون میلیتاریسم باشد. پس گیر در کجاست؟ بنظر من گیر در اینجاست که نمیخواهند بپذیرند که هر سرمایه داری رشد یافته ای امپریالیسم نیست و هر امپریالیسمی سرمایه داری رشد یافته نیست. مثلا روسیه قبل از انقلاب امپریالیست بود یا نه؟ بود، ولی روسیه سرمایه داری رشد یافته بود؟ نه. روسیه

www.iran-archive.com

سرمایه داری رشد یافته نبود خیلی هم عقب مانده بود . در بعضی از مراکزش یک همچنین چیزی بود . ولی مثلا آن کاری را که روسیه تزاری میکرد ، سوئد هم میتواند انجام دهد ؟ به همان شکل این امپریالیسم است .

بنابراین مغز مطلب را بدینگونه خلاصه میکنم . معادله امپریالیسم مساوی با سرمایه داری پیشرفته یا بالعکس غلط و اغواگر است . امپریالیسم قبل از آنکه سرمایه داری انحصاری باشد عبارت از خصلت تعرض و تعدی و تجاوز و توسعه طلبی سرمایه داری در یک رشته از کشورهایی است که بلحاظ بنیه مادی و انسانی امکان پیشبرد چنین نقشه هایی را دارند ، برجسته ترین خصلت و کاراکتر امپریالیسم همانا توسعه طلبی ، تجاوزگری ، زورگویی و نظامی گری آنست . بنابراین تاکید میکنم که نه هر کشور رشد یافته سرمایه داری میتواند امپریالیست باشد و نه هر امپریالیستی میتواند نسبت بدوران خود حتما پیشرفته تر از غیر امپریالیستهای سرمایه دار باشد . بر همین پایه میتوان در برابر تئوری کراسین گفت که اولا تبدیل امپریالیسم به غیر امپریالیسم در پروسه تکامل امکان دارد ، ثانیا سرمایه داری (و نه امپریالیسم) برای پیشرفت خود الزاما نیاز به میلیتاریسم ندارد و بدون آن هم میتواند به پیش برود .

میبینیم که طرح مساله بدینگونه نیازمند تکامل و تغییر نظر لنین است و نه نوسازی در چارچوب فرمول [illegible] امپریالیسم بمثابه آخرین مرحله سرمایه داری است .

دسته ای از کشورهای سرمایه داری نمیتوانند امپریالیست شوند و نیستند . یعنی متکی بر میلیتاریسم و تحکم و انقیاد و ارعاب سایر ملل نیستند . ولی آنها دارای اقتصاد پیشرفته هستند . وجود چنین سرمایه داری پیشرفته ای ضرورت انقلاب سوسیالیستی را کاملا در جای خود ش باقی میگذارد اما در برابر آن دیگر مبارزه ضد استعماری مفهومی ندارد . نکته دیگری که در این تئوری امپریالیسم بود ، این بوده که امپریالیسم در مجموعه خود ش کمابیش اقتصاد را رشد میدهد در برخی عرصه ها ، ولی امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه داری است ، مرحله کندید گیش است ، مرحله پوسید گیش هست .

لنین میگوید که این امپریالیسم مرحله ای است که در آنجا اقتصاد سرمایه داری در مجموع بلحاظ تاریخی در مقابل رشد نیروهای مولده قرار میگیرد . این فکر الان واقعی نیست . یعنی در همان جایی که امپریالیسم هست مثل آمریکا ، نمیشود در آنجا گفت که این سرمایه داری سد راه رشد نیروهای مولد شده است ، و نمی گذارد آنها تکان بخورند . یک چنین چیزی واقعیت ندارد . ما باید واقعیت را بپذیریم که تکنولوژی در آمریکا رشد میکند و خیلی هم تند رشد میکند و این هم بیش از ۷۰ سال پس از آن گفته لنین است . خوب ۷۰ سال که عمر کوتاهی نیست . کدام فکری میتواند بگوید که مثلا ۱۰ سال آینده به بن بست گیر میکند ، بن بست نیروی مولده یک همچنین آینده ای هم الان نمیشود متصور شد ، پس بنابراین این که امپریالیسم مرحله ترمز نیروهای مولده است و به این اعتبار میخواهد انقلاب سوسیالیستی بشود این جای تعمق دارد و جای تغییر و اصلاح در آن تئوریها و تکامل آنها و کشف واقعیتهای جدید .

بعدها براساس همین تئوریها در واقع یک رشته خوش بینیها بوجود آمد . حتی اینطور نتیجه گیری شد که عصر ما ، عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است و این نیز تصوری را ایجاد کرد که دیگر عصر فروپاشی سیستم جهانی سرمایه داری است . در همه اسناد جلسه مشاوره آمده است ، عصر فروپاشی سرمایه داری عصر شکوفایی سوسیالیسم و عصر گذار از آن به این . آیا تا مرحله کنونی هنوز یک کشور سرمایه داری رشد یافته ای براساس رشد نیروهای مولده و رسیدن به حد اعلای مرحله رشد تبدیل به یک کشور سوسیالیستی شد ؟ یک همچنین کشوری نبود — هرچه در این کشور سرمایه داری رشد یافته بوده مقاومتش در برابر انقلاب سوسیالیستی بیشتر شده است . سوسیالیسم در کجا پیدا شد ؟ سوسیالیسم در چارچوب جنبشهای رهائیبخش پیدا شد و در حلقه های ضعیف سرمایه داری . این واقعیت است . بنابراین این تعریف که عصر ما عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است ما را به جاهای پرتی برد . اگر بخواهیم عکس فوری از واقعیت بگیریم تاکنون ما در دوران پیدایش سوسیالیزم و گسترش آن در حلقه های ضعیف سرمایه داری و جنبش های رهائیبخش بوده ایم . تاکنون این واقعیت امر است . حالا این چه پیش شرطی را میتواند ایجاد بکند . این را میشود گفت دوران تدارک برای رسیدن به آن مرحله ای که مرحله گذار از سرمایه داری رشد یافته به سوسیالیسم است . یعنی مرحله گذار از سرمایه داری رشد یافته به سوسیالیسم هنوز شروع نشده است .

واکنون در ادامه گفتگو مفید میدانم کمیته بعنوان جمعبندی پیشنویس تزهایی را که برای تدوین فصل جهارم برنامه در دستکار داریم به رفقا ارائه دهم. این تزهای پیشنویس هنوز تا حد زیادی با روح نرماندن عادت کردگان به فرمولهای بی خطر آلوده است به این امید که روزی حقیقت بدون نگرانی نسبت به سرنوشت پرسنانی که در این سازمان و در جنبش ما گرد آمده اند همه حرفش را بزند.

ایران و جهان

کشور ما ایران مثل هر کشوری با هزاران رشته اقتصادی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و بشری بادیگر کشورهای جهان پیوند خورده است. جامعه ما بخشی مکمل ناپذیر از جامعه بشری است و سرنوشت آن با سرنوشت دیگر ملل و با سرنوشت همه بشریت بصورتی جامعه جهانی گره خورده است. از اینرو مردم ما باید جهان امروز و موقعیت خود را در جامعه بزرگ بشری بشناسند، باید بدانند که در جهان چه امکانهائی برای رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی و برآورد نیازهای دیگر خواستها و نیازهای مردم کشورما ن وجود دارد، و نیز باید بدانیم که بنوبه خود با دیگر کشورها و با تمام بشریت چه هدفهای مشترکی داریم و ایران ما چه رسالتهائی میتواند به مردم دیگر کشورها و بتمام بشریت بکند.

دوران ما

جهان امروز در دورانی بسر میبرد که با همه دورانهای دیگر در تاریخ قابل مقایسه است. معین برای بشریت به مفهوم کلی کلمه، اما بسیار متفاوت و غیرقابل تصور هر روز بیشتر در رسالت تغییرات است. شناخت این دوران سالوده شناخت جهان امروز است.

<u>سیمای کلی دوران کنونی</u> بصورت روند تاریخی است و هیچ نقطه زمانی و مکانی را نمیتوان نقطه مطلق شروع آن قلمداد کرد. تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی در دهه نخست قرن بیستم، مرحله بندی سیمای کلی دوران کنونی بودند. این تحولات عبارت بودند از تکامل اقتصادی کشورهای اروپا آمریکا و ژاپن و تشدید و تعمیم انحصارسالاری و سرمایه داری، تشدید تضادهای امپریالیستی و وقوع جنگ جهانی اول، به راه افتادن دریای خلقها برای آزادی و استقلال و عدالت و وقوع ۹ انقلاب بزرگ در جهان، و مهمتر از این رویدادها پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه و پیدایش نخستین پایه جامعه مبتنی بر اصول مافی نامل بهره کشی و ستم. بدینگونه دوران ما در دهه نخست قرن بیست نسبت به دهه ها و سده های پیشتر آثار ژرف بود: روند نوین تکامل اقتصادی، اجتماعی در کشورهای اروپا، آمریکا و ژاپن، روند نوین تکامل اجتماعی که پیروزی سوسیالیسم در روسیه بیانگر آن بود، روند خیزش خلقهای در بندکشورها علیه امپریالیسم و برای استقلال و آزادی و عدالت.

<u>مرحله دوم دوران کنونی</u> با کیفیتی دیگر در دهه چهل شکل گرفت. شکست فاشیسم و میلیتاریسم امپریالیستی توسط اتحاد شوروی، پیروزی سوسیالیسم در کشورهای اروپای شرقی، پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشور بزرگ چین و پیروزی کشور بزرگ هند براستعمارگران، عناصر عمده تحولات این دهه بودند. بانوبه خود این تحولات میتوان گفت که آغاز مرحله دوم با عقب نشینی و شکست بزرگ استعمار و امپریالیسم جنگ افروز و پیروزی عظیم نیروهای سوسیالیسم و استقلال در دهه چهل مشخص میشود.

<u>مرحله سوم</u>، یعنی مرحله ای که ما در آن بسر میبریم طی دو دهه ۶۰ و ۷۰ نطفه بست. عمده ترین عناصر شکل دهنده مرحله نوین عبارتند از انقلاب و خیزش عظیم تکنولوژیک و آغاز دگرگونیهای غیرقابل پیش بینی در سیستم تولید و سیستم اجتماعی کشورهای مجهز به آن و نیز دگرگونی در مناسبات بین المللی بتناسب آن از یکسو، واز سوی دیگر صف آرایی جنگی امپریالیسم و سوسیالیسم بر پایه تجهیز به سلاحهای هسته ای و دیگر سلاحهای کشتار جمعی و برتری یافتن قطعی مساله صلح و دیگر مسایل عموم بشری در جهان. بدینگونه مرحله سوم بعد از دو مرحله اول، با جنگ و انقلاب اجتماعی مشخص نمیشود و نیروهای بسیار متفاوتی را در رچشم انداز ترسیم میکند. این مرحله خود به دوران جدید

www.iran-archive.com

است که ما را بسوی قرن ۲۱ میبرد.

تعریف دوران

دورانی که کمابیش تمام قرن بیستم را فرامیگیرد بر پایه سمتگیریهای بنیادی آن عبارت است از:
دوران انقلابات علمی و فنی پیاپی و درآمیزی فزاینده علم با تولید و تکامل نیروهای مولده در سمت فراهم سازی شرایطی که انسان را از عامل تولید به سازمانگر تولید ارتقا داده و زمینه را برای پاسخگویی نیروهای مولده به همه نیازهای زیستی بشر فراهم میسازد.

دوران شکل گیری و تکامل ملتها و کشورهای جدید، فروپاشی استعمار و سلطه گری امپریالیستی و حکومت زور و دیکتاتوری و گذار تدریجی ملل به استقلال ملی و آزادی سیاسی در سراسر گیتی و در همه کشورها

دوران اوجگیری نبرد حلقهای جهان در راه عدالت و برابری اجتماعی و پیدایش و گسترش سوسیالیسم در حلقه های ضعیف سرمایه داری و در راستای جنبش های استقلال طلبانه و آزادیخواهانه

دوران همپیوستن جوامع مختلف در چارچوب جامعه بشری و برتری یافتن مسایل عموم بشری و مرکزی شدن مساله حفظ زیست در کره زمین نسبت به همه مسایل دیگر بین المللی.

تضاد عمده دوران ما عبارت است از تضاد میان نیاز بشریت برای کاربست دستاوردهای علم و فن در تولید و شکوفاسازی نیروی سازنده جامعه، با میلیتاریسم و جذب علم و فن در صنایع نظامی ویرانگر. این تضاد بصورت صف آرایی نیروهای جنگ و صلح و بطور کلی در صف آرایی نیروهای مدافع آماجهای عموم بشری در برابر میلیتاریسم و جنگ افروزی تجسم یافته است.

تضاد بنیادین دوران ما عبارت است از تضاد میان ملتها، خلقها و توده هایی که برای تعیین آزادانه سرنوشت خود و دستیابی به صلح و استقلال ملی، آزادی سیاسی، پیشرفت اقتصادی و عدالت اجتماعی (در عالی ترین شکل آن سوسیالیسم) میرزمند با نیروهای امپریالیسم، استبداد، دیکتاتوری و استثمار. مضمون بنیادین دوران ما عبارت از تدارک شرایط برای گذار به جامعه صلح و دموکراسی و عدالت اجتماعی است. صلح، دموکراسی و عدالت اجتماعی سه جزء اصلی تشکیل دهنده جامعه ای هستند که بعنوان آلترناتیو تمام نظامهای مبتنی بر بهره کشی و ستم و زور و میلیتاریسم پیش روی بشریت قرار دارد.

اوضاع جهان از نظرگاه تولید و اقتصاد

تکامل نیروهای مولده و وضع اقتصادی بنیادی ترین عامل در تکامل جامعه و تاریخ بشری و معیار شالوده ای در تشخیص هر دوران و وضعیت کشورها و نیروها در هر مرحله از تکامل جامعه است. از این رو قبل از همه و مستقل از ساختار اجتماعی و سیاسی کشورها باید جهان امروز را از نظرگاه رشد نیروهای مولد و صف آرایی نیروها در این رابطه باز شناسیم. امروز جهان ما در مرحله پیش بینی نشده ای از نظر تکامل علم و فن و نیروهای مولده قرار گرفته است. تسلط بشر بر نیروی اتمی امروز با پیشرفتهای شگفت انگیز در عرصه میکرو تکنولوژی، میکرو الکترونیک، بیوتکنولوژی، کامپیوتریزه شدن دستگاهها و سرانجام جانشینی تدریجی ماشینهای خودکار و خودگردان بجای انسان و تبدیل نقش انسان از عامل تولید به سازمانده تولید و تغییر جایگاه کارفکری و یدی تکمیل شده و زمینه جهش های بسیار عظیم نیروهای مولده در آیندهای نزدیک را فراهم کرده است. امروز در حالیکه نیاز میرم بشر به همکاری دموکراتیک برای استفاده از این امکانات و تکامل آنهاست، جهان از نظر دستیابی کشورها به این امکانات بشدت تقسیم بندی شده است. میتوان کشورهای مختلف را بلحاظ جایگاه آنها در تجهیز به تکنولوژی و بهره مندی از دستاوردهای آن به چهار دسته بزرگ تقسیم کرد که هریک از این دسته ها درون خود به گروههای مختلفی از لحاظ رشد تقسیم میشوند.

www.iran-archive.com

دسته نخست کشورها عبارتند از کشورهایی هستند که در پیشبرد انقلاب علمی و فنی و کاربست آن و بهره‌وری از دستاوردهای آن و گسترش ثروت و رفاه اجتماعی برایت پایه کاملا پیشرفته هستند. نیروهای عمده این دسته عبارتند از آمریکا، اروپای غربی منهای حاشیه جنوبی آن و ژاپن

این کشورها که اغلب دارای رژیمهای امپریالیستی هستند طی تاریخ طولانی تکامل هستی خود و با استفاده از استثمار کار در داخل و غارت کشورهای زیر سلطه و وابسته توانستند نسبت به دیگر کشورها بسیار بلو بیافتند.

تاریخ طولانی رشد صنعت از یکسو و سازمان فنی بسیار عالی کار در همه رشته‌ها از سوی دیگر بزرگترین دستمایه این کشورها در دستیابی به نقش پیشتاز در زمینه علم و فن و تولید میشود. در میان دسته فوق کشورهای آمریکا، آلمان فدرال و ژاپن نقش پیشتاز دارند.

دسته دوم کشورهای نیمه‌پیشرفته هستند. این کشورها دارای امکانات بزرگ علمی فنی و تولیدی هستند و زمینه جذب انقلاب علمی فنی و ارتقاء به سطح دسته اول را دارند.

اتحاد جماهیر شوروی در برخی از رشته‌ها جزء کشورهای پیشرفته است. اما در مجموع و با تکیه بر میزان کاربست انقلاب علمی و فنی در تولید و تاثیر آن بر سطح زندگی مردم جزء کشورهای دسته دوم است.

دسته سوم کشورهای در راه پیشرفت هستند. این دسته از کشورها شامل بخش عظیمی از کشورهای جهان هستند. بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، کشورهای عضو اوپک، چین، هند، ترکیه و کره در زمره این کشورها هستند.

چهارمین دسته کشورهای ناپیشرفته یا کشورهای اسیر فقر هستند. برمه، گینه ماداگاسکار، موزامبیک اتیوپی افغانستان، بنگلادش و سومالی در زمره این کشورها هستند.

اگرچه کشورها مدام از رده پائین به بالا صعود میکنند اما دسته‌بندی کلی کشورها تا مدتها برجای خود باقی خواهد ماند. با توجه به کم و کیف دسترسی کشورهای جهان به انقلاب علمی و فنی، و نیاز بنیادین کشورها برای جذب انقلاب علمی و فنی و تکامل نیروهای مولده کشور، برخی از خطوط ضرور مناسبات اقتصادی ایران روشن میگردد. ما اگرچه باید بکوشیم تا خود نیز ایفای نقش شایسته‌ای در تکامل علم و فن داشته باشیم اما باید بدانیم که ما و نه هیچ کس دیگری بدون جذب و اکتساب دستاوردهای علم و فن از دیگر کشورها قادر نیست که به هدف خود برای پیشرفت اقتصادی نایل آید. براین پایه ضرورت قطعی دارد که کشور ما ضمن حفظ و تحکیم استقلال ملی خود فعال‌ترین و ثمربخش‌ترین مناسبات اقتصادی را با کشورهای پیشرفته و دارای رشته‌های تکنولوژی مورد نیاز ما برقرار کند. تضعیف رشته‌های داد و ستد تکنولوژیک با کشورهای پیشتاز و با کشورهای پیشرفته و صاحب تکنولوژی همانند آمریکا، شوروی، آلمان فدرال و ژاپن بزرگترین ضربات را بر پیشرفت اقتصادی کشور وارد میکند. مبارزه ضد امپریالیستی و استقلال طلبانه نباید تسلیم شعارهای نیروهای ارتجاعی شده و در راه گسترش مناسبات اقتصادی کشور ما با

کشورهای مجهز به تکنولوژی پیشرفته گردد. ضروری است که کشور ما با کشورهای در راه پیشرفت و خواهان جذب تکنولوژی پیشرفته، خصوصا با کشورهای سوسیالیستی که مدافع همکاری دموکراتیک همه کشورها برای استفاده از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی هستند، برای جذب و کاربست علم و تکنولوژی مدرن همکاری همه جانبه داشته باشد.

سیمای سیاسی ـ اجتماعی کشورهای جهان

از نظر سیاسی ـ اجتماعی میتوان کشورهای جهان را در سه گروه بزرگ و متمایز بازشناخت. اگرچه هر گروه از کشورها خود شامل گروههای کوچکتری با سیمای سیاسی ـ اجتماعی کمابیش متمایز هستند. اما بر پایه عمر میترین ویژگیها و مشابهت‌های سیاسی و اجتماعی کمابیش میتوان سه گروه بزرگ کشورها را از یکدیگر تفکیک کرد.

۱ کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و امپریالیستی

گروه کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و امپریالیستی شامل ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی (منهای نوار جنوبی اروپا) ژاپن، کانادا، استرالیا، افریقای جنوبی و اسرائیل میشود. همه این کشورها دارای اقتصاد پیشرفته، نیروهای مولده در آنها به دستآوردهای علم و فن مجهز شده و انحطاف و نحرک لازم برای جذب بازهم بیشتر دستآوردهای علم و فن را کسب کرده است. بلحاظ اجتماعی همه این کشورها بر سیستم طبقاتی که در آن قطب اصلی صاحبان انحصارات و موسسات بزرگ تولیدی و اقتصادی و توده وسیع کارگران و زحمتکشان فکری و یدی (صف روبه ازدیاد از اقشار میانی دنیای فعلی هستند. در این کشورها تضاد میان کار (شامل دستی و فکری) با بهره کشی سرمایه‌داری به حد اعلا رشد یافته است. در این کشورها تضاد عمده جامعه حول این تضاد عالی اجتماعی میگردد.

برای کشورهای این گروه اجتماعی در این کشورها این است که سرمایه‌داری برای پیشرفت اقتصادی از خود انعطاف بیشتری نشان میدهد و برای حفظ و تحکیم مواضع خویش به رفرمهای پایه دست میزند، و از سوی دیگر نیروی کار و زحمت خواستهای خود را افزایش میدهد و برای گسترش سیستم رفاه‌های اجتماعی که بوسیله آنها خشونت‌ها را کاهش داده و برای تحقق خواستهای آنی تحت فشار قرار دهد و سرمایه را برای دستیابی به امتیازات مسالمت‌آمیز در رابطه با زحمتکشان فراهم کند، پیشروی را گسترش میدهد. علیرغم افزایش خواستهای زحمتکشان و دستیابی آنها به سطح عالی‌تری از تشکل و مبارزه، بدلیل انعطافهای سرمایه‌داری، رفرمهای پایه‌ای و نیز گسترش رفاه عمومی اجتماعی، کشورهای فوق از شکل مقابل شدید قهرآمیز و مسلحانه به اشکال معتدل گرایش دارد. تاثیر خود مبنی بر دموکراتیک کردن قانون افزایش حقوق خود، کسب امتیازات بهره‌گیری از قانون برای رسمی شناختن همه خواستهای خویش، مبارز این وضعیت است. با این همه کشورهای فوق کماکان اعمال سرکوب خشن از سوی نیروی حاکم بهنگام شکستهای حاد اجتماعی و بحرانهای عمیق اوضاع همچنان (دمکراسی) احتمال دارد. در اینگونه کشورها خصوصا علیه سیاهپوستان در فرانسه، در آلمان علیه کمونیستها در اسرائیل و آفریقای جنوبی و برخی دیگر از کشورهای فوق، طی دهه‌های اخیر بارها مبارزه مردم بشدت توسط پلیس سرکوب شده است. در این کشورها خواستهای عموم بشری - عموم اجتماعی و انسانی و فرهنگی بصورت شایسته سهم بیشتری در مجموع سوسیالهای مردم نصیب میکنند.

بلحاظ سیاسی، کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته امپریالیستی همگی پارلمانتاریسم و انتخابات آزاد متکی هستند. این سیستم دارای عناصر دموکراتیک بسیاری است که مردم با مبارزه خود طی سالیان دراز آنرا به نیروهای حاکمیت تحمیل کرده‌اند. با اینهمه این سیستم در مجموع خود کارگر جنگ سرمایه‌داران و صاحبان انحصارات قرار دارد و در خدمت اعمال حاکمیت آنان است.

کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و امپریالیستی بخش عظیمی از درآمد خود را از صدور سرمایه و کالا و جنگ افزار و استثمار دیگر کشورها بدست میآورند و در راه حفظ و افزایش سودهای سرشار ناشی از این روابط نابرابر و ناعادلانه انواع اعمال فشارها را انجام میدهند. کشورهای فوق را از این نظر میتوان به دو دسته تقسیم کرد، دسته اول کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری هستند که با تکیه بر تکنولوژی و تولید پیشرفته خود و بموازات آن استفاده از اهرمهای فشار اقتصادی و سیاسی مناسبات نابرابر و ناعادلانه سیاسی و اقتصادی را بر دیگر کشورها تحمیل میکنند — کانادا، استرالیا، سوئد، سوئیس، و برخی دیگر از کشورهای سرمایه‌داری — دسته دوم کشورهای امپریالیستی هستند که علاوه بر عوامل فوق هدفهای آشکاری برای انقیاد و زیر سلطه قرار دادن سایر کشورها و حتی هدفهایی برای توسعه طلبی ارضی دارند و به اعمال فشارهای سیاسی و نظامی علیه سایر کشورها پافشاری مینمایند. ایالات متحده آمریکا، فرانسه، انگلیس، و دیگر اعضای پیمان ناتو آفریقای

www.iran-archive.com

جنوبی و اسرائیل از این دسته کشورها هستند. امپریالیسم جنگ افروز سیمای خود را بعنوان خطر در سیاستهای زورگویانه و جنگ افروزانه دول این کشورها نشان میدهد. همه جلفهای جهان با هدفهای گوناگون در تضاد شدید با سیاستهای نواستعماری، زورگویانه و جنگ افروزانه دول فوق قرار دارند. در حدود این کشورها جنبشهای وسیع دموکراتیک و صلح خواهانه برضد سیاستهای فوق جریان دارد. جنبش کارگری، دموکراتیک و صلح خواهانه در کشورهای سرمایه داری پیشرفته و امپریالیستی، با جنبش استقلال آزادی، عدالت و سوسیالیسم در بیشتر کشورها سمت یگانه ای علیه سیاستهای نواستعماری، زورگویانه و جنگ افروزانه امپریالیسم دارند و بر این پایه نیازمند همکاری بیشتری هستند.

واقعیتهای بسیاری حاکی از آنند که در تاریخ معاصر در جهت همکاری نظامی تری و جنگ افروزی و برضد تلاشهای نواستعماری نوین میباید. سیاستهای نواستعماری، توسعه طلبانه، زورگویانه و جنگ افروزانه در برابر عزم و اراده نیروهای صلح، استقلال، آزادی، عدالت و زندگی عقب مینشینند و راه زوال پیمایند.

II کشورهای نیمه پیشرفته و ناپیشرفته سرمایه داری

این گروه از کشورها بلحاظ رشد اقتصادی تفاوتهای بسیار دارند. برخی از آنها بمرحله نسبتاً متعادلی از رشد سرمایه داری، تحول در استقلال تولید و نیروهای اجتماعی وابسته به سازمانهای ماقبل سرمایه داری بصورت بدیده مورد اهمیت عمده و سازمانهای اجتماعی نظیر بخرنجتری میبخشند. سرمایه داری نیمه رشد یافته و نارشد یافته براستعمار شدید و سنگین از بیرون و ساختار اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی برخوردهای مردم بیارشد یافته است. نمادهای اجتماعی در این کشورها غالبا بخشن بزرگ تجار میباید و رهبرها و نشانههای مدام و کهن اجتماعی مشخص میکنند. سطح زندگی پایین و فقر و محرومیت توده های مردم در این کشورها غالبا در اثر بالقوه برای خیزشهای اعتراضی و اندیشی را آماده میکند. در رابطه با فرصت و بعد تجربه شرکتهای و ناتوانی اقتصادی بورژوازی محلی و نیز بهره کشی انحصارات امپریالیستی و تاراستی آنها در رشد بیشتر اقتصاد این کشورها امکان رهبرهای اقتصادی را نسبت به کشورهای پیشرفته سرمایه داری فراهم میکند و سیاست حاکم در این کشورها را تا حد اعتراض بر میانگیزد. این وضعیت پایه های استقرار و دلبستگی توری است در تناسب کشورهای فوق سیمای سیاسی حکومت را رژیمهای استبدادی، دیکتاتوری و مافوق سنن تشکیل میدهند. کارگران، زحمتکشان و خلق های این کشورها بعد تاریخ مبارزات شدید علیه دیکتاتوری و سردسپاری، علیه خیانت بورژوازی حاکم و علیه تبلیغات امپریالیستی مستبد. آزادی، قطع مداخلات امپریالیسم، رفاه و عدالت اجتماعی آمالهای مشترک خلقهای این کشورها هستند.

روند غالب برنامه این کشورها در جهت رشد سرمایه داری، در آمیزی هرچه بیشتر با سرمایه داری بین المللی و بلحاظ سیاسی تردید شدن به سیستم سیاسی پارلمانی است. مبارزات آزادیخواهانه مردم حامل عده فشار برای همگیری این کشورها در جهت سیستم پارلمانی و دموکراسی نوع کشورهای پیشرفته سرمایه داری است. این همگیری غالبا بدلخواه رژیمها حاکم نیست و این رژیمها میتوانند آهنگ آنرا کند کنند.

همگیری غالب بر مبارزه مردم در کشورهای فوق بلحاظ سیاسی متوجه استقرار دموکراسی و انتقال حاکمیت از اقلیت بهره کش با کثریت زحمتکش و بلحاظ اقتصادی ـ اجتماعی متوجه تأمین توان رشد و رفاه اقتصادی و عدالت اجتماعی است. مبارزه ضد امپریالیستی در برخی از این کشورها با همه عرصه های پیدا و مردم در آمیخته است. استقرار جامعه مبتنی بر صلح پایدار دموکراسی و عدالت اجتماعی چشم انداز اصلی

جهان ما واردد وران جدیدی از هم‌پیوندی وهمبستگی میان همه‌کشورها وهمه‌مردم گیتی شده است. انقلاب عظیم علمی وفنی وتحول بنیادین درجریان تولید، بین‌المللی شدن شتابان تولید اجتماعی وگره‌خوردن گریزناپذیر زندگی اقتصادی ملل دنیا به یکدیگر، جهش‌اهریمنی درتکامل تکنولوژی جنگ وآدم کشی تا حد تبدیل کره‌زمین به‌میدانچه بسیارکوچکی دربرابرقدرت ویرانگر سلاح‌های هسته‌ای، برتری یافتن دهها مساله عمومی‌بشری درمیان خواست‌های مردم گیتی، حادشدن ضرورت همکاری همه ملل برای بهره‌گیری ازدستاوردهای انقلاب علمی وفنی درتولید ومهار ونابودی دستاوردهای نظامی انقلاب علمی وفنی، نیازمندشدن همه‌کشورها به همکاری متقابل برای حفظ محیط زیست وحفظ زندگی درکره‌زمین ودهها وصدها عامل دیگر، جهان ما را به‌هم‌پیوند داده وبه‌صورت یک کل هم‌پیوسته درآورده است.

روندشکل گیری وتکامل جهان هم‌پیوسته یکی ازبنیادی ترین روندهای تکامل تاریخ دردوران معاصراست که آینده جامعه‌بشری راسمت می دهد.

درحالی که روند گسترش همبستگی متقابل کشورها وملل جهان پیش می رود، انبوه تضادهای جهان به‌گونه‌ای نوین بازسازی شده است وتداوم می یابد. تضادمیان خواست مردم گیتی برای صلح استقلال ملی، آزادی سیاسی، پیشرفت اقتصادی وعدالت اجتماعی با مقاومت امپریالیستی ارتجاعی دیکتاتورمنشانه وزورگویانه بیانگروسیع ترین صف‌آرایی های جهان معاصراست.

سمت عمومی تکامل تاریخ معاصرسرآیندترکیب بغرنج مجموعه عوامل پیونددهنده جهان با مجموعه پیچیده‌ای ازتضادها میان بخش‌ها ونیروهای مختلف‌جهان است‌که پیوسته یکدیگر را زیرتاشیرشدید قرارمی‌دهند. سمت عمومی تکامل تاریخ درمقیاس جهانی بیانگرگذار ازمرحله جهان متضادکم پیوندبه جهان همبسته پرتضاد است.

* * *

www.iran-archive.com

تئوری ساختمان حزب طراز نوین

سومین مساله تئوری ساختمان حزب است. نیازی به توضیح و تشریح نیست چون همه حزبی هستیم و دست کم در زندگی حزبی خود این تئوری را آموخته و اجرا کرده‌ایم. آیا تئوری حزب بهمان گونه که در اوایل قرن بیست شکل گرفت و سپس مشمول عنوان طراز نوین شد، میتواند همه جنبه‌های مورد دفاع قرار گیرد؟ تجربه پاسخ مثبت نمیدهد. نه امروز، بلکه در همان زمان رایش تئوری ساختمان حزب طراز نوین نیز از سوی سوسیال دموکراتهای موسمند و آشنایان به خاصیت انقلابی و عمیقا مردمی دموکراسی انتقادهای سنگین بر آن وارد شد. شگفت‌انگیز این است که محورهایی از انتقادات امروز ما با انتقادات آنزمان سوسیال دموکراتهایی چون روزالوگزامبورگ همخوانی بسیار دارد. اگر فشرده کنیم جنبه‌های عمده انتقاد بر تئوری ساختمان حزب طراز نوین شامل موارد زیر است:

۱- درآمیزی شدید مسایل جهانشناختی - مرامی با برنامه سیاسی و اساسنامه حزب، بگونه‌ای که نه تنها بدون شناخت و پذیرش نگرشهای فلسفی مرامی مارکسیسم، بلکه بطور مشخص بدون پذیرش برداشت لنین از مسایل جهانشناختی - مرامی مارکسیسم ورود به حزب برای مردم ناممکن میشود. درآمیزی مسایل جهانشناختی - مرامی با برنامه سیاسی و اساسنامه حزب طراز نوین بگونه ایست که عملا به حزب خصلت فرقه‌ای و آیین پرست میدهد و در عرصه عمیق‌ترین مسایل فلسفی و علمی حزب را متحجر و دنباله‌رو آیه‌های بدون تغییر میکند. این نگرش بطور آشکار بین انسان حزبی و تئوریهایی که بنیادین ارزیابی میشوند رابطه ایمانی (و نه رابطه شناختی) برقرار میکند و بدینگونه شناخت در قبال ایمان رنگ می‌بازد و انسان حزبی در برخورد با مسایل گوناگون دچار انواعی از همان محظورات رایج در مذاهب میگردد. بررسی علل عقب ماندگی تئوریک و شناختی امروزین کمونیستها، بررسی علل دوام آوری عمدها تئوری نادرست و کهنه شده طی این دهه‌ها، همه و همه نشان میدهد که آیین پرستی و رایج بودن شیوه پرستش قدما و حرمت مذهبی ما بانه گفته‌ها و نوشته‌ها و به اصطلاح تئوریهای کهن و آسان پذیرشدن و حتی برازنده شدن اینگونه برخورد برای کمونیستها از سرچشمه‌های بزرگ بوده است. تاثیر این نوعها و تابوهای به اصطلاح ماتریالیستی همین امروز و در زرقای بسیاری از تئوریهای به اصطلاح نواندیشانه مشهود است.

www.iran-archive.com

درآمیزی شدید مسایل جهانشناختی - مرامی با برنامه سیاسی و اساسنامه حزب، به تبدیل حزب سیاسی مارکسیستی به فرقه درونگرا، و هم براین پایه به بستن بسیاری از راهها و بزرگ راههای همپیوندی حزب و مردم منجر میشود. امروز بدون شناختن این مساله، و بدون اقدام قاطع برای جدا کردن مسایل جهانشناختی و مرامی از برنامه و اساسنامه و تبدیل حزب به یک حزب سیاسی، و جدا کردن آن از حزب فرقه‌ای، به اعتقاد من مجموع دیگر سخنها راجع به نوسازی و نواندیشی بی‌جان و اغراق نکنم بدون خاصیت اصلی دگرگون گری باقی خواهند ماند. جدایی مسایل جهانشناختی - از برنامه انقلابی‌ترین و پیشروترین و موثرترین اقدام برای بازسازی مناسبات ما کمونیستها با دیگران براساس سیاست و انتقال عرصه مباحثات و مشاجرات و مبارزات فلسفی-مرامی به میدان خاص خود آن است میدانی که در آن آخوند و کشیش و کمونیست، بطور کاملا دموکراتیک، و با زرادخانه‌ای که شامل دانش و منطق و مباحثه و مبارزه عالمانه است دست و پنجه نرم خواهند کرد. عرصه‌ای که در آنجا هر فلسفه‌ای، اگر بخواهد علمی و نو باشد باید بدون هر گونه سپری به پیشواز علم برود و در برابر آن فروتن باشد. نظر به جدیت این موضوع و خواست رفقا ما جداگانه، بطور مفصل‌تر راجع به ضرورت جدایی مسایل جهانشناختی - مرامی از برنامه و اساسنامه حزب گفتگو خواهیم کرد.

۲- سانترالیسم حزبی و رابطه راس و قاعده در تئوری حزب طراز نوین، سانترالیسم مطلق و

دموکراتیسم نسبی است. نسبیت دموکراتیسم، خصوصا اگر نسبت به شرایط سخت احزاب غیرحاکم سنجیده شود بیشتر از پیش آشکار میشود. سانترالیسم حزبی اگر در احزاب حاکم مورد مطالعه قرار گیرد ابعاد بی‌کران خود را نشان میدهد. در مورد حزبی، شیوه اعمال اراده قاعده چگونه است؟ کنگره بزرگترین و مهمترین وسیله اعمال اراده قاعده و اعمال دموکراسی در حزب معرفی میشود. اما این کنگره را چه کسی فرامیخواند؟ راس. اگر فرانخواند چه؟ حتی یک مورد نیز من نخوانده و نشنیده‌ام که اگر راس کنگره را فرانخواند قاعده توانسته باشد بطور قانونی کنگره را برگذار و راس را تنبیه و یا برکنار کند. تازه در نظر بگیریم شرایط برگذاری کنگره را. بشماریم حزب‌هایی را که یا اصلا در طول عمر خود کنگره نداشته‌اند و یا آنقدر کم کنگره برگذار کردند و آنقدر نادرست که میتوان آنها را کلا بحساب نیاورد. در این کنگره که مظهر دموکراسی است، آیا همواره شرایط برابر برای افراد و اعضاء فراهم است؟ آیا خصوصا برای نقطه نظرهای جدی درون حزب و برای مبارزه اختلافات شرایط دموکراتیک فراهم است؟ من در بخش دیگر، در بررسی رابطه جریانهای فکری درون حزب خواهم گفت که برابر این سانترالیسم دموکراتیک در کمتر حزبی در دنیا امکان برای طرح دموکراتیک نظرات اقلیت، و یا نظرات سرکوب شده اکثریت فراهم میشود. سانترالیسم در حزب طراز نوین بگونه ایست که حدود دموکراتیسم را خود آن تعیین میکند و در هر زمانی که بخواهد دموکراتیسم را محدود و یا از محتوا تهی و یا حتی تفسیر وارونه میکند. نمونه شگفت‌انگیزی از این وارونه تفسیر کردن را من در مقاله رفیق محترم آلوارو کونیال تحت عنوان "حزب آنگونه که باید باشد" خواندم. اگر مترجم ما اشتباه نکرده باشد در آنجا گفته میشود که رای علنی در حزب کمونیست پرتغال نشانه بارزی از دموکراسی در آن حزب است! حال چگونه است که همه از خرد و کلان رای مخفی را یکی از ارکان دموکراسی میدانند ولی رفیق کونیال عکس آنرا میخواهد ثابت کند؟ بدبختانه پرتغال نیز مدتها یکی از استبدادزده‌ترین کشورهای جنوب اروپا بود و نظر رفیق را به گستردگی دموکراسی در آن کشور هم نمیتوان نسبت داد. به اعتقاد من این نوعی تفسیر وارونه از دموکراسی است و با هیچ تجربه‌ای هم نمیتوان حقانیت آنرا اثبات کرد.

مطلق شدن سانترالیسم در نهایت به ابدی شدن قدرت رهبران می‌انجامد. با هیچ دعای خیرخواهانه‌ای عشق قدرت و رهبری را از دل یک فرد سیاسی معتقد به قدرت نمیتوان بیرون کرد. مساله مصون ماندن افراد از گزند این عشق سیاسی است. تجربه‌ای که ما در کف دست داریم این است که رهبر و رهبران هرچه بزرگتر شدند و هرچه پیرتر شدند و هرچه فروتنی بیشتری از خود نشان دادند سکان قدرت را محکمتر چسبیدند و برای حفظ دندلی اسرارآمیز تلاشهای ترازیک و غم‌انگیز بیشتری انجام دادند. بدبختانه به احزاب کمونیست که نگاه میکنیم ردیفی از رهبران "اسطوره‌ای"، همچون خدایان المپ قد و نیم قد، بر تخت ریاست آنها جای گرفته‌اند. بسیاری البته جایشان بجاست، اما بسیاری نیز از بد حادثه و بدبختی حزب بدان قله رفیع صعود فرمودند. باری بی شیله پیله بگویم، ظاهر احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیستی با اندیشه مارکسیستی راجع به نقش شخصیت در تناقض آشکار است. ما کمونیستها یکی از این دو را باید اصلاح کنیم. و من فکر میکنم نه تئوری ما راجع به نقش شخصیت بلکه عمل ما در قبال شخصیتها ست که باید تغییر کند. قدرت گیری شگفت‌انگیز و بی‌مانند شخصیت‌ها در بسیاری از احزاب کمونیست خود از سرچشمه مطلق سازی سانترالیسم آب میخورد. خلاصه کلام، باید مجموعه مقرراتی را در حزب نوین رواج دهیم که آن مقررات بخودی خود عمل کنند و مرکز را تابع قاعده کنند و اعمال دموکراسی و اعمال اراده قاعده را تضمین نمایند. در پرتو این مقررات است که باید یک رهبری یا مرکزیت واقعا دموکراتیک، یعنی واقعا متکی به فرد و اراده جمعی را در حزب تامین کنیم.

۳- دموکراتیسم حزبی و رابط اقلیت و اکثریت: رابط اقلیت و اکثریت در حزب طراز نوین بگونه‌ای غیر دموکراتیک تنظیم شده است. حتی شدت این نظم غیر دموکراتیک چنان است که گاهی اکثریت واقعی در موقعیت اقلیت واقعی در موقعیت مسلط در حزب قرار میگیرد. رابط اقلیت و اکثریت بگونه‌ای که

اقلیت و

طی دهه های پس از انقلاب اکتبر در احزاب طراز نوین رایج شد ، خود در یک شرایط ویژه شرایط سالهای آستانه انقلاب اکتبر و سالهای دشوار اولیه حکومت سوسیالیستی در روسیه نطفه بست. چنین رابطه‌ای که میتوان آنرا رابط میان اقلیت خاموش و اکثریت فرمانروا نامید خصوصا در دوران حکومت استالین بر حزب کمونیست اتحاد شوروی بگونه یک قانون تخطی ناپذیر در مقیاس همه جنبش گسترش یافت و تحکیم شد . برابر این "قاعده" اولا نظر اقلیت ، یا نظر غیر مسلط بر حزب به صورت نظر افراد باقی می‌ماند در حالیکه نظر اکثریت یا نظر مسلط در رهبری همواره صورت نظر جمع و نظر حزب بخود میگیرد . ثانیا نظر محکوم به تفرقه اقلیت باید در کانالهای عمودی حزبی از حوزه تا کمیته مرکزی ، و از کمیته مرکزی تا همان حوزه مشخص جریان یابد و حق بسط افقی در حزب ندارد . بطور روشنتر نظر مخالف نظر حاکم بر رهبری از طریق مطبوعات حزبی در سطح حزب و جامعه منعکس نمیشود و بدینترتیب حق بسیج نیرو برای تسخیر کنگره و رهبری عملا از آن سلب میشود . اینکه گفته میشود در کنگره اقلیت میتواند نظر خود را در برابر کنگره طرح کند بهیچ وجه راه حل قانع‌کننده نیست . چون در طول مدت برگزاری یک کنگره اقلیت قادر نخواهد بود خود نظر خویش را بصورت یک جریان منسجم ارائه کرده و شرکت کنندگان ناآشنای کنگره را به این شکل تسخیر نماید . از آنجا که معمولا نظرات نوین و پیشرو و بدیع ابتدا توسط اقلیت (و حتی اقلیت اندکی) در حزب و جامعه طرح میشوند ، و از آنجائی که بدون مقایسه اندیشه و سیاست غالب بر حزب با نظریات و پیشنهادهای دیگر اعضاء حزب و محک زدن سیاست های حزب با انتقادات وارده حقیقت میتواند غیر مکشوف بماند ، زیان ویرانگر خاموش نگهداری اقلیت در حزب ابعاد خود را نشان میدهد . خاموش نگهداشتن اقلیت چه بسا میتواند با خاموش نگهداشتن حقیقت هم سنگ گردد . در این زمینه مطالعه تجربیات حزب کمونیست اتحاد شوروی بسیار آموزنده است. در آنجا از زمان استالین که اقلیت یا مخالفین سیاست های غالب نابود و یا خاموش می‌شدند ، هر بار پس از درگذشت هر رهبری (به جز خروشچف هیچ رهبری در خ ـ ک ـ اتحاد شوروی برکنار یا بازنشسته نشد و در حیات خویش جای خود را بکس دیگری نسپرده مگر پس از مرگ) یک اندیشه و سیاست نوین سر برآورد و گاهی یک انقلاب نهان شده ـ مثل نوسازی ـ از پرده عیان شد . بسیار روشن است که همه حزب و همه جامعه حق دارند در همان زمان که استالین ها و برژنفها ، اسکندریها و ـ نیانوریها ، چائوشسکوها و کیم ایل‌سونگها ، مائوها و انورخوجه‌ها ، و حتی زمانیکه کسانی چون کاسترو ها ، کارباچف ها و تنگ شیائوپینگ ها بر سر کارند نظر و جریان مخالف سیاستها و اندیشه و روش و منش آنها را بازشناسند تا با چشم باز بر صلاحیت یا بی صلاحیتی آنها رای دهند .

برای اینکه اقلیت بتواند نقش خود را در حزب و جامعه ایفا کند ، برای اینکه رابطه تادموکراتیک به رابطه دموکراتیک میان اکثریت و اقلیت در حزب تبدیل شود ، باید اقلیت حق داشته باشد اولا نظر خود را در سطح حزب و جامعه آزادانه بیان کند و جریان ایجاد کند ، ثانیا و بر همین پایه واقعیت جریانهای فکری سیاسی ، یعنی پلورالیسم حزبی پذیرفته شود ، ثالثا اقلیت به نسبت نیروی خود باید بتواند در حزب اعمال اراده کند . نمیتوان با فورمول ۴۹ به ۵۱ ، ۴۹ درصد از اعضا و نیروهای حزب را از اعمال اراده در حزب محروم کرد . چنین روشی تدریجا بیگانگی آن ۴۹ درصد نسبت به حزب را ایجاد خواهد کرد و بلحاظ عملی نیز چنین روشی تادموکراتیک و سربازخانه ای است . البته رهبری از آن اکثریت است ، اما اقلیت مساویست با اقلیت ، نه مساوی با هیچ .

ادامه دارد .

امیر

۱۷ و ۱۸ مهر ۶۷

سازمان ما
سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است.

گفت و شنودی با اعضا و هواداران

در هفته های اخیر با گروهی از اعضا و هواداران سازمان در خارج کشور نعمت چند دیدار و گفت و شنود جمعی دست داد که برایم سلامی چون بوی خوش آشنائی بود. در این دیدارها برحسب وظیفه ای که بعنوان یکی از اعضای کمیسیون برنامه برعهده داشتم عمدتا اسناد کمیسیون را تشریح کردم.

اتفاق چنان بود که در هریک از این دیدارها برحسب حال و وضع جهات وجنبه های معینی از اسناد بیشتر مورد غور و بحث قرار میگرفت. وقتی نوارها را پیاده کردم، دیدم بهتر است قالب همان قالب باشد اما جهات و جنبه هائی که در هر دیدار جامع تر بررسی شده آورده شود.

قسمت اول این گفت و شنودها حالا پیش روی شماست. سعی میکنم دیگر قسمت ها، بویژه درباره نوسازی و نواندیشی و پرسش و پاسخ ها را برای شماره های آتی بولتن آماده کنم.

● ● ●

خیلی تمایل داشتم که صحبت خودم را ابتدا با یک رشته مسائل کلی تئوریک شروع کنم که برای هر سازمان سیاسی در مقیاس جنبش چپ ایران و بطور مشخص برای نهضت کارگری و کمونیستی بین المللی دارای اهمیت بزرگی هستند. مسائلی که واقعیت های نوظهور جهان معاصر ضرورت پرداختن به آنها را در دستور اندیشمندان و فعالین جنبش کارگری و کمونیستی قرار داده است. بدیهی است که ما خود را جزء همبسته نهضت بین المللی کارگری و کمونیستی میشناسیم باید در مقیاس خودمان ظرفیت ها و توانائی لازم را برای درک این ضرورت فراهم آوریم تا به اتکاء آن بهامرد گرگون کردن خود، به امر بازسازی و نوسازی انقلابی خود توفیق پیدا کنیم و بطور خلاق تئوری و عمل خود را با تحولات جهان معاصر و تازه های نهضت کارگری و کمونیستی هماهنگ سازیم. تنها در یک جمله توجه میدهم که این تطابق و هماهنگی، برخلاف برخی توهمها تا گسستن از آموزش های مارکس، انگلس و لنین صورت نمیگیرد. با تجهیز بیش از پیش به این آموزش ها و با بسط و تکامل این آموزش ها تجهیز به طرائف عالیتری از شناخت تئوریک و پراتیک انقلابی امکان پذیر است.

در فاصله این چند روز طیف وسیعی از رفقا از من خواسته اند در این اجلاسها، من بطور مشخص درباره اسناد برنامه ای و فرمولها و بند های مشخصی که در اسناد هست صحبت بکنم. اگر فرصت باشد با صطلاح دو چهار چوب این چند فصل برنامه صحبت بکنم در این وقت امکان پرداختن حداقل قانع کننده از نظر خود م به آن مسائل تئوریک میسور نیست. امیدوارم برای انجام این کار فرصت دیگری دست بدهد. در وقت حاضر من بیشترین کوشش خودم را صرف این میکنم تا راجع به اسناد صحبت بکنم.

متاسفانه ما با واقعیت دوپلاتفرم برنامه ای روبرو هستیم — یکی سند مصوب کمیسیون، یکی هم سند یکده و نفر از اعضای کمیسیون برنامه امضا کرده اند که در اختیار رفقا گذاشته شد. کما مل سه فصل است. فصل اول، دوم و پنجم. من کوشش خواهم کرد که بخصوص با یک تمرکزی روی همین سه فصل دو سند توضیح بدهم و مواضعی را که در سند مصوبه کمیسیون هست و تفاوت هائی با سند امضا شده وارائه شده از طرف دو رفیق، دارد و انتقاد هائی که در کمیسیون پیرامون سند رفقا و شخصا هم بر همان انتقادات تاکید داشتم.

متاسفانه روند گسترش اختلافات در صفوف رهبری سازمان به پایه ای رسید که عملا باد و سند برنامه ای روبرو هستیم. بدیهی است که در چنین شرایطی برای هر رفیق سازمانی مسئله انتخاب مطرح است، به عبارت دیگر هر رفیقی در برابر خود دو سند دارد که می باید نسبت به آنها تصمیم داشته باشد و انتخاب بکند. مضافا بر اینکه این اسناد برای ارائه به کنگره است. همه ما مصمم هستیم که با جامه عمل پوشانیدن به آرزوی دیرین برگزاری نخستین کنگره —

www.iran-archive.com

سازمان را داده مجموع رفقا را در تعیین سمت و سرنوشت سازمان به عالیترین شکل متجلی سازیم. کنگره را برگزار میکنیم تا چنین ارگانهای اعلام و احراز بشود این اهمیت و حساسیت انتخاب درست شما را چندان و چند برابر میکند. طبیعی است که در چنین شرایطی مقایسه دو سند پیش میاید. من البته اعتقاد دارم که در درون سازمان مباحثه رفیقانه و انتقاد و انتقاد از خود هست. سازمان بمثابه یک کل بمثابه نماینده سیاسی طبقه کارگر با احزاب و سازمانهای بیرون از خود که اقشار و نیروهای اجتماعی دیگری را نمایندگی میکنند، مبارزه ایدئولوژیک میکند اما در صفوف حزب، مباحثه رفیقانه و انتقاد و انتقاد از خود جریان می‌یابد. ما با سلاح انتقاد و انتقاد از خود، تشعشعات علائق و رسوخ های ایدئولوژیک اقشار و طبقات غیرکارگری را بازمی‌شناسیم و سازمان را از این نمونه‌های بیگانه با سمتگیری تاریخی و مبانی آن پاک می‌کنیم. متاسفانه وضعیتی در سازمان ما انشعاب پیدا کرده که اصل رفاقت در صفوف ما تا حدود چشمگیری خدشه برداشته. این واقعیتی است که ما باید با شجاعت تمام آن را ببینیم تا بتوانیم ترمیمش کنیم. برای این، من روی این مسئله تاکید میکنم که دمکراتیسم درون حزبی برسالوده اصل رفاقت استوار است و تنها بر این پایه هم میتواند تحکیم پیدا کند. وقتی به هر دلیل اصل رفاقت در مناسبات درون حزبی خدشه دار می‌شود این به این معنی است که انتخاب آگاهانه و آزادانه اندیشه ها بسیار دشوار می‌شود. در مختصات کنونی عوامل متعددی در شناخت حقیقت را که همواره دشوار است، دشوارتر کرده است. عینک های رنگارنگ که قسما از پیشداوری ها و موهوم پراکنی‌هائی رنگ گرفته بر چشم‌ها نشانده که از ورای آن به قضایا نگاه میشود. در این زمان ما باید کوشش بکنیم تا آنجا که ممکن است عملکرد منفی و مخرب این وضعی را که بوجود آمده و به نظر من گذشته از عوامل عینی، ناتوانی ما در بکارست اسالیب صحیح مبارزه درون حزبی نقش بسیار بسیار جدی در ایجاد آن داشته است، محدود و محدودتر کنیم. آرزو میکنم صحبت های ما در شناخت صحیح مسائل به همه ما کمک کند.

خوب، به اصل موضوع بپردازیم. گفتم سه فصل در دو سند ارائه شده. فصل یک در مورد تاریخچه سازمان، فصل دو، درباره هدف های دور و نزدیک سازمان هست و فصل سوم را فقط کمیسیون داده و تحت عنوان سیمای جهان امروز. فصل دیگری است. فصل پنجم تحت عنوان برنامه‌ی دمکراتیک نه امضای رفقای عضو کمیسیون را دارد و فصل مصوب کمیسیون تحت عنوان برای پیروزی انقلاب ملی و دمکراتیک با چشم انداز سوسیالیستی.

من از رفقا میخواهم بمن اجازه بدهند از فصل دوم این اسناد شروع بکنم نه از فصل اول این اسناد. چرا؟ بنظر من رفقا اهمیت برخورد با گذشته ها، اینکه در گذشته چه بوده ایم در نتیجه و ثمری است که از آن برای امروز و آینده سازمان می‌گیریم. کمونیست ها همواره از سکوی آینده به گذشته نگاه میکنند. بررسی و تحلیل گذشته فقط به این اعتبار حائز اهمیت جدی است که به ما کمک بکند که امروز و فردا در انجام وظایف و تعهدات انقلابی خودمان قویتر باشیم و انقلابی تر عمل بکنیم. برای اینکه این رابطه میان گذشته و مسائل و وظایفی را که در مقابل خودمان میگذاریم برای امروز و فردای سازمان روشن تر برای رفقا توضیح بدهم فکر میدانم که ابتدا توضیحات خودم را روی فصول دوم و پنجم دو سند که در حقیقت وظایف امروز و آینده ما را تعیین میکند به اطلاعتان برسانم. بنظرم بحث ثمربخشتر و موضوع متضمن مقصودتر مورد بررسی و مداقه قرار خواهد گرفت.

فصل دوم سند رفقا تحت عنوان "هدف های دور و نزدیک سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت" و فصل دوم سند مصوب کمیسیون تحت عنوان "جهانبینی و آماج های دور و نزدیک" نامگذاری شده است. در بند اول سند رفقا، چنین میخوانیم "سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت سازمان سیاسی طبقه کارگر و نماینده خواست های آنی و آتی آن، پیشکر خواست های مترقی همه مردم ایران و رزمنده راه آزادی و بهروزی و امنیت مردم است". بند اول سند مصوب

کمیسیون اینطور است " سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است • سازمان اهداف و منافع آنی و آتی طبقه کارگر ایران را نمایندگی میکند ، مدافع پیگیر منافع و خواستهای ترقیخواهانه همه مردم ایران و رزمنده راه آزادی و بهروزی توده هاست" • ظاهرا تفاوتی نیست• اما شاید برای شما جالب باشد که پیش از یک ماه روی همین بند بحث بود !! اختلاف ظاهرا خیلی ناچیز بود • نظر کمیسیون این بود که ما میباید صراحت بخشیم به این مسئله که سازمان ما سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت ، سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است • و رفقا تاکید میکردند و حتی میگفتند سرنوشت‌ساز و تعیین کننده است فرمولی که ما پیشنهاد میکنیم : سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران و نماینده خواست های آنی و آتی آن بیانگر خواستهای مترقی همه مردم ایران و ... " • در کمیسیون استدلال میشد که این دارای اهمیت بزرگی است که ما خاستگاه و جایگاه سازمان خود مان را به لحاظ طبقاتی با صراحت و احراز تمام در برنامه قید بکنیم که از کدام خاستگاه و از کدام جایگاه طبقاتی ، بمثابه نماینده کدام نیروی اجتماعی متعین و مشخص با مسائل جامعه و دیگر اقشار و نیروهای اجتماعی برخورد میکنیم! موضوع این بود که باید بصورت صریح و مجرد انسته شود که ما از کدام جایگاه طبقاتی ضرورت رشد و تکامل اجتماعی را منعکس کرده و در راه آن مبارزه میکنیم • چرا این تصریح دارای اهمیت است ؟ برای اینکه تا زمانی که در یک جامعه طبقات وجود دارند طبعا هر نیروی سیاسی بر اساس اینکه منعکس کننده کدام نیروی اجتماعی است مطابق منافع آن قضایای اجتماعی را تفسیر میکند • در تحلیل نهائی در مواجهه با راه رشد اجتماعی منافع طبقات مشخص و بسته به اینکه از موضع کدام طبقه اجتماعی به راه رشد نگاه بکنیم می‌توانیم نتایج خود را در پیمودن این یا آن راه رشد جستجو بکنیم• این نکته در مبارزات سازمان ما دارای اهمیت کلیدی و اساسی است • سازمان ما بمثابه سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران می بایست که همواره در برخورد با هر پدیده ای از موضع منافع آنی و آتی طبقه کارگر با مسائل تماس برقرار بکند • ما نمیتوانیم هم بگوئیم که سازمان سیاسی طبقه کارگر هستیم و هم بگوئیم سازمان سیاسی دهقانان و روشنفکران و بورژوازی• استنکاف از تصریح این مطلب که ما سازمان سیاسی طبقه کارگر هستیم ، لغزش بسیار خطرناکی است وقتی به هر دلیل و تحت تاثیر هر عاملی تصریح این نکته صورت نگیرد که ما از جبهه کدام طبقه اجتماعی وظایف و تعهدات خود مان را باید انجام بدهیم و در این زمینه تردید و تزلزل راه باز کند ، این به معنی آن است که راه برای عدول از مواضع طبقاتی و مواضع ایدئولوژیک دارد هموار میشود • البته در وهله اول این مسئله دارای اهمیت کم جلوه میکند بهمین جهت هم در هیأت سیاسی این مسئله از نظر اکثریت رفقا دارای چندان اهمیتی نیامد • در آن زمان هم نظرم این بود که این لغزش ، لغزش بزرگی است و شخصا با فرمول پیشنهادی رفقا مخالفت کردم و تصریح کردم که وقتی که اینجا شل میشود راه باز خواهد شد برای اینکه بگوئیم فردا جهان بینی ما هم چیز دیگری است • ایدئولوژی ما هم چیز دیگری است • فردا راه باز میشود که ایدئولوژی مان را تغییر بدهیم • متاسفانه پیش بینی صحیح از کار در آمد • مباحث که ادامه پیدا کرد در ادامه همین موضوع اکثریت کمیسیون نظر داد که باید در این فصل تصریح بشود که جهانبینی ما مارکسیسم ـ لنینیسم ، جهانبینی و ایدئولوژی طبقه کارگر است• فرمول مصوب کمیسیون اینست •

" مارکسیسم ـ لنینیسم که یگانه جهانبینی خلاق ، علمی و انقلابی دوران ماست جهانبینی و تئوری راهنمای عمل سازمان است ، سازمان برنامه و خط مشی سیاسی و سازمانی خود را از طریق انطباق این جهانبینی بر شرایط منحول جهان امروز و بر شرایط مشخص جامعه ایران تدوین و تنظیم میکند•»

معلوم شد که رفقا به این نتیجه رسیده اند که چنین تصریحی در رسند لزومی ندارد • رفقای ما اعلام ایدئولوژی را از سند برنامه خود حذف کردند • میدانیم مطالبی هم در دفاع از این حذف در رهولتن نوشتند •

کسی که معتقد میشود لزومی نیست که تصریح شود سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است. و بعد می‌آید میگوید که لزومی به آوردن این مسئله که جهانبینی ما و ایدئولوژی ما مارکسیسم ـ لنینیسم است، نیست این فقط یک چیز را ثابت میکند تأیید میکند که جهت‌گیری طبقاتی در حال سایش است. وقتی ما بگوئیم که بهتر است از طریق اسناد برنامه‌ای ما مردم نفهمند که ما مسلم هستیم این برای بی اعتباری مارکسیسم ـ لنینیسم در اندیشه فعالین ما راه باز میکند. وقتی ما به فعالین سازمان بگوئیم ایدئولوژی خودمان را از مردم پنهان کنید، طبیعی است که این فکر پیش بیاید و تقویت بشود که پس ایدئولوژی ما چیز با قرب و منزلتی نیست که باید از مردم پنهانش داشت. چیز دارای اعتبار را که آدم پنهان نمیکند. این راه را باز میکند برای اینکه سربلندی و افتخار خودمان را در کمونیست بودن خودمان نشناسیم، اعتبار کمونیست بودن بعنوان انسان طراز نوین معاصر در نزد ما از سکه بیفتد، افتخار رزم در موضع طبقه کارگر و مردم زحمتکش، سربلندی در پیکار برای هدف سوسیالیستی، اینها همه کم رنگ و بی فروغ گردند. اما این یک خطر دیگر را هم ببار میاورد. وقتی آن اولی بود. وقتی دومی آمد، سومی هم میاید. سومی: برخورداری سازمان از وحدت ایدئولوژیک، از وحدت مبتنی بر ایدئولوژی واحد و یگانه زیر سؤال میرود راه برای ظهور پلورالیسم ایدئولوژیک گشوده می‌گردد. وقتی ایدئولوژی واحد و یگانه‌ای ما را به همدیگر پیوند ندهد تا چون تنی واحد، اندیشه و عمل واحد و اراده واحد و یگانه‌ای را در صفوف خودمان شکل بدهیم خواسته و ناخواسته تنوع ایدئولوژی در میان می‌آید. چند ایدئولوژی در نتیجه چند سمتگیری برنامه‌ای و در نتیجه چند سازمان و در نتیجه فروپاشاندن سازمان. این دیگر تنوع افکار و عقاید نیست که به اعتقاد من ما باید برای پذیرش متمدنانه آن خود را تربیت کنیم. زیرا تنوع افکار و عقاید در چهارچوب یک سمتگیری برنامه‌ای معنی دارد. دو سمتگیری برنامه‌ای یعنی آغاز روندی که ما را در دو سمت ایدئولوژیک و لاجرم در دو سازمان قرار میدهد. از این دومی باید اکیدا اجتناب کرد. تا اینجا یک چیز روشن میشود و آن چیز این است که اصل طبقاتی در نگرش به مسائل مورد بی التفاتی قرار گرفته است. چند سطر پائین‌تر در همین سند رفقا ما با نمونه جدی‌تری از این بی التفاتی روبرو می‌شویم. رفقای ما از بیان این نکته که فراروئی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی مستلزم کدام قدرت سیاسی است خودداری میکنند. بنظر ما سوسیالیسم بمثابه یک نظام اجتماعی ـ اقتصادی که طبقه کارگر آنرا نمایندگی میکند موقعی میتواند ساخته بشود یا بعبارت دیگر روند سازندگی سوسیالیستی موقعی میتواند انکشاف پیدا کند که طبقه کارگر بمثابه یک طبقه در قدرت سیاسی نقش رهبری کننده اعمال کند. رفقای ما با تصریح این نکته در سند خود مخالف‌اند. به همین دلیل نیز چنین تصریحی در سند آنها دیده نمیشود. میگویند یک انقلاب داریم، آن هم انقلاب دموکراتیک است و بس. این مسئله که وقتی که انقلاب دموکراتیک میخواهد تبدیل بشود به انقلاب سوسیالیستی، ما ـ حالا من به شکلش کار ندارم ـ ما با تحولی انقلابی روبرو خواهیم بود که اساسی‌ترین مسخصه آغاز آن عبارت است از تفوق زحمتکشان در قدرت سیاسی که طبقه کارگر نقش رهبری کننده در این قدرت را ایفاء میکند، این بکلی مسکوت گذاشته میشود.

از یکطرف تأکید میشود که انقلاب، انقلاب دموکراتیک است و وظایف دموکراتیک در دستور است اما از طرف دیگر این مسئله که پروسه بسط و تکامل انقلاب دموکراتیک، پروسه گسترش روندهای انقلابی پروسه بسط و تکامل مبارزه طبقاتی است که طی آن موقعیت نیروها و طبقات خلقی در قدرت سیاسی به سود زحمتکشان و طبقه کارگر دستخوش تغییر میشود، مسکوت گذاشته میشود. ما میگوئیم هدف نهائی سازمان فدائیان خلق ایران "اکثریت" برپائی سوسیالیسم است و تأکید میکنیم که نیل به آن آماج بزرگ در گرو تأمین حاکمیت زحمتکشان ضمن نقش پیش برنده طبقه کارگر در آن و هدایت جامعه تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر ایران و نیز دفاع از دستاوردهای انقلاب در برابر چنگ اندازی دشمنان سوسیالیسم است". در سند رفقا این اندیشه حذف شده است. برای اینکه رفقای ما اعتقاد خود را

به این اندیشه که به تصریح مارکس و انگلس و لنین بدون باور بدان نمیتوان مارکسیست بود، ظاهرا از دست داده اند. «انقلاب دمکراتیک وقتی گفته میشود، آماج های دمکراتیک وقتی گفته میشود، وقتی صحبت میشود از اینکه ما در مرحله معینی که هستیم این مرحله هنوز سوسیالیستی نیست و دمکراتیک است این به معنی آن است که طبقات دیگری هم میتوانند چنین تحولی را آغاز کنند وحتی بورژوازی میتواند وظایف دمکراتیک انقلاب را به شیوهٔ بورژوائی به انجام برساند. مسئله مرکزی برای کمونیست ها این است، توضیح بدهند که چگونه انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فرا رویانده میشود. مسئله مرکزی که بین بلشویسم و منشویسم بود و مرز بین انقلابی بودن و رفرمیسم بود در جهان امروز هم است عبارت از این است که انقلاب دمکراتیک چگونه بسود زحمتکشان آغاز و بگونه‌ای بسط و تکامل بیابد که چشم انداز تحول سوسیالیستی را امکان پذیر سازد. البته رفقا در پاسخ به همه این مسائل فرمول حاضر و آماده و اتفاقا بغایت شهنه‌ای را به میان آورده اند. آنها می‌گویند ما برای انقلاب دمکراتیک به رهبری طبقه کارگر مبارزه میکنیم. تاکید میکنند که خاصیت دموکراتیک مورد نظرشان تحت رهبری طبقه کارگر است.

کدام ایرادها به این اندیشه وارد است. یکی یکی می‌شمارم:

اولا: اولا این اندیشه به غایت ارادهگرایانه است. در حقیقت یک تفسیر ارادهگرایانه از تئوری مارکسیستی انقلاب است. انقلاب کارتوده هاست. انقلاب بنا به خواست و مطابق میل و اراده پیشاهنگ صورت وقوع پیدا نمی‌کند. اینکه کدام نیروی اجتماعی نقش رهبری کننده در انقلاب ایفا کند به عوامل عینی و ذهنی متعددی وابسته است. نکته کلیدی که مارکسیسم آنرا قانون اساسی هر انقلاب واقعی خوانده است اینست که توده‌ها بر اساس تجربهٔ مستقیم خود به صحت شعارها و اهداف این یا آن نیروی سیاسی آگاهی یافته و به آن می‌گرایند. بدون اتکاء به تجربه مستقیم خود توده‌ها، رسوخ دادن شعارها و اهداف مادر میان آنها و در نتیجه بسیج آنها گرد سازمان ما، سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران غیرممکن است. مردم باید با تجربه مستقیم خودشان، صحت شعارها و اهداف ما را تازه در صورت صحیح بودن شعارها و اهداف ما دریابند و بر پایه رزم فداکارانه و تزلزل ناپذیر ما در راه اهداف و آرزوهای خودشان به ما ملحق شوند.

به این ترتیب فعالیت فداکارانه ما در راه مردم، نه تنها به اعتبار صحت تحلیل ها و ارزیابی ها، شعارها و اهداف، تاکتیک ها و اشکال مبارزه ما، بلکه به اعتبار تجربه مستقیم خود مردم، ظرفیت آن را دارد که ما را به رهبر مردم فرا رویاند.

اما مفهوم تجربه مستقیم خود مردم، یک مفهوم تاریخی و طبقاتی است. وقتی میگوئیم انقلاب دمکراتیک است و وظایف و شعارهای دمکراتیک مطرح است این به معنی آنست که علاوه بر طبقه کارگر، اقشار اجتماعی دیگری هم قادرند گام در راه تحقق این شعارها و اهداف بگذارند. این به معنی آنست که جریانهای سیاسی غیرکمونیست و غیرکارگری در انقلاب دموکراتیک از امکانات ذهنی و عینی برای بسیج مردم برخوردارهستند. از اینرو همانگونه که در انقلاب مشروطیت و انقلاب بهمن دیدیم، جریانهائی جز ما هنوز قادرند رهبری مردم را در انقلاب بدست گیرند. در تجربه بلشویکها هم مسأله همینطور بود. در انقلاب فوریه ۱۹۰۵ رهبری شوراهای کارگران و رهبری دهقانان عمدتا در دست بلشویک ها نبود. در انقلاب ۱۹۱۷ نیز، انقلاب در حالی به ظهور رسید که اکثریت شوراهای کارگری تحت نفوذ رهبری کنندهٔ منشویک ها بودند. دهقانان نیز — در سیه آنزمان اساسا کشور دهقانی بود — عموما تحت رهبری اس ارها قرار داشتند. اما وقتی انقلاب واقع شد، در جریان ضرورت بسط و تکامل وظایف دموکراتیک انقلاب، کارگران، دهقانان، زحمتکشان، اقشار واقعا دمکراتیک جامعه به تجربه، هر روز بیش از قبل در می—

یافتند که رهبران بورژوا همه تلاششان این است که بورژوازی هرچه بیشتر از ثمرات انقلاب برخوردار شود و کارگران و دهقانان و اقشار زحمتکش و دمکراتیک جامعه هرچه کمتر ثمری از انقلاب بگیرند. آنها میدیدند که رهبران خرده بورژوا نیز در حرف صحبت از صلح و نان و زمین میکنند اما در عمل با مطالبات و خواست هایشان مقابله می‌نمایند. توده های مردم به تجربه مستقیم خود هم صحت شعارها و اهداف بلشویکها و هم پیگیری و صداقت ایشان را در دفاع از خواست ها و آرزوهایشان دریافتند. بر پایهٔ چنین ادراکی که از تجربه مستقیم آنها برمی‌خاست، فعالیت فداکارانه بلشویکها مؤثر افتاد و توده های وسیع مردم هم از رهبران بورژوا و هم از رهبران متزلزل و مردد دست شستند و به زیر پرچم بلشویکها گرد آمدند و آنها را در مقام رهبری خود باز شناختند. بنابراین با این فرمول که ما در راه انقلاب دمکراتیک تحت رهبری طبقه کارگر مبارزه می‌کنیم، نمیتوان خود را بی نیاز از آن تصریحاتی دانست که در سند مصوب کمیسیون آمده است. این خلع سلاح کردن سازمان در مواجه با رویدادهائی است که به احتمال قریب به یقین در کشور ما انکشاف پیدا خواهد کرد.

ایراد دوم:

همچنانکه سند نیز تصریح کرده: ما در راه تأمین هرمونی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک مبارزه میکنیم. رفقای ما بارها مخالفت دواتشه خود را با اصل هژمونی اعلام داشته اند. آنها باور به این اصل را از گناهان کبیره میشمارند. ظاهرا آنها معتقد به اصل رهبری در انقلاب دمکراتیک و ما معتقد به اصل هژمونی در انقلاب دمکراتیک هستیم. در حاکمیت دمکراتیک آنچه که مطرح است ایفای نقش هرمون توسط طبقه کارگر می‌باشد و رفقا تصریح میکنند که در حاکمیت دمکراتیک، رهبری طبقه کارگر مد نظرشان است. حال ببینیم نتایج عملی سیاسی این دو نحوه برداشت چیست؟

هرمونی یک مقوله اعتباری است. یعنی متوجه آن است که طبقه کارگر را به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک در رأس انقلاب و جنبش توده ها قرار دهد. مسئله بسط و نفوذ شعارها و اهداف طبقه کارگر در میان توده های غیر پرولتر به اعتبار فعالیت فداکارانه و پیگیر در راه اهداف مردم بر پایه صحت این اهداف و شعارها و تاکتیک و استراتژی و برنامه پیشاهنگ می‌باشد. هرمونی در حقیقت متضمن این معنی است که ما با دفاع پیگیر از مطالبات اقشار غیر پرولتری خلق، (در حالی که موقعیت خود را چون سازمان سیاسی طبقه کارگر و رزمنده اهداف دمکراتیک و سوسیالیستی آن تثبیت و تحکیم می‌کنیم) بمثابه بیانگر صدیق و ثابت قدم سعادت و بهروزی همه مردم خود را به ثبوت برسانیم و در رأس جنبش خلق و انقلاب مردم قرار گیریم.

به این ترتیب مفهوم هرمونی با کیفیت رابطه طبقه کارگر با طبقات غیر کارگر و به بیان دیگر با امر اتحاد های سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر با متحدین خود در انقلاب دمکراتیک ارتباط ارگانیک پیدا میکند.

باور به اصل هژمونی، مشوق طبقه کارگر و پیشاهنگ آن در توجه اکید به مطالبات و خواست های توده های غیر پرولتر، ترغیب کننده طبقه کارگر و پیشاهنگ آن به درهم آمیزی با توده های وسیع مردم غیرکارگر و فاصله گرفتن از برخورد های خود غرضانه، فرقه‌گرایانه و سکتاریستی است. اصل هژمونی بر دیالکتیک طبقاتی و عموم خلقی، بر دیالکتیک طبقاتی و عموم بشری در مبارزه استوار است.

باور به اصل هژمونی، یعنی دور انداختن اندیشه‌ای که امر طبقاتی را بیگانه با امر عموم خلقی و عموم بشری ادراک میکند. خیر! میتوان و باید حزب طبقه کارگر بود و در عین

حال تمام خلق را در انقلاب دمکراتیک رهبری و نمایندگی کرد. همانگونه که میتوان حزب سوسیالیسم و سوسیالیسم بُتر بود در عین حال همه بشریت را در راه صلح، حفظ تمدن بشری و رهائی از کابوس جنگ گرماهسته‌ای و مرگ اکولوژیک راهبر و نماینده بود.

در اینجا این سوال مطرح میشود که چه رابطه‌ای میان هرمونی و قدرت سیاسی وجود دارد؟

هر اندازه که شعارها و اهداف طبقه کارگر پیشتر در میان مردم رسوخ و شیوع پیدا بکند، این به معنی آن است که طبقه کارگر به نیروی اجتماعی و سیاسی فزونتری دست یافته است که انقلاب دمکراتیک را در مسیر اهداف ترقیخواهانه خلق پیش براند. برای این کار البته لوازم و اسبابی لازم است و بر پایه دو نوع تاکتیک صورت واقعیت پیدا میکند.

تاکتیک اول، تاکتیک فشار توده‌ای از پائین است. توده‌های مردم که بر پایه اهداف و شعارهای طبقه کارگر بسیج شده‌اند یعنی متشکل شده‌اند در سازمانهای توده‌ای دمکراتیک خارج خود یا در تشکل های مرتبط با سازمان سیاسی طبقه کارگر و یا در خود سازمان سیاسی طبقه کارگر از طریق فشار از پائین به رهبران خود و به دولت برآمده از انقلاب دمکراتیک، قدرت سیاسی را در جهت عملی ساختن اهداف خود و مطالبات خود سوق میدهند.

تاکتیک دوم که مناظر با تاکتیک اول به پیش رانده میشود، فشار از بالا از طریق شرکت نمایندگان سازمان سیاسی طبقه کارگر در ارگانهای اعمال حاکمیت ــ مانند مجلس شورای ملی، شوراهای محلی، دولت ــ بمنظور پیش راندن همین اهداف و مطالبات و پاسداری از منافع کارگران و زحمتکشان و در یک کلام منافع همه خلق است.

ما در فصل پنجم تصریح کرده‌ایم که درجه پیگیری حاکمیت یا دولت برآمده از انقلاب در اجرای برنامه‌ای که متضمن تحقق اهداف دمکراتیک طبقه کارگر، زحمتکشان و همه اقشار دمکراتیک جامعه باشد با میزان سهم و نفوذ طبقه کارگر و پیشاهنگ آن در این حاکمیت بستگی می‌یابد. استباه بزرگ ما در انقلاب بهمن، برزمینه ارزیابیهای نادرست از نیروهای شرکت کننده در حاکمیت، نادیده گرفتن همین اصل بود.

البته باید تذکر بدهم که سرط اساسی تحقق چنین روندی متشکل شدن طبقه کارگر، سازمانیابی آن در سازمان خود ش و حصور مستقل آن، یعنی حضورتحت رهبری پیشاهنگ خود ش در صحنه پیکارهای سیاسی و اجتماعی است. بدون اتکاء سازمان به چنین نیروئی دستیابی به هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک در حد همان آرزو باقی می‌ماند.

به این ترتیب هژمونی یک مفهوم تاریخی ــ طبقاتی است که در طول زمان و بر بستر گسترش مبارزه طبقاتی رشد و انکشاف می‌یابد.

در درجه معینی از رشد و انکشاف هژمونی، طبقه کارگر که توسط حزب پیشاهنگ انقلابی خود نمایندگی میشود، در میان توده‌های مردم و در انقلاب، در کل جامعه نقش رهبری را احراز میکند. در این مختصات وقتی در قدرت سیاسی نیروی زحمت تفوق پیدا کرده و طبقه کارگر نقش رهبری کننده را بدست می‌آورد، این آغاز روند فراروئی انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است. از اینجا انقلاب سوسیالیستی، تحول سوسیالیستی در جامعه امکان ظهور پیدا میکند و با پاهای واقعیت ــ که تجربه ۷۰ ساله سوسیالیسم عملا موجود آنرا غنا بخشیده و در جای خود من از آن صحبت خواهم کرد ــ سازندگی سوسیالیستی آغاز میشود. به این ترتیب ملاحظه میکنیم که انکشاف هژمونی تا سطح به کف آوردن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، با بسط و گسترش مبارزه طبقاتی یعنی با اصل تکامل مبارزه طبقاتی طبقه کارگر قابل توضیح است. بدون اتکاء به اصل تکامل مبارزه طبقاتی نه

www.iran-archive.com

میتوان رهبر انقلاب دمکراتیک شد و نه میتوان قدرت سیاسی را بدست آورد و انقلاب سوسیالیستی را برپا ساخت.

کسی که با اصل هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک مخالفت میکند و بعد این مخالفت خود شر را در لفافه مبارزه در راه انقلاب دمکراتیک با رهبری طبقه کارگر جلوه و تلالو می‌بخشد در حقیقت در راه ناممکن ساختن رهبری طبقه کارگر در انقلاب و در قدرت سیاسی گام می‌سپارد. زیرا تنها به انزوای طبقه کارگر در میان اقشار عیرپرولتری خلق مساعدت میرساند. موقعیت سازمان های چپگرای کشور ما در میان توده های مردم زحمتکش میهنمان که براساس همین دیدگاه فعالیت میکنند بزرگترین حجت این ادعاست.

من فکر میکنم ریشه تئوریک انحراف رفقای ما در درک التقاطی از مفهوم انقلاب سوسیالیستی و انقلاب دمکراتیک نهفته است. آنها خصلت انقلاب را نه با ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی بلکه با ماهیت وظایفی که در دستور انقلاب است تبیین می‌نمایند. موضوع مرکزی هر انقلابی، مسئله قدرت سیاسی است. ماهیت هر انقلابی نیز با ماهیت طبقاتی قدرت حاکم قابل توضیح است. بسته به اینکه قدرت حاکم از چه ماهیت و مضمون طبقاتی برخوردار است وظایف معینی را از انقلاب طلب کرده و در صدد پاسخگوئی به آن برمیاید. معادله عکس وجود ندارد.

البته این حرف به معنای آن نیست که وظایف و چگونگی پاسخگوئی به این وظایف مشروط به واقعیت های زمینی نیست و یا مستقل از واقعیت هائی که یک انقلاب را احاطه کرده می‌تواند صورت عمل پیدا کند. بحث بر سر این است که درک این وظایف، نحوه تلقی از آن، کیفیت انجام آن، سمت و راستاهائی که در انجام آنها تعقیب میشود در تحلیل نهائی برمی‌گردد به ماهیت طبقاتی آن نیروئی که در انقلاب و قدرت سیاسی نقش رهبری کننده را بدست آورده است.

اگر نقش هژمون به طبقه کارگر تعلق داشته باشد به این وظایف در راستای برپائی سوسیالیسم صورت عمل می‌پوشاند در حالی که اگر هژمون با بورژوازی باشد تحقق وظایف دمکراتیک انقلاب در راستای سیادت هرچه کاملتر بورژوازی جامه عمل پوشانده میشود. بنابراین اینکه در انقلاب دمکراتیک موقعیت و تناسب قوای طبقاتی در قدرت سیاسی به سود کیست، تعیین کننده کیفیت انشاف وظایف دمکراتیک انقلاب میباشد. کسی که معلوم نمیکند کیفیت انشاف انقلاب دمکراتیک مستلزم کدام تغییر در تناسب قوای طبقاتی در حاکمیت دمکراتیک و یا خلقی است، این در بهترین حالت ما را چشم بسته تراز گذشته تسلیم آیت الله خمینی دیگری میکند و در میان تئوریک، طبقهٔ کارگر را به زائیدهٔ بورژوازی و یا خرده بورژوازی مبدل می‌سازد. ما یکبار نظیر این اشتباه را کرده یم و دیگر بس‌مان است. اگر بخواهم صریح صحبت کنم ــ که من موافق صراحت گفتار هستم ــ وقتی حاضر نیستیم با صراحت بگوئیم که سازمان ما سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است وقتی جهان بینی را ثنا رمیگذاریم، وقتی تصریح نمی‌کنیم که تکامل انقلاب دمکراتیک نتیجه تکامل مبارزه طبقات است، وقتی در کمیسیون ادعا میکنیم که تنها یک انقلاب داریم و آنهم انقلاب دمکراتیک است و بس، همه اینها وقتی اینطور می‌آید، این به معنی آنست که رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک تنها یک تابلواست. محض اشانتیون در ویترین گذاشته شده است.

باز هم به سند رفقا استناد میکنم: در همین فصل دوم رفقا عدول های آشکار از مواضع طبقاتی بوفور دیده میشود:

در سند مصوب کمیسیون فید کرده ایم • " افشاء ماهیت استثماری و ستمگرانه امپریالیسم و نظام سرمایه داری ، ترویج آشتی ناپذیری تضاد میان کار و سرمایه ، تبلیغ و ترویج سوسیالیسم و کار سازمانگرانه در میان کارگران و زحمتکشان به منظور آماده کردن طبقه کارگر برای انجام رسالت تاریخی خود ، وظیفه همیشگی سازمان است" •

رفقا در سند خود شان حاضر نشدند این جهات اساسی وظایف ما را که در مقام سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران برعهده داریم مورد تائید قرار بدهند • در سند رفقا تصریح این وظایف دیده نمیشود •

نظر کمیسیون این بود که ما می‌باید مواضع روشنی در قبال پدیده ها و روند های اساسی که در جامعه ما مطرح است ، در برنامه اتخاذ کنیم • باید مردم از طریق برنامه ما بدانند که ما نسبت به امپریالیسم ، نسبت به نظام سرمایه داری چه موضعی داریم ، باید سمت کار سازمانگرانه ما ، و تبلیغی ترویجی ما تا آنجا که به آماده کردن طبقه کارگر برای ایفای رسالت تاریخی‌اش مطرح است با صراحت تمام در برنامه بیان شود و ما به لحاظ برنامه‌ای خود را متعهد به چنین راستاهائی از فعالیت اعلام نمائیم •

رفقای ما در سند خود ، در آنجا که اعلام تعهد و الزام عملی برای پیشبرد مبارزه علیه امپریالیسم ، علیه سرمایه داری و در راه سوسیالیسم مطرح بود ، حاضر به سپردن چنین تعهد و الزامی نشدند و چنانکه ملاحظه میکنید در برنامه تنظیمی آنها نیز هیچ نشانی از آن دیده نمیشود •

یک عدول آشکارتر از موضع طبقاتی موقعی پدید آمد که بحث مربوط به انترناسیونالیزم پرولتری یعنی اعلام همبستگی طبقاتی ما در مقیاس جهانی با همه کارگران ، رنجبران و زحمتکشان و کلیه نیروهائی که علیه سرمایه داری معاصر ، علیه امپریالیسم در هرجای دنیا مبارزه میکنند به میان آمد •

من ابتدا هم فرمول مصوب کمیسیون و هم فرمول سند رفقا را میخوانم و بعد مقایسه میکنم • فرمول مصوب کمیسیون این است •

" سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به جهت ماهیت طبقاتی و جهانبینی خود ، سازمان پیگیرترین میهن پرستان ایران و معتقد به انترناسیونالیسم پرولتری است • میهن پرستی و انترناسیونالیسم دو خصلت بهم پیوسته و مدل یکدیگر سازمان است" •

فرمول سند رفقا •

" سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) سازمانی میهن پرست و مخالف آشتی‌ناپذیر هرگونه برتری جوئی ملی ، نژادی و مذهبی است • دفاع پیگیر از منافع ملی ، تمامیت سرزمینی و استقلال کشورمان از آماج های سازمان ماست" •

اندیشه مربوط به انترناسیونالیزم پرولتری ، اندیشه همبستگی طبقاتی ما در مقیاس جهانی ، اینده ما در مقیاس سراسر جهان نیز با کارگران ، طبقات زحمتکش و نیروهای اجتماعی که علیه سرمایه داری معاصر در نبرد ند خود را همبسته با آنها میشناسیم در فرمول رفقا حذف شده است • به جایش چه گذاشته شده است ، بجایش تکیه یک طرفه روی ناسیونالیزم •

بسیار خوب ، ما میهن پرست هستیم • بهمین جهت هم بود که در پلنوم وسیع ۶۵ ، موقعی که موضع ما در قبال جنگ ایران و عراق مطرح بود ، گفتیم تا زمانی که جنگ از سوی رژیم عراق خصلت تجاوزکارانه داشت و در همدستی با امپریالیسم و ارتجاع منطقه مسلح روند های ترقیخواهانه و

انقلابی در کشور بود ــ خود داً تا آزادسازی خرمشهر، دفاع ما عادلانه بود و از مظاهر بارز میهن ــ پرستی ما بود و کم نبودند همین رفقائی که با این اندیشه میهن پرستانه مخالفت کردند. بله، ما میهن پرست هستیم. اما میهن پرستی ما خالی از مضمون و محتوای طبقاتی و اجتماعی نیست. نمی که اصل جانبداری طبقاتی در میهن پرستی را حاضر نیست مورد تأکید قرار بدهد و در آنجا که صحبت بر سر تصریح خصلت انترناسیونالیستی ما است با چنین تصریحی مخالفت میکند و بعد تذیه را یدجانبه میگذارد روی جهات ناسیونالیستی، آنهم در شرایط انترناسیونالیزه شدن بیش از پیش جهان معاصر، در شرایطی که بیش از پیش می‌باید هر مسئله ملی و منطقوی را در ارتباط با مفهوم جهان تا حد معین یکپارچه، تحلیل و تفسیر کرد، این یک بار معین طبقاتی دارد که در محترمانه ترین بیان عدول از موضعگیری نسبت به مسایل از موضع طبقه کارگر است. رها کردن موضعی است نه از مانیفست تا امروز، همواره یکی از شاخص های انسان رزمنده کمونیست بوده است.

برای روشن شدن بیشتر مسئله دو فرمول دیگری را مقایسه میکنم.

در فصل دوم مصوبه کمیسیون، شما این پاراگراف را می‌بینید.

" سازمان فدائیان خلق ایران (اقلیت) جزء همبسته جنبش جهانی کمونیستی و کارگری جهانی است. از نظام جهانی سوسیالیسم، از جنبش کمونیستی و کارگری در همه کشورها، از جنبش های رهائی بخش و از جنبش دمکراتیک توده ای در راه صلح، استقلال، دمکراسی، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم پیگیرانه پشتیبانی میکند ".

در فصل دوم سند رفقا، در اصل سند مطلبی در این زمینه نیامده. رفقا ماه بعد گفتند پاراگراف در این ارتباط از تایپ افتاده بود. ــ البته آنها گفتند این در ارتباط با انترناسیونالیزم است. در حالیکه فرمول مربوط به انترناسیونالیزم آن بحث بالائی بود، فرمولی که رفقا بعداً دادند و گفتند از تایپ افتاده بود، آلترناتیوشان در برابر همین فرمول بالائی است از کمیسیون نخواندم. بهرحال رفقا فرمول زیر را بعنوان آلترناتیوفرمول کمیسیون ارائه دادند. متن فرمولشان اینست:

" سازمان پیگیرانه از همبستگی بین المللی کارگران و رنجبران جهان و از همبستگی جنبش های کارگری و کمونیستی کشورهای سوسیالیستی و مجموع جنبش های انقلابی، دمکراتیک و ترقیخواه و صلحدوست جهان علیه امپریالیسم و در راه تحقق آماج های مشترک دفاع می‌کند.

همبستگی بین المللی کارگران و رنجبران جهان از ارکان جهانبینی سازمان است".

بسیار خوب، ما استقبال می‌کنیم. خوب شد که این اشتباه تایپی تصحیح شد. ناچی بهتراز هیچی است. اما مقایسه دو فرمول باز هم تمایزاتی را نشان میدهد.

از همبستگی دفاع کردن البته یک موضع است و سازمان را جزء همبسته جنبش جهانی کمونیستی و کارگری دانستن یک موضع دیگر.

از همبستگی جنبش های کارگری و کمونیستی کشورهای سوسیالیستی دفاع کردن البته یک موضع است و پشتیبان نظام جهانی سوسیالیسم بودن یک موضع دیگر. بنظر من الزامی ندارد که انسان کمونیست باشد تا حرف هائی را که رفقا زدند و در واقعیت جهان معاصر خیلی احزاب مترقی، حتی دمکرات بورژوا وجود دارند که با جنبش کارگری و کمونیستی در کشورهای سوسیالیستی و در سراسر جهان اظهار همبستگی میکنند اما حاضر نیستند خود شان را جزء همبسته این جنبش بدانند. حتی رژیم های بورژوائی در جهان وجود دارند ــ مثلا هند آقای راجیو گاندی ــ که از همبستگی با کشورهای سوسیالیستی در زمینه صلح و پیشرفت و غیره اش دفاع میکنند و واقعاً هم دفاع میکنند، در عین حال رهبر حزب و دولت بورژوازی

www.iran-archive.com

هم هستند .

بنظرم مثل روز تمایز فرمول ها روشن است . اما این تمایزات با رطبقاتی معینی را حمل میکنند . بنظر من حتی با رتاریخی دارند . من و هرکدام از شماها ، تحت شرایطی — هرکدام به یک ترتیبی — روزی انتخاب کردیم . یک انتخاب تاریخی و طبقاتی . انتخاب کردیم که در جبهه طبقه کارگر ، در جبهه مردم زحمتکش مبارزه کنیم و انتخاب کردیم که در جبهه سوسیالیسم برزمیم . ایرادات رفقا را وقتی رد یف میکنیم ، می‌بینیم این ایرادها ، انتخاب تاریخی و طبقاتی ما را زیر علامت سوال برده و می‌برند . بنظرم این انحرافات یک فلت دیگر بخورد خیلی راحت ، نه شرفی نه غریبی از کارد رمی‌آید .

ببینید رفقای ما حاضر نیستند سازمان را جزء همبسته جنبش جهانی کمونیستی و کارگری جهانی بشناسند . در مقیاس ملی هم حاضر نیستند خودشان را جزء همبسته جنبش تاریخا شکل گرفته کارگری و کمونیستی ایران بشناسند . میگوئید چطور؟ اجازه بدهید برایتان توضیح بدهم .

در کمیسیون تصویب شد :

" سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) از رزم تاریخی ، ازحقانیت انقلابی و از آماج های انسانی ، میهن پرستانه و انترناسیونالیستی جنبش کمونیستی ایران پیگیرانه و تا به آخر پاسداری میکند ، میراث آنرا میراث خود میشناسد و از همه نیروهای آن در برابر تعرضات امپریالیسم ، بورژوازی و جریان های خرده بورژوائی دفاع میکند " .

این یا راگراف یعنی اینکه ما خود را جزء همبسته ، جزئی از اجزای لاینفک نهضت کارگری و کمونیستی ایران میشناسیم . الزام چنین شناسائی است که ما را نسبت به این جنبش که — قبل از ما شکل گرفته و تاریخ خود را دارد در موقعیت کاملا جانبدار قرار میدهد . ما با تاریخ و اهداف نهضت خودمان ، خودمان را یگانه میدانیم . رفقای ما با این فرمول سخت مخالفت کردند . بنظرم کسی که با نهضت کارگری و کمونیستی خود را یگانه نداند و حاضر نباشد که با این نهضت یگانگی خدشه ناپذیر خود را اعلام و تصریح کند ، این هیچ معنائی جز این ندارد که نمیخواهد خود را جزء همبسته جنبش تاریخا شکل گرفته کارگری و کمونیستی ایران شناسائی کند .

در همین جا من به سوال آن رفیق جواب میدهم که از من پرسید بنظر شما رفیق رحیم کمونیست است؟ آیا با گفتار است؟ با صورت آرائی است ، یا آرم است که کوچکه بهترین‌اش است؟

رفیق عزیز ، انگلس وقتی میخواست تعریف بکند که کمونیست کی هست ، نوشت "کمونیست یعنی عضو حزب کمونیست" . نگفت کسی که در کتابخانه‌اش اینهمه کتابهای مارکس را خوانده است . گفت عضو حزب کمونیست! این معنای ژرفی دارد . کمونیسم ، یک نهضت است . رفیق عزیز من! شما نمیتوانید بگوئید من کمونیست هستم ولی با نهضت تاریخا شکل گرفته و عملا موجودی بنام نهضت کارگری و کمونیستی در مقیاس ملی و بین‌المللی احساس فاصله بکنید ، چه برسد به اینکه احساس بیگانگی و نفرت بکنید . کمونیست کسی است که با این نهضت که در میهن ما تاریخ خود را دارد ، در مقیاس بین‌المللی موجودیت خود را دارد احساس یگانگی بکند و خود را جزء همبسته آن بداند . رفقای عزیز! یکی از سرچشمه های ضعف و قطرسد رسازمان ما صحیفه بودن این حافظه بستگی با نهضت است . رفقا ، شما را دعوت میکنم ، دست همدیگر را بفشرید تا پیوند های خودمان را ، برای اینکه کمونیست بر پا سیم ، با نهضت کمونیستی و کارگری

www.iran-archive.com

در مقیاس ملی و بین‌المللی محکم نر کنیم. ما نشان داده‌ایم که این شایستگی را داریم.

من درباره‌ٔ همین فصل دوم و چیز دیگر را اشاره بکنم و بعد بروم روی فصل پنجم.

رفقا در فصل دوم سند خودشان نوشته‌اند:

" سازمان مدافع همکاری فراطبقاتی و فراملیتی همه کشورها و نیروهای جهان در راه آماج های عموم بشری و در رأس همه پاسداری از صلح جهانی و متحقق‌کردن خلع‌سلاح عمومی است ".

این مضمون در سند کمیسیون هم هست. فرمول رفقا رساتر و صریح‌تر است. بسیار با آن موافقم و خوب هم هست که عینا به سند مصوب کمیسیون منتقل شود. اما رفقای عزیز، وقتی چشم ما در مجموع واقعیت‌های نوظهور جهان معاصر، تنها واقعیت همکاری‌های فراطبقاتی را ببیند و از دیدن همبستگیهای طبقاتی که اتفاقا همین واقعیت‌های نوظهور آن را نیز در طراز عالیتری قرار داده سرباز زند. آنوقت این فرمول که بطور مستقل و مجرد، خوب و خیلی هم خوب است، در ترکیب آن ایرادهائی که از سند رفقا برشمردم، نشانه عمیق انحراف و عقبگرد از مواضع طبقاتی در نگرش به جهان ما، جامعه ما و وظایف ماست.

نکته دوم ـ رفقا نوشته‌اند:

" سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با هدف تأمین شرایط برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران و به منظور توانمند ساختن مبارزه‌ٔ توده‌های مردم در راه سرنگونی رژیم ولایت فقیه (جمهوری اسلامی) از سیاست نزدیکی، همکاری، اتحاد عمل و تحکیم چپ پیروی و برای تحقق آن پیگیرانه مبارزه میکند ".

بنظر من وقتی مقالات رفقا را در این زمینه‌ها در بولتن میخوانیم و وقتی موضع‌عملی آنها را در نوع برخورد با پیروان سوسیالیسم علمی در شوروی ملاک قرار دهیم، این تصور شکل می‌گیرد که رفقای ما بجای اینکه در فکر ساختن حزب واحد برای طبقه کارگر ایران باشند، در فکر اینند که همه آن نیروهائی را که زمانی عضو سازمان ما بودند، همه آنها را که سرسختانه با سازمان‌ما و حزب توده ایران می‌ستیزند، زیر یک سقف گرد آورند. واقعا آنها قبل از اینکه همانطور که در سند مصوب کمیسیون آمده:

" ... با تمام نیرو در راه نزدیکی، بسط همکاری‌ها و اتحاد عمل و تأمین وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر ایران و علیه نفوذ هرگونه ذهنی‌گری، جزم‌اندیشی، ارادهگرایی، سکتاریسم، رویزیونیسم و رفرمیسم در صفوف پیشاهنگ طبقه کارگر ایران پیکار" کنند، مشوق قرار دادن سازمان در موقعیت نوزائی اشی و عامل محرکه تحویل سازمان ما به جریانی هستند که اصلی‌ترین مشخصه آنها، عدم صراحت و ثبات ایدئولوژیک و طبقاتی می‌باشد.

حالا بروم سر فصل پنجم. این فصل مصوب کمیسیون است. اینهم فصل تنظیمی رفقا.

مضمون فصل پنجم اساسا سرسیم مختصات ماهیت آن دمکراسی است که ما برای آن مبارزه می‌کنیم. علاوه براین آن نیروهای اجتماعی که نیروی محرکه این دمکراسی به حساب می‌آیند نیز در این فصل مشخص‌شده‌اند که چه کسانی هستند. صورت‌چنین تشخیصی هم ازآنجا است که مسایل حضور، نظیر دمکراسی و بنابراین را سرانجام با نیرو باید حل کرد.

www.iran-archive.com

دروازه‌شناسی مارکسیستی وقتی از دمکراسی صحبت می‌کنیم منظور شکل و نوع حاکمیتی است که در جامعه مستقر است و تا آنجا که به فصل پنجم مربوط می شود منظور دمکراسی است که تحقق مرحله کنونی انقلاب ،ضرورت استقرار آن را ایجاب می‌کند . وقتی مساله به این ترتیب طرح می شود آنوقت ما ناگزیر از آن هستیم که مختصات این دمکراسی را اولا با ماهیت طبقاتی دمکراسی مورد نظر و ثانیا با دگرگونی‌های اقتصادی ـ اجتماعی مشروط کنیم که تکامل اجتماعی تاریخا ضرور را امکانپذیر می‌سازد . دگرگونی‌هایی که نیروهای اجتماعی مختلف شده در این فصل نیروی محرکه آن به حساب آمده و به دلیل هستی اجتماعی خود در آن ذینفعند و آن را طلب می‌کنند .

طرح دمکراسی بدون ارتباط با ساختار اقتصادی ـ اجتماعی و ترکیب طبقاتی جامعه و بدون روشن کردن ماهیت و ترکیب طبقاتی آن دموکراسی که استقرار می‌یابد و آن ساختار اقتصادی ـ اجتماعی که باید شکل داده شود در بهترین حالت طرح مجرد مساله خواهد بود . هرکس مارکسیست است می‌داند که دمکراسی در هر جامعه‌ای نه تنها مبتنی بر ساختار اقتصادی ـ اجتماعی معینی است بلکه در تحلیل نهایی در پیوند با همان ساختار معین و منافع اقتصادی ـ اجتماعی آن طبقه یا طبقاتی است که در این ساختار نقش مسلط اقتصادی ـ اجتماعی را ایفا می‌نمایند .

البته در همین جا باید تاکید کنم که شکل حاکمیت از عناصر اصلی دمکراسی است که ما به این وجه مساله در فصل ششم برنامه پرداختیم . کم بها دادن به این وجه دمکراسی از سیاست مادر رسالهای انقلاب بود و جا دارد به هنگام بررسی فصل ششم به تفصیل درباره آن صحبت کنیم . در فصل پنجم اساسا جهات محتوایی دمکراسی مورد توجه است ،به این لحاظ این وجه از دمکراسی را در این بحث مورد مداقه قرار می‌دهیم .

خوب حالا با این مقدمه به سراغ اسناد و تاسند می رویم .

نمایزها از همان عنوان ها پیداست . عنوان سند کمیسیون "برای پیروزی انقلاب ملی و دمکراتیک با چشمانداز سوسیالیستی" است و عنوانی که رفقا برای فصل پنجم خود برگزیده‌اند، "ضرورت برپایی جمهوری دمکراتیک مردم ایران" است.

اصل هدفمندی ،اصل نگرش تاریخی ، این نگرش که ما در راه هدف سوسیالیسم پیکار می‌کنیم ،در عنوان سند مصوب کمیسیون ملحوظ شده است.

هرد و سند به زبانی می‌گویند هدف انقلاب در این مرحله "انتقال قدرت به خلق" است. در مفهوم تاریخی ـ طبقاتی خلق هم اتفاق نظر وجود دارد . هرد و سند ترکیب طبقاتی [illegible] واحدی را از انقلاب ـ خلق در نظر دارند . تفاوت دو سند در این است که در سند رفقا [illegible]

www.iran-archive.com

حاکمیت دمکراتیک خلق با حاکمیت سوسیالیستی خلق مشخص نیست • معلوم نیست که تحول این حاکمیت دمکراتیک به حاکمیت سوسیالیستی متضمن کدام تغییرات در بافت طبقاتی و در تناسب طبقاتی حاکمیت دمکراتیک است •

در اینجا همان اختلاط میان مفهوم انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی است که تبارز پیدا می‌کند • این اختلاط، بسته به شرایط اجتماعی و سیاسی هم می‌تواند باکم بها دادن به متحدین طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک به چپ روی بیانجامد و هم می‌تواند با پر بها دادن به متحدین طبقه کارگر به راست روی افراطی و تبدیل طبقه کارگر به زائده متحدین خود منجر شود •

اختلاط — مخلوط کردن انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی — در هرشکلی که بروز کند، قویا به زیان اهداف دمکراتیک و سوسیالیستی طبقه کارگر تمام می‌شود • چنین استباهی تا آنجا که به رفقای ما مربوط می‌شود ناشی از عدول از نگرش طبقاتی و نگرش بر پایه اصل تکامل مبارزه طبقاتی به انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است•

رفقای ما تاکید دارند که "جمهوری دمکراتیک مردم ایران تنها هنگامی در عمل تحقق می‌یابد که طبقه کارگر بتواند "نقش تاریخی و رهبری خود را در اتحاد وسیع مردم و حاکمیت متحقق کند" • این جمله یعنی این که طبقه کارگر نه تنها در رأس جنبش توده‌ها و انقلاب مردم بلکه می‌باید در راس قدرت سیاسی هم قرار داشته باشد تا جمهوری دمکراتیک در عمل متحقق شود • به نظر من این یعنی انقلاب سوسیالیستی • در انقلاب دمکراتیک طبقه کارگر می‌تواند و باید در راس انقلاب و جنبش توده‌ها قرار گیرد • هرانداره که طبقه کارگر که توسط پیشاهنگ انقلابی‌اش نمایندگی می‌شود، نقش فزاینده‌تری در رهبری انقلاب و جنبش توده‌ها احراز کند، به‌همان نسبت امکان و نیروی مادی برای حضور موثر خود در قدرت سیاسی بدست می‌آورد که از بالا هم در جهت اهداف دمکراتیک و سوسیالیستی خود نیرو اعمال نماید • اما وقتی در راس قدرت قرار بگیرد این یعنی همان به‌کف آوردن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، این یعنی انقلاب سوسیالیستی • تحول سوسیالیستی همانگونه که پیشتر گفتم با ظهور این کیفیت در قدرت سیاسی در دستور قرار می‌گیرد• وقتی ما در راس قدرت سیاسی قرار گرفتیم می‌باید مقدم‌ترین فاز تحول سوسیالیستی جامعه را آغاز کنیم • حالا ممکن است در این فاز بسیاری وظایف دمکراتیک انجام‌نشده را هم در دستور خود داشته باشیم • کسی که احراز چنین موقعیتی یعنی تامین شرط تحول سوسیالیستی را تحقق انقلاب دمکراتیک در عمل توصیف می‌کند، هیچ معنایی جز این ندارد که در عمل انقلاب سوسیالیستی را انکار کرده و در عمل از مبارزه در راه هدف سوسیالیستی انصراف حاصل کرده‌است حالا می‌خواهد با حنجره طلایی هر دقیقه و ساعت، سوسیالیسم را فریاد بزند •

در سند فصل پنجم مصوب کمیسیون چنین اختلاطی وجود ندارد • نگرش به انقلاب دمکراتیک

www.iran-archive.com

از موضع طبقاتی و با تکیه بر اصل تکامل مبارزه طبقاتی طبقه کارگر تا حد توانایی او به بکف آوردن قدرت سیاسی و انجام رسالت رهبری تحول سوسیالیستی و برپایی سوسیالیسم، مشخصا در پاراگراف های ۳ و ۵ و ۶ و ۷ فصل پنجم مصوب کمیسیون آمده است. کمیسیون می‌گوید "در انقلاب ایران علاوه بر طبقه کارگر نیروهای طبقاتی دیگر نیز شریک و ذینفعند و تلاش می‌کنند سرکردگی خود را در انقلاب تامین کنند، سرنوشت انقلاب با امر سرکردگی آن گره خورده است. پیشرفت پیگیر و به فرجام رسانیدن انقلاب دمکراتیک در گرو تامین سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب و در قدرت سیاسی است. سازمان فدائیان خلق ایران (اقلیت) با نام قوا در راه تامین سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب به مثابه اساسی ترین وظیفه استراتژیک خود مبارزه می‌کند. انجام این وظیفه مستلزم آن است که طبقه کارگر متشکل و متحد شود، نقش محوری خود را در متحد کردن همه مردم ترقی‌خواه ایران بازشناسد، پیگیرانه برای ایجاد و اتحاد هرچه وسیعتر جهت پیروزی انقلاب بکوشد و برپایه رزم اشارگرانه خود و با اتکا به روابط دمکراتیک پیش‌برنده‌ای که با متحد خویش برقرار می‌کند نقش تاریخی و رهبری خود را در اتحاد وسیع مردم متحقق کند".

"حاکمیت انقلابی خلق، جمهوری دمکراتیک و متکی بر اراده واحد کارگران، دهقانان، روشنفکران و دیگر اقشار خلقی ایران است که برنامه طبقه کارگر برای مرحله کنونی انقلاب را به اجرا می‌گذارد. درجه پیگیری این جمهوری در اجرای برنامه مذکور، با میزان سهم و نفوذ طبقه کارگر و پیشاهنگ آن در حاکمیت بستگی می‌یابد."

"... پیروزی نهایی انقلاب دمکراتیک با فرارویی آن به سوسیالیسم گره خورده است".

نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که در سند مصوب کمیسیون ترکیب و ماهیت طبقاتی حاکمیت خلق روشن است و دقیقا به دلیل همین روشنی و وضوح هم‌هست که تدارک و برپایی و تکامل جمهوری دمکراتیک برزمینه مبارزه طبقاتی و تکامل مبارزه طبقاتی از موضع اهداف دمکراتیک و سوسیالیستی طبقه کارگر فرمولبندی شده است.

در حالی که برنکس در سند فصل پنجم رفقا، ترکیب و ماهیت طبقاتی حاکمیت خلق مخدوش است و به دلیل اغتشاش و التقاطی که دارد تدارک، برپایی و تکامل جمهوری دمکراتیک، مستقل از مبارزه طبقاتی فرمولبندی شده‌اند. اما این ایراد، با همه اهمیت آن، تنها یک جنبه از انحراف در دیدگاه رفقای ما را نشان می‌دهد. وجه دیگری از انحراف هم، در همین فصل پنجمی که تنظیم کرده‌اند دیده می‌شود. در سند فصل پنجم رفقا، مساله راه رشد اجتماعی مسکوت گذارده شده است.

همه ما می‌دانیم که انقلاب دمکراتیک، هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ اجتماعی، از نظر ما کمونیست‌ها خصلت و ماهیت انتقالی دارد. از نظر ما حاکمیت دمکراتیک خلق یک شکل انتقالی حاکمیت برای گذار به حاکمیت سوسیالیستی خلق است.

www.iran-archive.com

به علت همین ماهیت و خصلت انتقالی د مکراسی مورد نظر است که به لحاظ اقتصادی ـ اجتماعی نیز ما به صورت بندی های انتقالی بیشترین توجه را مبذول می‌داریم. اما در این زمینه نیز اصل هدف ما متضمن مقصود بودن راهنمای ماست. یعنی ما سمت و راستای این صورتبندی های انتقالی را بسمت سوسیالیسم متوجه میسازیم.

این موضوع هم در عنوان فصل پنجم سند مصوب کمیسیون و هم به خصوص در پاراگراف سوم همین فصل به روشنی بیان شده است

" انقلاب در کشور ما با توجه به سرشت دوران کنونی و به جهت سطح تکامل جامعه، خصلت تضاد ها و آرایش نیروهای طبقاتی، انقلابی است ضد امپریالیستی، دمکراتیک با چشم انداز سوسیالیستی ... انقلاب ایران هموار کننده سرمایه داری نیست و ساختمان بلاواسطه سوسیالیسم نیز در دستور آن قرار ندارد. انقلاب ایران راه سرمایه داری را قطع می‌کند و از طریق انجام وسیع وظایف دمکراتیک و انتقالی، با تلفیق هدف اشکال معین از مالکیت اجتماعی و خصوصی، شرایط ضروری برای گذار به سوسیالیسم را آماده می‌کند ".

هم تجربه تاریخی و هم واقعیت های نوظهور جهان معاصر جستجوی اشکال متنوع گذار اجتماعی را در مرکز فعالیت احزاب کمونیست و کارگری قرار می‌دهد. بدیهی است که نشان دادن اشکال انتقالی مشخص گذشته از سطح رشد مادی خود جامعه و عوامل عینی ناشی از آن، به کیفیت گسترش مبارزه طبقاتی و آرایش سیاسی در هرفاز از رشد و تکامل انقلاب دمکراتیک وابسته است. اما به هرحال، ما که برنامه می‌نویسیم باید موضع خود را نسبت به راه تکامل اجتماعی میهن خود روشن کنیم. بدون اعلام صریح نسبت به این مساله اساسی در برنامه، در واقع امر ما قادر به مبارزه از موضع طبقاتی با ثبات و صریح نخواهیم بود. غایب بودن این موضوع اساسی و کلیدی در سند تنظیمی رفقا با وضوح تمام سایش و ابهامی را که در سمتگیری تاریخی و طبقاتی شان پدید ارشده آشکار می‌کند و این سئوال را به میان می‌آورد که نکند رفقا، یک مرحله تکامل رشد سرمایه داری را در میهن ما برای رسیدن به سوسیالیسم ضروری می‌شناسند. آنها چنین حرفی را تا حالا نزده اند اما وقتی مسکوت ماندن موضوع به آن مهمی، در کنار دیگر ایرادات پیش چشم ماست، ما حق داریم چنین سئوالی بکنیم.

به این ترتیب آن ایراد مندیک که به هنگام آغاز بررسی این فصل خاطرنشان کردم در نزد رفقای ما کاملا مشهود است. از آن دگرگونی اقتصادی ـ اجتماعی یعنی از آن راه رشد اجتماعی مشخصی که قاعدتا باید به سود زحمتکشان و با هدف بالغ کردن پیش شرط های تحول سوسیالیستی در این مرحله انقلاب مورد نظرمان باشد، در سند تنظیمی رفقا کمتر نشانی دیده می شود.

www.iran-archive.com

رفقا به بیان کلی بسنده کرده‌اند

"... انقلاب ایران انقلابی است دمکراتیک با خصوصیت ضد استبدادی و ضد امپریالیستی ... جمهوری دمکراتیک مردم ایران تنها راه دستیابی به خواست‌های دمکراتیک، آزادیخواهانه عدالت‌جویانه و ضد امپریالیستی مردم و تامین شرایط تکامل بی‌وقفه، مسالمت‌آمیز کشور به سوی سوسیالیسم‌است". این عبارات را نمی‌توان اعلام موضع روشن و بدون ابهام نسبت به طریق تکامل اجتماعی در انقلاب دمکراتیک مردم ایران قلمداد کرد.

این ایرادات بازهم بر نگرانی ما می‌افزاید. و این داوری را واقعی‌تر می‌نمایاند که برخی رفقا در صفوف ما انتخاب تاریخی ـ طبقاتی سازمان ما را، این انتخاب را که ما می‌بایست در جبهه سوسیالیسم و در جبهه مردم زحمتکش مبارزه کنیم زیر علامت سئوال برده‌اند.

حالا، همانطور که قول داده بودم می‌خواهم بروم سر فصل اول، اما قبل از اینکه خدمت فصل اول برسیم، خواهش می‌کنم یک نگاه گذرای دیگر به فصل دوم سند رفقا بیاندازیم. می‌خواهیم ببینیم که چرا رفقا برنامه تنظیمی خود را با ۳ آماج آماج مقدم، آماج اصلی و هدف نهایی آرایش داده‌اند.

برای رفقای ما سوسیالیسم هدف نهایی است ـ جمهوری دمکراتیک مردم ایران، هدف اصلی است و آماج مقدم برنامه‌شان "برانداختن رژیم ارتجاعی "ولایت فقیه" و تامین و تضمین صلح و امنیت و آزادی است".

وقتی کسی می‌گوید آماج مقدم برنامه‌اش "برانداختن رژیم ارتجاعی "ولایت فقیه" و تامین و تضمین صلح و امنیت و آزادی است" اهداف برنامه‌ای طبقه کارگر را که متوجه تحول انقلابی جامعه در یک مرحله انقلاب است تا سطح هدف‌های تاکتیکی و ضرورت‌های سیاسی روز تنزل داده است. این اختلاط در مفهوم اهداف تاکتیکی و اهداف استراتژیک است. این نشاندن اهداف تاکتیکی به جای اهداف استراتژیک است.

ما به نوعی همین اشتباه را ـ البته نه در چنین مقیاسی ـ در انقلاب بهمن مرتکب شدیم. در سال‌های ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ تمام مساعی ما متوجه هدف‌های عده تاکتیکی شد که شرایط سیاسی روز آنها را در دستور پیکار ما قرار می‌داد. ما رابطه میان اهداف تاکتیکی و هدف‌های استراتژیک را ـ کم‌وبیش ـ قطع کردیم و در وظایف تاکتیکی روز علیرغم اهمیت و ابعادی که داشتند، غرق شدیم.

نتیجه چه شد، نتیجه غافل ماندن ما از آینده جنبش از کار درآمد. من موافق این فکر هستم که "برنامه طبقه کارگر برنامه‌ای است برای تحول انقلابی جامعه برای یک مرحله انقلاب". بدیهی است که ما با پاهای واقعیت برای تحقق این برنامه مبارزه می‌کنیم. در عالم واقعیت سدها و موانع

www.iran-archive.com

متعددی برسر راه عملی ساختن برنامه ما وجود دارد. این سدها و موانع‌هم خصلت عینی و واقعی دارند و ما می باید آنها را از سر راه برداریم.

"رژیم ولایت فقیه"، یکی از این موانع‌است. ما می‌باید برای از میان برداشتن این مانع‌مقدم البته نقشه داشته باشیم. اما این نقشه، نقشه تاکتیکی ماست. سرنگونی رژیم ولایت فقیه، سمت اصلی مبارزه تاکتیکی ما را در این شرایط مشخص‌می‌کند. سرنگون کردن رژیم ولایت فقیه با همه اهمیت و ابعادی که برای گسترش‌مبارزه ما داراست، هدف استراتژیک برنامه‌ای ما در این مرحله از انقلاب مردم ایران نیست. آنهم برای "تامین و تضمین صلح و امنیت و آزادی". این هدف‌ها، بسیارهم پراهمیت هستند، اما علیرغم همه اهمیتشان، اهداف تاکتیکی ماهستند. صلح می‌تواند تامین شود. امنیت و آزادی، برای قشرهای معینی در جامعه ــ که امروز از آن برخوردار نیستند، مثلا در حال حاضر همه قشرهای بورژوازی در ایران از آزادی و امنیت برخوردار نیستند ــ آری برای قشرهای معینی می‌تواند امنیت و آزادی تامین شود. حتی وقتی رژیم ولایت فقیه که به نظر من یك ساختار سیاسی است می‌تواند جای خود را به ساختار سیاسی دیگری بدهد که دیگر "رژیم‌ولایت فقیه" نیست، اما هیچکدام از اهداف برنامه‌ای ما هنوز تحقق پیدا نکرده باشد.

من می‌گویم تجربه ما در انقلاب بهمن هم نشان داده است که ما می‌باید اهداف برنامه‌ای روشنی که متضمن "تحول انقلابی جامعه برای یك مرحله انقلاب" است داشته باشیم و متناسب با شرایطی واقعی که با آن‌روبرو هستیم، اهداف تاکتیکی و نقشه تاکتیکی روشن و ثمربخشی هم برای رفتن گام به گام به سوی اهداف برنامه‌ای خودمان باید طراحی بکنیم. ولی به هیچ وجه نباید این‌اهداف تاکتیکی را با اهداف استراتژیك قاطی بکنیم و بدتر از آن، اهداف تاکتیکی را به جای اهداف استراتژیك بنشانیم. این بدترین نوع راست روی است. چنین خطایی می‌تواند ما را از یك رزمنده انقلابی که برای پیروزی انقلاب ملی ــ دمکراتیك با چشم‌انداز سوسیالیستی می رزمد به یك رفرمیست که همه مبارزه‌اش را در "تامین و تضمین صلح و امنیت و آزادی" خلاصه کرده است، تنزل دهد.

به نظرم می رسد که اصرار رفقا در ۳ آماجی کردن برنامه سازمان ملخص‌همان ایرادهائیست که تا اینجابرشمردم.

در سند مصوب کمیسیون، هدف مقدم مورد نظر رفقا، درست فرمولبندی شده است. در فصل دوم، کمیسیون تصویب کرده است:

"در شرایط کنونی رژیم ولایت فقیه عمده‌ترین مانع‌در راه تحقق آماج برنامه سازمان است. در راستای تحقق این آماج سازمان می‌کوشد همه نیروهای مترقی، صلح دوست و آزادی خواه کشور را ده خواهان سرنگونی رژیم ولایت فقیه هستند در یك جبهه وسیع‌متحد کند. هدف این جبهه

www.iran-archive.com

سرنگونی رژیم ولایت فقیه ، تشکیل دولت موقت، تامین فوری صلح و دمکراسی و فراخواندن مجلس موسسان است" .

این فرمول درست است و ضمن روشن کردن خطوط کلی سمت و نقشه تاکتیکی ما ، که نیروهای اجتماعی خیلی وسیعتری در تحقق آن ذینفعند ، سازمان را از گسستی که می‌تواند میان اهداف تاکتیکی و استراتژیک آن پدید آرد ، برحذر می‌دارد .

حالا برویم سر فصل اول ، "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)"، یا "تاریخچه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" .

سر صحبت اولم برمی‌گردم ، اهمیت برخورد با گذشته‌ها ، اینکه در گذشته چه بوده‌ایم ، در نتیجه و ثمری است که از آن برای امروز و آینده سازمان می‌گیریم . کمونیست‌ها همواره از سکوی آینده به گذشته نگاه می‌کنند ، بررسی و تحلیل گذشته فقط به این اعتبار حائز اهمیت جدی است که به ما کمک کند که امروز و فردا در انجام وظایف و تعهدات انقلابی خود مان قویتر باشیم و انقلابی‌تر عمل کنیم . اگر قرار بر این باشد که ما در بررسی تاریخ خود مان گذشته‌ها را چنان بپیرائیم که چشم ما نتواند تکامل و پویندگی را که داشتیم ببیند و نتواند بر تحکیم سمتگیری تاریخی‌مان به سود طبقه کارگر و زحمتکشان ، بر تحکیم سمتگیری تاریخی‌مان به سود سوسیالیسم ، بر تحکیم پیوندهایمان با تاریخ و اهداف نهضت کارگری و کمونیستی میهنمان ، بر تحکیم سمت گیری انترناسیونالیستی مان به سود اینکه خود را جزء همبسته جنبش کارگری و کمونیستی بین‌المللی بدانیم ، مباهات کند من آنوقت خواهم گفت که این برخورد با گذشته ، نه !

اگر می‌گوئیم ما از اول مارکسیست ـ لنینیست و انترناسیونالیست بودیم برای اینکه امروز و فردا بگوئیم مارکسیسم ـ لنینیسم را از برنامه حذف کنیم و از توصیف خود به عنوان انترناسیونالیست خودداری کنیم ، من خواهم گفت این برخورد با گذشته ، نه !

اما اگر نگاه می‌کنیم به گذشته ، نگاه ما این باشد که چه اندازه طی این ۱۸ سال تحکیم پیدا کردیم در مبارزه در جبهه کارگران و زحمتکشان ، تحکیم پیدا کردیم در مبارزه در جبهه سوسیالیسم ، در جهیز هرچه بیشتر به جهان بینی طبقه کارگر و بخواهیم از آن بیشتر و پیش‌تر را نتیجه بگیریم آنوقت من خواهم گفت ، چنین نگاهی ، آری . من موافق اینگونه نگاهی هستم به گذشته خود مان .

متاسفانه ، چنانچه تشریح کردم ، نگاه رفقا به گذشته این چنین نیست . ایراد مرکزی در تاریخ‌نگاری رفقا ، مبالغه‌های آنها در وضعیت گذشته و در تر سازمان نیست . این البته ایراد بزرگی است . ایراد مرکزی آنجاست که رفقای ما جنبش کارگری و انقلابی کشور ما را در سالهای پیدایش

www.iran-archive.com

سازمان فاقد پیشاهنگ رزمنده ارزیابی می‌کنند تا پیدایش چریک های فدایی خلق را ناشی از "ضرورت پایان دادن به این کاستی و نوسازی جنبش انقلابی کارگری" ارزیابی نمایند. این نحوه برخورد ملهم از گرایشی است که به گسست پیوند های سازمان ما با تاریخ و اهداف نهضت کارگری و کمونیستی ایران از خود اشتیاق نشان می‌دهد.

این نحوه برخورد، ستایش غیرنقادانه دوران نوزادی سازمان است و در پی احراز هویت نوین هویتی مستقل و منفک از جنبش کارگری و کمونیستی میهنمان برای سازمان ما است. و اصالت ما را در تبری از تاریخ و اهداف جنبش کارگری و کمونیستی ایران جستجو می‌کند.

در فصل مصوب کمیسیون چنین نحوه برخوردی مشهود نیست. در سند کمیسیون از تاثیر منفی "ضعف پیشاهنگ طبقه کارگر ایران که مانع حضور فعال و موثر او در جامعه بود"، در روند سکل گیری دیدگاههای فعالین نوخاسته چپ" یاد شده است و به این ترتیب با نگرش نقادانه به دوران نوزادی سازمان، اصالت و اعتبار را به روند پویندگی سازمان می‌دهد که به تحکیم پیوند های خود با اهداف و تاریخ نهضت کارگری و کمونیستی در مقیاس ملی و بین‌المللی نایل آمد.

البته من در زمینه پیدایش سازمان تحلیل خاص خودم را دارم و فکر می‌کنم که ما در آغاز، سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران نبودیم. جنبش چریکی هم به لحاظ نوع نگرش به جهان، هم به لحاظ اسالیب مبارزه و هم به لحاظ خاستگاه اجتماعی خود، بیشتر با مختصات جنبش رادیکال چپ با آرمانخواهی سوسیالیستی قابل ارزیابی است.

شنیده‌ام که می‌پرسند آیا سازمان ایجادش ضرورت بود یا اشتباه. طرح سئوال به این گونه از ریشه نادرست است. معلوم است جامعه (ما و جهان ما) زنده است، نیروهای اجتماعی جدیدی به وجود می‌آیند، این نیروها تمایلات و روشهای خاص خودشان را در مبارزه دارند، آنها زیر تاثیر ضرورت های عینی به وجود می‌آیند و بر حسب الزامات دوران حیات خود رشد می‌کنند، تکامل و بلوغ می‌یابند. مهم سمت تحول آنها است. ما به سمت تحول خودمان افتخار می‌کنیم. این سمت در کلی‌ترین راستاهای حیات سازمان ما، تحول به پیش، تحول انقلابی و تحولی در راه تسخیر اینده بود.

* * *

رفقای عزیز!

اندیشه کهنه‌ای که باید ترکش بگوئیم آن اندیشه‌ای است که جنبش ما را فارغ از شمول وحدت و مبارزه اضداد تصور می‌کند. خیر، چنین نیست. در جنبش کارگری و کمونیستی و مالا در سازمان ما پیدایی پدیده‌های منفی و روند های انحرافی چیز عجیب و غریبی نیست. اگر صحبت از این پدیده‌های منفی و انحرافی کردم، معنایش پراکندن تخم نومیدی و یاس نیست. ما قادریم بر

www.iran-archive.com

پدیده‌های منفی و انحرافات قلبه کنیم. ببینید، مستقل از این مزیندی که قسما واقعا کاذب است، تقریبا همه شما بر جهان بینی مارکسیستی ــ لنینیستی، بر سمت گیری انترناسیونالیستی، بر این سمتگیری که می‌باید در جبهه کارگران و زحمتکشان رزم خود را تحکیم ببخشیم، تاکید می‌کنید. این نشانه توانایی ما در قلبه بر انحطاط و انحلال است. تنها باید درک کنیم که سازمان ما قبیله نیست و ما حق نداریم با سازمان به مثابه یك قبیله برخورد کنیم. سازمان ما، سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است و می‌تواند و باید چونان سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران باقی بماند و در چنین طرازی تحکیم بیابد.

در واقعیت امر می‌خواهم اندیشه‌ای را مورد تاکید قرار دهم که همواره در آزمون‌های دشوار مایه پایداری و پیروزی بوده است. همان اندیشه‌ای که رفیق گاریا چف هم در جلسه هیات رییسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی، در روزهای پیش ــ ۲۶ نوامبر ۱۹۸۸ ــ به اینگونه از آن یاد کرد:

"کسانی از رفقای ما در حزب و شوراها اکنون در مورد شهرتشان دچار نگرانی شده‌اند و می‌ترسند که اتوریته خویش را از دست بدهند. من به شما می‌گویم، آن کسی اتوریته‌اش را از دست می‌دهد که از پرنسیپ‌ها و اصول عدول می‌کند. آموزش‌های همه زندگی لنین در این نهفته است که سیاست معتبر، سیاست اصولی و پرنسیپال است. گاها لازم است که به تقابل باد رفت، ماهیت روندها را دید و از منافع اساسی دفاع کرد. درست همانگونه که لنین زمانی که مسئله بود و نبود انقلاب و قدرت شوروی مطرح بود، کرد."

من از شما طلب می‌کنم که از سازمان خود، سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران دفاع کنید. دست‌ها و مغزهای یکایك ما این سازمان را که به حق یك مولود تاریخی و شروت مردم ماست بدین پایه رسانده است. ما قادر به دفاع از آن هستیم. ما قادریم به یکدیگر مساعدت کنیم تا از هویت و یکپارچگی سازمان خود مراقبت کنیم و مراقبت خواهیم کرد.

رحیم ــ دی ماه ۱۳۶۷

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

توضیح کمیسیون اساسنامه

بعد از ارائه گزارش کمسیون اساسنامه به تشکیلات و کمیته مرکزی پیشنهادهائی ضمیمه از طرف ر.عبدالله در اختیار کمیسیون قرار گرفت که امکان برسی آنها وجود نداشت. قسمت هائی از این پیشنهادها که قبلا به کمیسیون داده شده بود مورد برسی قرار گرفته و مواردی از آن به تصویب کمیسیون رسیده است.

کمیسیون اساسنامه

۶۷/۱۱/۱۱

توضیحی کوتاه!

برپایه پیشنهادات، توصیه‌ها، ایده‌ها و سمت و سوی انتقاداتی که از سوی اعضا و واحدهای سازمانی (نه همه‌شان) به کمیسیون اساسنامه رسیده است من کوشیدم طرح اساسنامه زیر را تهیه و فرمولبندی و تنظیم کنم. موارد بسیاری از ایده‌ها و پیشنهادات رسیده ناظر بر دموکراتیزه کردن مناسبات درون سازمانی در طرح اساسنامه و مقید کردن و تحت کنترل درآوردن ارگانهای رهبری و پای‌بند کردن آنها در اجرای اساسنامه بوده است. بنظر من آن بخش از پیشنهادات و اصلاحاتی که در طرح اساسنامه توسط کمیسیون دخالت داده شد بهیچ وجه نقص اساسی آنرا مرتفع نساخته است.

در سازمان ما هنوز مباحث جدی درباره مناسبات درون سازمانی در تدوین اساسنامه صورت نگرفته و هنوز بقدر لازم خرد جمعی کلیه اعضای سازمان در این زمینه مهم و پایه‌ای حیات تشکیلاتی بسیج نشده است. مسلم است که طرح زیر بعنوان پیشنهاد جهت بحث و بررسی و تکمیل آن توسط همه اعضا و فعالین سازمانی اعم از رفقای داخل و خارج از کشور در اختیار شما قرار می‌گیرد. لازم به تاکید است که اندیشه دگماتیستی و کهنه بویژه در عرصه مسایل و مناسبات درون سازمانی بمراتب بیش از آنچه که در عرصه پذیرش برنامه نرمش نشان میدهد، جان سختی می‌کند. چرا که در این عرصه تعهدات مشخص و قیود معینی وجود دارد که به آسانی نمیتوان از زیر بار آن شانه خالی کرد و آنگاه که اعضای سازمان تجربه تلخ شکست بزرگ را با خود دارند طبعا بیدارتر و هشیارتر از همیشه خواهان اجرای اساسنامه و پای‌بندی ارگانهای رهبری و رهبران به آن هستند. بدون استثنا همه اعضای سازمان خواهان رعایت اساسنامه در عمل می‌باشند. بنابراین اساسنامه نیز باید پیاده شدنی باشد نه اینکه اصول و احکامی را پاس بدارد که با زندگی واقعی حتی فرسنگها فاصله دارد.

طرح اساسنامه زیر شامل ۱۲ فصل و ۱۰۶ ماده و ۲۶ تبصره است. این طرح با مقدمه‌ای همراهی می‌شود که متاسفانه فرصت تهیه آن باقی نمانده است اما رئوس اصلی آن عبارتست از مشخص کردن اهداف سیاسی اجتماعی سازمان، تاکید بر پای‌بندی و رزم فدائیان خلق در راه رهائی توده‌های وسیع کارگران (همه شاغلین یدی، فکری و فرهنگی) و همه مردم ترقی‌خواه ایران، آشتی ناپذیری با هر نوع استبداد و استثمار و سلب استقلال میهن و مردم با روحیه‌ای زنده و واقعی بدور از افراق و توهم!

فصل اول

شرایط عضویت

ماده ۱ـ شرایط عضویت در سازمان عبارتست از:

الف ـ دارا بودن ملیت ایرانی و داشتن حداقل ۱۸ سال تمام سن

ب ـ پذیرش برنامه و اساسنامه سازمان و فعالیت در راه تحقق اهداف آن

ج ـ فعالیت در یکی از سازمانهای داخل و یا خارج از کشور سازمان، تبعیت از تصمیمات سازمانی

د ـ پرداخت حق عضویت.

ماده ۲ـ کسانیکه در سازمان نمیتوانند عضو شوند:

www.iran-archive.com

عمومی سازمان، در تعیین جهات اصلی فعالیت سازمان و در تهیه و تصویب اسناد برنامه‌ای، اساسنامه‌ای و خط و مشی سیاسی از طریق جلسات سازمانی، کنفرانس‌ها و کنگره‌ها و نشریات معین شده برای مباحث مذکور، شرکت کند و پیشنهادات و نظرات خود را آزادانه ارائه و از آن دفاع نماید.

ماده ۱۱ - هر گاه عضو یا اعضائی با تصمیمات ارگانهای رهبری و یا حوزه‌ها و واحدهائی که عضو آنند پیرامون سیاستها و فعالیتهای عملی سازمان نظر مخالف داشته باشند، حق دارند نظرات خود را در حوزه‌ها و جلسات سازمانی آزادانه مطرح و از آن دفاع نمایند و یا به ارگانهای بالاتر ارائه و پاسخ بخواهند. در چنین مواردی صاحبان نظرات متفاوت باید تصمیمات ارگانهای رهبری و یا واحدی که عضو آنند را اجرا و انضباط سازمانی را رعایت و از آن تصمیمات در مجامع خارج از سازمان دفاع نمایند.

تبصره - هر گاه موارد اختلاف مربوطه به مواضع نظری، برنامه‌ای و سیاستها و تاکتیکهای عمومی سازمان باشد، میباید طبق ماده ۱۰ اساسنامه عمل کرد. در چنین مواردی نیز عضو موظف است کماکان تصمیمات سازمانی را اجرا و انضباط را رعایت نماید.

ماده ۱۲ - هر عضو حق دارد از ارگانها و هریک از اعضا و مسئولین سازمانی صرفنظر از موقعیت و مقام آنها در اجلاس‌های سازمانی، کنفرانس‌ها و کنگره‌ها انتقاد نماید و یا انتقادات خود را به ارگانهای بالاتر ارائه و پاسخ بخواهد. عضو یا ارگانی که جلو انتقاد را بگیرد و منتقدین را تحت فشار قرار دهد، مورد تنبیه انضباطی قرار میگیرد.

ماده ۱۳ - هر عضو حق دارد نظرات و پیشنهادات خود را پیرامون فعالیت ارگانهای مختلف سازمان به ارگانهای مسئول ارائه و پاسخ بخواهد.

ماده ۱۴ - هر عضو حق دارد درخواست و شکایت خود را به ارگانهای بالاتر از جمله کنفرانس ها و کمیته مرکزی ارسال داشته و پاسخ بخواهند. این ارگانها موظفند به درخواستها و شکایات ظرف مدت شش ماه پاسخ دهند.

تبصره - در صورتیکه ظرف مدت معین شده ارگانهای مربوطه به درخواستها و شکایات پاسخ ندهند، درخواست کنندگان و شاکیان حق دارند موضوع را جهت رسیدگی به کمیسیون نظارت مرکزی ارجاع نمایند.

ماده ۱۵ - هر عضو حق دارد در جلسه‌ای که بمنظور بررسی فعالیت وی توسط ارگانی که عضو آنست تشکیل می‌شود شرکت نماید و آزادانه از خود دفاع نماید.

ماده ۱۶ - هر عضو حق دارد با آزادی و استقلال اندیشه از چارچوب تعهدات سازمانی، فعالیت مستقلانه علمی، هنری، ادبی و تحقیقاتی داشته و ثمره کار خود را چاپ و منتشر سازد. در این زمینه سازمان موظف است همه امکانات خود را بمنظور تحقق این تلاشها بکار گرفته و تسهیلات لازم را فراهم نماید.

فصل سوم

وظائف اعضا

ماده ۱۷ - پیشبرد خلاقانه و پیگیر خط و مشی و سیاست سازمان، تبلیغ و ترویج برنامه، اهداف و سیاستهای سازمان در محیط کار و زندگی، توزیع نشریات سازمانی طبق تصمیم واحدی که عضو آنست.

www.iran-archive.com

ماده ۱۸ ـ شرکت فعال در جلسات و حوزه‌ها و واحدهای سازمانی، رعایت اساسنامه و اجرای متعهدانه مفاد آن حفظ اسرار سازمان و هوشیاری و استواری در برابر دشمنان مردم.

ماده ۱۹ ـ تلاش بی‌وقفه برای درآمیختن با توده‌های مردم و حفظ و تحکیم پیوند با آنها، آموختن از توده‌ها و آگاه نمودن آنان به هدفها و سیاستها و برنامه سازمان، انعکاس واقع بینانه خواستها، نظرات و روحیات توده‌ها، سازمانگری و رهبری مبارزات پراکنده و خودانگیخته توده‌ها، دفاع از حق توده‌ها در مقابل هرگونه ظلم و تجاوز و تلاش برای جلب پیشروترین و بانفوذترین مبارزان از میان کارگران و زحمتکشان و دیگر لایه‌های اجتماعی مردم به سازمان.

ماده ۲۰ ـ تلاش مستمر برای فراگیری معلومات سیاسی و اجتماعی در عرصه ملی و بین‌المللی و معلومات علمی.

ماده ۲۱ ـ شرکت فعال در تجمع‌ها و تشکل‌های توده‌ای و دموکراتیک، در اتحادیه‌ها، سندیکاها و شوراهای کارگری و صنفی توده‌ای و تلاش برای پیشبرد سیاستها و اهداف سازمان در این تجمع‌ها.

ماده ۲۲ ـ اجتناب از هر عمل و اقدامی که به حیثیت و اعتبار سازمان لطمه بزند، و تلاش برای حفظ یکپارچگی سازمان از طریق رعایت اصل مباحثات آزاد فکری و حفظ وحدت اراده و عمل سازمان، تلاش برای تحکیم و گسترش مناسبات رفیقانه در سازمان، نمونه بودن در محیط کار و زندگی، پای‌بندی به اخلاق و رفتار انسانی و مردمی.

ماده ۲۳ ـ کاربست بی‌وقفه و شجاعانه انتقاد و انتقاد از خود، تلاش جسورانه برای کشف و آشکار کردن نواقص، برخورد مداوم و مسئولانه با کمبودها، بی‌انضباطی‌ها و بی‌مسئولیتی‌ها و انعکاس آنها در واحدهای سازمانی خود و ارگانهای بالاتر، مبارزه با روحیه محافظه‌کاری، بی‌تفاوتی، جاه‌طلبی، خودپسندی، ماجراجوئی و بوروکراسی. مبارزه با کیش شخصیت و نقض دموکراسی و اصل رهبری جمعی.

ماده ۲۴ ـ احترام به آداب و سنن مردم، تلاش برای گسترش شناخت خود از سنتهای مترقی و میراثهای تاریخی و فرهنگی آنان، تبلیغ و ترویج دوستی و برادری و برابر حقوقی همه خلقهای ساکن کشور و همه خلقهای جهان.

فصل چهارم

انضباط، تنبیه و تشویق

ماده ۲۵ ـ رعایت انضباط شدید سازمانی نخستین وظیفه کلیه اعضا و ارگانهای سازمان است. تصمیمات ارگانهای رهبری حتمی‌الاجرا است در عین حال در درون سازمان بحث کاملا آزاد در باره تمامی مسایل سازمان جریان می‌یابد.

ماده ۲۶ ـ در صورت عدم رعایت موازین انضباطی مندرج در اساسنامه سازمان، متناسب با شدت تخلف، تنبیهات زیر در نظر گرفته میشود:

الف ـ تذکر شفاهی

ب ـ تذکر کتبی

www.iran-archive.com

ج-سلب موقت مسئولیت سازمانی

د-تنزل موقعیت سازمانی

هـ-تعلیق عضویت

و-اخراج از سازمان

تبصره-هدف از تنبیهات سازمانی در مورد افراد و ارگانها عبارتست از اصلاح نواقص و ضعف ها، آگاهی دادن و بکاربستن شیوه های صحیح سازمانی و ایجاد آمادگی برای پرهیز از بی انضباطی است.

ماده ۲۷ - تصمیمات تنبیهی در مورد هر عضو متخلف توسط ارگانی که وی عضو آنست گرفته می شود. تنبیه انضباطی در مورد اعضا باید به ارگان بالاتر گزارش شود. ارگانهای بالاتر می توانند تصمیمات اتخاذ شده را لغو، تخفیف یا تشدید کنند و دلایل آنرا به واحد مربوطه اطلاع دهند. در صورت تایید ارگان بالاتر، تنبیه مورد نظر به اجرا گذاشته می شود. ارگانهای بالاتر هم چنین حق دارند در مورد هریک از اعضای ارگانهای تحت مسئولیت خود تصمیمات تنبیهی اتخاذ کنند و دلایل خود را به ارگان مربوطه جهت تایید و فرد مذبور جهت دفاع از خود ارائه دهند. این نوع تصمیمات باید به ارگانهای بالاتر گزارش شود.

تبصره-شرکت عضو متهم به تخلف، در جلسه ارگان بالاتر که به بررسی و تصمیم گیری در این مورد می پردازد در شرایط فعالیت علنی و نیمه علنی با رعایت موازین امنیتی بلامانع است.

ماده ۲۸-تصمیمات ارگانهائی که در شرایط فعالیت دموکراتیک قرار دارند در موارد بندهای د، و، هـ ماده ۲۵ پس از تایید کمیته مرکزی و یا ارگان منتخب آن قابل اجراست. این تصمیمات با حداقل دو سوم آرا اتخاذ میگردد.

ماده ۲۹-در تمام موارد تنبیه انضباطی، عضو تنبیه شده حق دارد به ارگانهای بالاتر تا کمیته مرکزی سازمان شکایت کند. عضو تعلیق و یا اخراج شده تا مدت سه ماه حق شکایت دارد.

ماده ۳۰-کمیته ها و ارگانهای سازمانی و از جمله کمیته مرکزی میتوانند هریک از اعضای خود را در صورت تخطی از موازین انضباطی با حداقل دو سوم آرا از عضویت در کمیته برای زمان معینی بحالت تعلیق درآورده و یا عزل کنند.

تبصره ۱-احکام تعلیق و یا عزل به ارگانهای بالاتر سازمان جهت تایید گزارش میشود.

تبصره ۲-افراد تعلیق یا عزل شده حق دارند در مورد احکام صادره به ارگانهای بالاتر و به کنگره شکایت کنند و دلایل خود را ارائه نمایند. در شرایط فعالیت دموکراتیک این احکام به کنفرانس ارگان مربوطه جهت تایید گزارش میشود.

ماده ۳۱-تمامی کمیته های سازمانی در سطوح مختلف حق دارند در مواردی که کمیته ها و ارگانهای پائینتر تصمیمات سازمانی را نقض و به فعالیتهای گروهی و دسته بندی توسل میجویند و انضباط سازمانی را زیر پا می گذارند، تصمیمات تنبیهی اتخاذ و یا آنها را منحل نموده و باجرا گذارند. گزارش چنین تصمیماتی باید همراه با ذکر دلایل مشخص به ارگانهای بالاتر و به کمیته مرکزی ارائه گردد. در شرایط موجود مبارزه مخفی، تصمیمات مربوط به انحلال ارگانها تنها پس از تایید کمیته مرکزی و یا ارگان

www.iran-archive.com

منتخب آن قطعیت می یابد. کمیته مرکزی سازمان حق ندارد در فاصله دو کنگره واحدهایی با بیش از یک سوم اعضا سازمان داخل کشور را منحل نماید. در غیر این صورت کمیته مرکزی باید کنگره فوق العاده را فراخواند.

تبصره ۱ - تصمیم به انحلال با حداقل دو سوم آرا صورت می‌گیرد. در شرایط فعالیت نیمه‌علنی، کمیته‌هائی که اقدام به انحلال کمیته تحت مسئولیت خود کرده‌اند باید ظرف مدت سه ماه کنفرانس فوق العاده ارگان مربوطه را فراخوانند. تا تشکیل کنفرانس فوق العاده ، ارگانهای بالاتر باید یک کمیته موقت برای اداره واحد مذبور تعیین کنند.

تبصره ۲ - کمیته های منحل شده حق دارند به ارگانهای بالاتر تا کمیته مرکزی شکایت کنند. شرکت اعضای این کمیته ها در کنفرانس فوق العاده بلامانع است.

ماده ۳۲ - از کمیته مرکزی تا کمیته های داخل و کمیته های محلی می توانند به پاس خدمات برجسته اعضا و یا ارگانهای سازمانی پائین تر به کارگران و توده های مردم از جان گذشتگی در مبارزه با دشمنان خلق و اجرای خلاقانه و پیگیرانه تصمیمات سازمانی و ارایه ابتکار در پیشبرد برنامه و سیاستهای سازمان، مورد تشویق قرار می گیرند.

تشویق بصورت شفاهی و کتبی خواهد بود. تشویق در مورد هر عضو توسط ارگانی که وی عضو آنست صورت می گیرد. موارد تشویقی باید به ارگانهای بالاتر گزارش شود. ارگانهای بالاتر حق دارند در مورد ارگانهای پائین تر و اعضای آن تصمیمات تشویقی اتخاذ کنند.

تبصره - موارد تشویق و تنبیه در مورد هر عضو و یا ارگان باید در پرونده مربوطه ثبت گردد.

فصل پنجم

اصول مرکزیت دمکراتیک

ماده ۳۳ - ساختار سازمانی و زندگی و فعالیت سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بر پایه اصول مرکزیت دموکراتیک استوار است. مرکزیت دموکراتیک رهبری متمرکز و واحد بر پایه دموکراسی درون سازمان دمکراسی درون سازمانی تحت هدایت رهبری متمرکز و یگانه است.

ماده ۳۴ - اصول مرکزیت دموکراتیک به قرار زیر است:

الف - اصل انتخابی بودن همه مسئولیتها و ارگانهای رهبری سازمان از پایین تا بالا با رای مخفی و مستقیم.

ب - اصل گزارشدهی منظم ارگانها و واحدهای سازمانی از بالا به پایین و بالعکس. در فاصله زمانی میان کنگره ها و کنفرانس‌ها ارگان های رهبری باید درباره مهمترین دلایل تصمیمات سیاسی و سازمانی خود و همچنین مشکلات و موانع عمده فراروی سازمان، منظما اعضای سازمان را مطلع سازند.

ج - اصل آزادی شعور، مباحثه و مقایسه اندیشه ها و حفظ وحدت اراده و عمل سازمان

د - اصل علنیت و غیر مجاز بودن سریت نظری و تئوریکی و سیاسی در سازمان. مسایل ایدئولوژیک، برنامه‌ای اساسنامه‌ای و مسایل مربوط به خط‌مشی سیاسی در دستور بحث رهبری سازمان جز اسرار رهبری محسوب نمی شود.

www.iran-archive.com

ماصل تبعیت اقلیت از اکثریت و ارائه نظرات اقلیت به تشکیلات .

و - اصل لازم الاجرا بودن تصمیمات ارگان های بالاتر برای ارگان های پایین تر طبق ضوابط مندرج در اساسنامه .

ز - اصل رعایت یکسان انضباط سازمانی توسط همه اعضا و ارگان های سازمان

ح - اصل محدود بودن زمان حفظ مسئولیتهای اصلی در رهبری سازمان

ت - اصل رهبری جمعی در تمامی ارگانهای سازمانی، تصمیم گیری و کنترل جمعی (برچگونگی) اجرای تصمیمات و سپردن اختیارات لازم در قبال وظایف محوله . رهبری و مسئولیت جمعی ، نافی مسئولیت فردی هیچیک از اعضا ارگانهای رهبری نیست .

ی - اصل مشارکت همه اعضای سازمان در مباحثات مربوط به ایدئولوژی، سیاست و فعالیت های عمومی سازمان، "بولتن مباحثات" درون سازمانی وسیله و شیوه موثر فراگیر بسیج خرد جمعی و تامین مشارکت اعضا در بحث های عمومی سازمان است . "بولتن مباحثات" بطور علنی انتشار می یابد .

ک - اصل الزامی بودن پاسخ دهی به پیشنهادات، تذکرات و انتقادات اعضا (بجز موارد اطلاعاتی) در مطبوعات سازمانی .

ل - اصل بازنگری و نقد و بررسی مداوم پراتیک و فعالیت های عملی و عمومی سازمان با مشارکت همه اعضا سازمان

م - کلیه کمیته ها و واحدهای سازمانی در حل و فصل مسایل مربوط به محدوده فعالیتشان در چارچوب برنامه و اساسنامه سازمان مختارند .

فصل ششم

ساختار تشکیلات داخل کشور

ماده ۳۵ - مبارزه انقلابی در شرایط اختناق حاکم بر کشور اقتضا می کند که اشکال سازماندهی، درجه تمرکز تشکیلاتی و ایجاد ارگانهای سازمانی در سطوح مختلف بر اساس ادامه کاری انقلابی و کار توده ای درازمدت استوار بوده و مبتنی بر عدم تمرکز تشکیلاتی، تلفیق کار مخفی و علنی، ترجیح کیفیت بر کمیت و رعایت اصل پنهانکاری و انضباط شدید باشد . این ساختار بر پایه تولیدی - منطقه ای استوار بوده و اسکلت اصلی آن را سازماندهی انقلابیون حرفه ای تشکیل می دهد .

ساختار عمومی تشکیلات سازمان در داخل کشور عبارتست از : حوزه یا واحد پایه، سازمان محلی، سازمان منطقه ای .

تبصره - در شرایط فعالیت نیمه علنی یا علنی، تقسیمات تشکیلاتی سازمان عبارت خواهد بود از : سازمان محل کار یا محل زندگی، سازمان بخش، سازمان شهر، سازمان استانی (و منطقه ای)، سازمان کشوری .

عالیترین مقام رهبری واحدهای سازمانی در شرایط نیمه علنی یا علنی عبارتند از : جلسه عمومی یا کنفرانس محل کار یا محل زندگی، کنفرانس بخش، کنفرانس شهر، کنفرانس استان (و منطقه)، کنگره سازمان

www.iran-archive.com

ماده ۳۶ - بالاترین مقام رهبری واحدهای سازمانی در شرایط مخفی عبارت است از: حوزه یا واحد پایه، کمیته محلی، کمیته منطقه‌ای، کمیته مرکزی و کنگره.

ماده ۳۷ - علاوه بر ساختار تشکیلاتی مندرج در ماده ۳۵، اشکال دیگر سازماندهی و روابط تشکیلاتی متناسب با نیازهای مبارزه مخفی در نظر گرفته میشود نظیر: روابط فردی، حوزه‌ها یا واحدهای مستقل مرتبط با کمیته مرکزی، کمیته‌ها یا گروههایی با وظایف عادی سازمانی یا وظایف ویژه در ارتباط مستقیم با کمیته مرکزی سازمان، روابط با اعضا و واحدهای ذخیره و کمیته‌های مناطق اقلیت های ملی.

حوزه یا واحد پایه

ماده ۳۸ - سازمان اولیه سازمان، حوزه یا واحد پایه است که بر اساس محل کار یا محل زندگی تشکیل می‌شود. این واحدها متشکل از حداقل سه عضو سازمان است. مسئول حوزه با آراء اکثریت اعضا حوزه و با تایید ارگان بالاتر برای مدت یکسال انتخاب می‌شود.

حوزه یا واحد پایه سلول زنده سازمان است که مستقیم‌ترین و زنده‌ترین تماس را با توده‌های مردم دارد. حوزه علاوه بر برقراری پیوند فعال ارگان های رهبری سازمان با توده‌ها، خود در مقام رهبری و سازماندهی مبارزات توده‌ها عمل می‌کند. تشکیل واحد پایه مشروط به موافقت کمیته محلی یا ارگان بالاتر است.

حقوق حوزه یا واحد پایه

ماده ۳۹ - حوزه حق دارد به منظور سازمانگری مبارزات توده های محدوده فعالیت خود در صورت لزوم تراکت یا اعلامیه صادر کند.

ماده ۴۰ - واحد پایه می‌تواند از میان علاقمندان واجد شرایط مبارزه و فعالیت متشکل سازمانی با رعایت ضوابط مندرج در بخش "پذیرش عضویت" در این اساسنامه، عضو بپذیرد. ترتیب ورود به حوزه یا حفظ رابطه فردی پس از تایید ارگان بالاتر باجرا گذارده می‌شود.

ماده ۴۱ - حوزه می‌تواند راهها و روش‌ها و اشکال جدید کار مخفی و علنی و بالعکس را جهت پیشبرد هرچه خلاق‌تر وظایف تبلیغی، مالی، کار توده‌ای و جلب افراد تازه به سازمان، جستجو، کشف و بکار بندد.

ماده ۴۳ - حوزه حق دارد حول سیاستها، مواضع و پراتیک جاری سازمان در تمام عرصه‌ها آزادانه به بحث و اظهار نظر بپردازد، نظرات انتقادی و پیشنهادی خود را به ارگانهای بالاتر تا کمیته مرکزی ارسال و پاسخ بخواهد.

وظایف حوزه یا واحد پایه

ماده ۴۳ - الف. تبلیغ و ترویج برنامه و سیاستهای سازمان، تهیه و توزیع نشریات سازمانی

ب - آموزش کلیه اعضا واحد با مسایل امنیتی، ارتقاء دانش و تجارب مبارزه با پلیس سیاسی، حفظ اسرار سازمانی، رعایت انظباط شدید و تبعیت از دستورات و تصمیمات سازمانی

www.iran-archive.com

ج ـ شناخت دقیق و روانشناسی، خواستها، سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی توده های مردم و گزارش آن به ارگان های بالاتر و سازمانگری مبارزات آنان.

د ـ جلب افراد مبارز بویژه افراد صاحب نفوذ در میان توده های مردم به مواضع سازمان.

هـ ـ کمک به تشکیل و تقویت تشکلهای صنفی یا دموکراتیک و پیشبرد برنامه، سیاستها و رهنمودهای سازمان در این تشکلها، هدایت فعالیت اعضاسازمان در درون سازمانهای توده ای و دموکراتیک و کمک به حفظ موقعیت آنها از تعقیبات پلیس سیاسی.

و ـ تجهیز دائمی به خط مشی و سیاستهای سازمان، آموزش اعضا با روح فداکاری و وفاداری به تعهدات مردمی، تلاش مستمر برای ارتقاء دانش سیاسی و تجارب مبارزاتی و مسایل نظری کلیه اعضا و نیز هواداران و علاقمندان سازمان.

ز ـ جمع آوری حق عضویت، کمک های مالی و تلاش برای ایجاد گسترش امکانات مالی.

ح ـ تقسیم کار مناسب و صحیح میان اعضا حوزه به نحوی که موقعیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی اعضا بخطر نیفتد.

سازمان محلی

ماده ۴۴ ـ سازمان محلی از مجموع چند حوزه یا واحد پایه و تعدادی اعضا خارج از حوزه ها تشکیل می گردد که در محدوده جغرافیایی محدود یا گسترده تری فعالیت می کند. محدوده فعالیت سازمان محلی توسط ارگان های بالاتر تعیین می شود. سازمان محلی توسط کمیته محلی رهبری میشود.

ماده ۴۵ ـ کمیته محلی متشکل از تعداد معینی انقلابی مخفی ـ حرفه ای است که وظیفه هدایت سیاسی ـ تشکیلاتی سازمان محلی را بر عهده دارد.

تشکیل یا انحلال کمیته های محلی و تعیین ترکیب اعضای آن به عهده کمیته مرکزی یا ارگان منتخب آن است. این کمیته ها توسط کمیته منطقه ای و در صورت فقدان آن توسط کمیته مرکزی یا کمیته داخل هدایت و رهبری می شوند. ساختار و چگونگی ارتباط کمیته های محلی با رهبری سازمان طبق مقررات جداگانه ای توسط کمیته مرکزی تعیین می شود.

ماده ۴۶ ـ انقلابی مخفی ـ حرفه ای کسی است که آمادگی مبارزه در شرایط دشوار را داشته باشد و با فن مبارزه با پلیس سیاسی آشنا باشد و زندگی شخصی و روابط اجتماعی خود را بر مبنای نیازهای مبارزه انقلابی و سازمان تنظیم نماید.

وظایف کمیته محلی

ماده ۴۷ ـ وظایف کمیته محلی علاوه بر وظایف تعریف شده برای حوزه ها در ماده ۴۳ بشرح زیر است:

الف ـ هدایت و رهبری سیاسی ـ تشکیلاتی حوزه ها و افراد تحت مسئولیت خود.

ب ـ کوشش در جهت حفظ و تحکیم ارتباط خود با رهبری سازمان.

ج ـ کمک به سازماندهی نیروهای هوادار در منطقه فعالیت خود.

د ـ کمک به سازماندهی جوانان پیشگام در اشکال مناسب و ارائه گزارش فعالیت آنان به ارگان های بالاتر

www.iran-archive.com

حقوق کمیته محلی

ماده ۴۸ـالف ـ کمیته محلی حق موضع گیری سیاسی در محدوده فعالیت خود دارد.

ب ـ کمیته محلی حق دارد برای حفظ تشکیلات و ادامه کار مبارزه در موارد ضرور اقدام به انحلال یا تشکیل حوزه نموده و به عمل درآورد. این موارد باید بلافاصله با ذکر دلایل کافی جهت تایید به کمیته مرکزی و یا ارگان منتخب آن گزارش شود تا قطعیت یابد.

ج ـ کمیته محلی می‌تواند اقدام به تشویق یا تنبیه افراد تحت مسئولیت خود نماید. کمیته محلی میتواند در مورد اعضای تحت مسئولیت خود تصمیم به اخراج گرفته و آنرا به اجرا گذارد ولی قطعیت اخراج باید به تایید کمیته مرکزی یا ارگان منتخب آن برسد.

د ـ کمیته محلی حق دارد عضویت کسانی که توسط حوزه‌ها عضوگیری شده‌اند تایید و یا رد کند. کمیته محلی می‌تواند اقدام به عضوگیری نماید. این موارد باید به تایید ارگان منتخب کمیته مرکزی برسد.

هـ ـ کمیته محلی می‌تواند براساس ضرورت‌های ناشی از شرایط مبارزه مخفی تعدادی از اعضا را بصورت فردی و به شکل ویژه خارج از حوزه‌ها و واحدهای سازمانی و یا بصورت ذخیره سازماندهی کند. این افراد از حقوق برابر با سایر اعضا برخوردارند.

سازمان منطقه‌ای

ماده ۴۹ ـ سازمان منطقه‌ای از مجموع چند کمیته محلی و تعدادی اعضا یا واحدهای پایه مستقل تشکیل می‌گردد که در محدوده جغرافیایی معینی از کشور فعالیت می‌کند. محدوده فعالیت سازمان منطقه‌ای توسط کمیته مرکزی تعیین می‌شود. سازمان منطقه‌ای توسط کمیته منطقه رهبری می‌شود.

ماده ۵۰ ـ چگونگی تشکیل یا عدم تشکیل سازمان منطقه‌ای و کمیته آن تابع شرایط و امکانات فعالیت سازمان است. تشخیص شرایط و امکانات تشکیل یا عدم تشکیل سازمان منطقه‌ای و اقدام در این زمینه بر عهده کمیته مرکزی است، ترکیب، تعداد و کیفیت اعضای کمیته منطقه‌ای، حقوق و وظایف آن توسط کمیته مرکزی و یا ارگان منتخب آن تعیین و باجرا گذاشته می‌شود.

کمیته داخل

ماده ۵۱ ـ بالاترین ارگان رهبری تشکیلات داخل کشور، کمیته مرکزی سازمان است. کمیته مرکزی در شرایط اختناق حاکم بر کشور برای انجام وظایف خود در داخل کشور کمیته‌ای بنام کمیته داخل تشکیل می‌دهد. این کمیته بخشی از وظایف و حقوق کمیته مرکزی سازمان را بر عهده دارد و مستقیما تحت مسئولیت کمیته مرکزی سازمان انجام وظیفه می‌نماید.

ماده ۵۲ ـ کمیته داخل متشکل از تعدادی از اعضا کمیته مرکزی، کادرهای ورزیده و اعضای کاملا مورد اعتماد سازمان است. کمیته داخل تنها بخشهایی از تشکیلات داخل را در برگرفته، وظایف معین بازرسی و ماموریت‌هایی که از سوی ک ـ م تعیین میشود را باجرا می‌گذارد.

www.iran-archive.com

ماده ۵۳ - وظایف، حقوق و شرایط فعالیت، تعداد و مدت ماموریت اعضای کمیته داخل، چگونگی روابط با تشکیلات داخل کشور و یا کمیته مرکزی سازمان و حدود موضع گیری‌های سیاسی و عملی کمیته داخل طبق مقرارت جداگانه‌ای توسط کمیته مرکزی تعیین و باجرا گذاشته می‌شود.

کمیته مناطق ملی

ماده ۵۴ - کمیته‌های سازمانی مناطق ملی باید به طریق دموکراتیک و متناسب با شرایط و امکانات تشکیل گردد. این کمیته‌ها در چارچوب خط‌مشی سیاسی و برنامه و اساسنامه به سازمان دارای حقوق ویژه مانند حق انتشار نشریات حاضر منطقه خود، تشکیل و با تقویت نهادهای دمکراتیک و برقراری اتحادهای سیاسی با نیروهای مترقی و انقلابی در منطقه خود می‌باشند. وظایف و اختیارات تشکیلاتی این کمیته‌ها در رابطه با شعبه مرکزی تشکیلات مشخص می‌شود.

فصل هفتم

ساختار تشکیلاتی در خارج کشور

ماده ۵۵ - تمامی اعضای سازمان مقیم خارج کشور در تشکیلات خارج کشور سازمان‌دهی می‌شوند. وظایف تشکیلات خارج کشور عبارتست از کمک به مبارزه انقلابی سازمان در داخل کشور، فعالیت در میان ایرانیان مقیم خارج کشور و تبلیغ و ترویج برنامه و مشی سیاسی سازمان، معرفی و جلب حمایت محافل و مجامع بین المللی از مبارزات حق‌طلبانه مردم ایران علیه استبداد و استثمار، برقراری و گسترش روابط بین المللی با همه نیروهای انقلابی و مترقی جهان

تشکیلات خارج کشور نیروی ذخیره و یاری‌رسان تشکیلات داخل کشور است که فعالیت خود را با الزامات مبارزه سازمان در داخل کشور هماهنگ میکند.

ماده ۵۶ - ساختار تشکیلات خارج کشور بر اساس مرکزیت دموکراتیک عبارتند از سازمان‌دهی اعضا در منطقه سکونت. تقسیمات تشکیلاتی عبارتست از حوزه یا واحد پایه، سازمان شهری، سازمان کشوری، سازمان خارج از کشور.

عالیترین مقام رهبری واحدهای سازمانی در خاج کشور عبارتند از: جلسه عمومی یا کنفرانس شهری، کنفرانس کشوری و کنفرانس منطقه‌ای

ماده ۵۷ - حوزه یا واحد پایه عبارت از سازمان اولیه تشکیلات خارج کشور است که بر اساس محل سکونت تشکیل می‌شود. حوزه از حداقل سه عضو تشکیل می‌شود. حوزه در جلسه عمومی خود یکی از اعضا را به‌عنوان مسئول حوزه و در صورت لزوم یکی دیگر از اعضای خود را به‌عنوان معاون برای مدت شش ماه انتخاب می‌کند. دبیر حوزه مسئول هدایت کلیه فعالیت حوزه است و مرتبا فعالیت حوزه را به ارگانهای بالاتر گزارش می‌کند.

ماده ۵۸ - وظائف حوزه: علاوه بر اجرای بندهای الف، ب، و، ز، ماده ۴۳ اساسنامه موارد زیر نیز از جمله وظایف حوزه است:

الف - کمک همه جانبه پیشبرد مبارزه انقلابی در داخل کشور.

ب - فعالیت تبلیغی و سیاسی در میان ایرانیان مقیم خارج از کشور، جلب نظر مثبت آنان به مبارزه

www.iran-archive.com

مردم ایران و فعالیتهای سازمان و آماده ساختن افراد مستعد برای فعالیت در سازمان.

ج - افشاگری علیه رژیم استبدادی و آزادی‌کش حاکم بر ایران در محافل و سازمانهای سیاسی و دموکراتیک کشورها و مجامع بین المللی و تلاش برای جلب حمایت آنان از مبارزات مردم ایران.

ماده ۵۹ - حقوق حوزه: حقوق حوزه همان حقوق مندرج در مواد ۴۰ و ۴۲ اساسنامه است.

ماده ۶۰ - در شهرهایی که چند ده عضو سکونت دارند سازمان شهر و کمتر از آن حوزه یا حوزه‌ها با رهبری مسئول یا هیئت مسئولین حوزه‌ها تشکیل می‌شود.

ماده ۶۱ - سازمان کشوری از مجموعه اعضا حوزه‌ها و سازمانهای شهری در یک کشور تشکیل میشود. سازمان کشوری در برگیرنده همه اعضا ساکن آن کشور است.

تبصره - سازمانهای کشوری متناسب با تعداد اعضا و موقعیت فعالیت سیاسی، دیگر عوامل موثر در نحوه فعالیت آنها باید توسط کمیته مرکزی دسته‌بندی شوند.

ماده ۶۲ - بالاترین ارگان سازمان کشوری، کنفرانس کشوری است. کنفرانس کشوری هر سال یکبار با شرکت نمایندگان کنفرانس‌های شهرها یا اجلاس عمومی اعضا ساکن یک کشور تشکیل می‌شود.

تبصره ۱ - کنفرانس فوق العاده کشوری بنا به درخواست کمیته کشوری و یا به تقاضای یک سوم اعضای سازمان کشوری و یا به درخواست کمیته خارج کشور تشکیل می‌شود. کنفرانس فوق العاده با حضور نمایندگان بیش از نصف اعضای سازمان کشوری رسمیت می‌یابد. نماینده کمیته خارج کشور در کنفرانس عادی و فوق العاده به عنوان ناظر حضور می‌یابد.

تبصره ۲ - اعضا و مشاورین کمیته کشوری حق شرکت در کنفرانس کشوری را دارند. نمایندگان شرکت کننده در کنفرانس کشوری توسط کنفرانس‌ها و یا اجلاس‌های عمومی شهرها انتخاب می‌شوند.

ماده ۶۳ - وظایف کنفرانس کشوری عبارتند از:

الف - بحث و بررسی و تصمیم گیری پیرامون گزارش فعالیت کمیته کشوری.

ب - صدور قرارها و قطعنامه‌ها در مورد فعالیت آتی سازمان کشوری و مسایل عمومی سازمان.

ج - تعیین تعداد اعضا و مشاورین کمیته کشوری و انتخاب آنان

د - در صورت لزوم تعیین نمایندگان سازمان کشوری برای کنفرانس خارج کشور و یا کنگره سازمان.

ماده ۶۴ - کمیته کشوری بالاترین ارگان سازمان کشوری در فاصله بین دو کنفرانس آن است. کمیته کشوری مجموعه فعالیت سازمان را در محدوده فعالیت سازمان کشوری هدایت می‌کند. مسئول و معاون کمیته کشوری توسط اعضا آن انتخاب می‌شوند. کمیته کشوری گزارش فعالیت خود را منظما به ارگان بالاتر ارائه می‌کند. کمیته کشوری در صورت لزوم هیات اجرائیه از میان خود انتخاب می‌کند.

سازمان خارج کشور

ماده ۶۵ - سازمان خارج کشور در برگیرنده مجموعه تشکیلات خارج کشور سازمان است. سازمان خارج کشور توسط کمیته خارج کشور رهبری میشود.

ماده ۶۶ - کنفرانس خارج کشور هر دو سال یکبار با شرکت نمایندگان کنفرانس‌های شهری و کشوری و یا معادل آنها به تناسب تعداد اعضای تشکیلات هر یک از آنها تشکیل میشود. کنفرانس فوق العاده سازمان

www.iran-archive.com

خارج کشور بنا به تصمیم کمیته مرکزی سازمان و یا به تقاضای یک سوم اعضا سازمان خارج کشور و یا بدرخواست کمیته خارج کشور سازمان تشکیل می گردد. کنفرانس فوق العاده با حضور نماینده کمیته مرکزی و شرکت بیش از نصف نمایندگان اعضای سازمان خارج کشور رسمیت می یابد. اعضا و مشاورین کمیته خارج کشور حق شرکت در کنفرانس را دارند.

تبصره - چنانچه کمیته خارج کشور کنفرانس عادی و یا فوق العاده را ظرف مدت ۴ ماه برگزار نکند، موضوع جهت رسیدگی به کمیته مرکزی ارجاع می شود. در صورت عدم حصول نتیجه موضوع به کمیسیون نظارت مرکزی جهت رسیدگی احاله می شود.

ماده ۶۷ - وظائف کنفرانس خارج کشور همانند بندهای الف، ب، ج ماده ۶۳ در سطح تشکیلات خارج کشور می باشد. مسئول و معاون کمیته خارج کشور توسط کمیته خارج کشور انتخاب میشود.

تبصره - کمیته مرکزی باید یکی از اعضای خود را به عنوان ناظر کمیته خارج کشور با حق رای مشورتی به منظور هماهنگ ساختن فعالیت کمیته خارج کشور با رهبری سازمان برگزیند.

ماده ۶۸ - کمیته خارج کشور بالاترین ارگان در فاصله میان دو کنفرانس خارج کشور است. کمیته خارج کشور فعالیت خود را به کمیته مرکزی تشکیلات تحت مسئولیت خود و کنفرانس خارج کشور گزارش می نماید. این کمیته مستقیماً تحت هدایت بخش خارج کشور شعبه مرکزی تشکیلات فعالیت می کند.

ماده ۶۹ - کمیته خارج کشور از میان اعضای خود هیات اجرائیه را انتخاب می کند. هیات اجرائیه هر دو ماه یکبار به اجلاس کمیته گزارش میدهد.

ماده ۷۰ - کمیته خارج کشور دارای حقوق و وظایف کمیته ای کشوری در سطح خارج کشور است. حقوق و وظایف سیاسی و تبلیغی، روابط با احزاب و سازمانهای سیاسی و دمکراتیک خارجی و یا داخلی کمیته خارج کشور و کمیته های کشوری و یا سایر واحدهایی که دارای امکانات مناسب هستند توسط هیات سیاسی کمیته مرکزی مشخص می شود.

فصل هشتم

کنگره و کمیته مرکزی

ماده ۷۱ - عالیترین ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) کنگره است که از نمایندگان منتخب اعضای سازمان تشکیل می شود.

مصوبات و قرارهای کنگره برای تمامی اعضا و ارگانهای سازمانی لازم الاجراست. هیچ عضو یا ارگانی حق ندارد این مصوبات و قرارها را لغو و یا آنرا تغییر دهد.

ماده ۷۲ - الف - کنگره های سازمان هر چهار سال یکبار تشکیل می شود.

ب - کنگره فوق العاده سازمان بدرخواست کمیته مرکزی و یا به تقاضای یک سوم کل اعضای سازمان تشکیل میشود. کنگره فوق العاده با حضور نمایندگان بیش از نصف اعضا سازمان رسمیت می یابد. حقوق و اختیارات کنگره فوق العاده و نوبتی یکسان است.

ماده ۷۳ - تشکیل کنگره عادی بیش از ۶ ماه پس از پایان مهلت مقرر در اساسنامه نمیتواند به تعویق افتد.

ماده ۷۴ - مهلت تشکیل کنگره فوق العاده حداکثر تا شش ماه پس از دریافت درخواست یک سوم اعضا

www.iran-archive.com

سازمان برای تشکیل آن است

تبصره - زمان مشخص در مملت تعیین شده و محل تشکیل کنگره عادی و یا فوق العاده توسط کمیته مرکزی تعیین می شود.

ماده ۷۵ - چنانچه کمیته مرکزی همانگونه که در مواد ۷۲، ۷۳، ۷۴ معین شده کنگره عادی و یا فوق العاده را برگزار نکند، نمایندگان یک سوم اعضا سازمان حق دارند ارگانی با اختیارات کمیته مرکزی سازمان جهت برگزاری کنگره عادی و یا فوق العاده تشکیل دهند. تشکیل این کنگره با حضور نمایندگان بیش از نصف اعضاسازمان رسمیت می یابد.

ماده ۷۶ - تعداد کل نمایندگان کنگره و چگونگی انتخاب نمایندگان واحدهای تشکیلات داخل کشور و تعیین درصد نمایندگان از واحدهای مختلف تشکیلات داخل و خارج توسط کمیته مرکزی تعیین می گردد.

تبصره ۱ - اعضا و مشاورین کمیته مرکزی و اعضای کمیسیون نظارت مرکزی حق شرکت در کنگره با حقوق کامل نمایندگان را دارا هستند.

تبصره ۲ - تعداد نمایندگان (و یا آراء قطعی آنان) از تشکیلات داخل کشور به ازاء هر صد نفر عضو در داخل نباید کمتر از دو برابر این نسبت در تشکیلات خارج کشور باشد.

تبصره ۳ - بطور کلی تعداد کل نمایندگان اعضا و یا آراء آنان نباید از دو برابر تعداد آراء اعضای کمیته مرکزی و مشاورین حاضر در کنگره کمتر باشد.

ماده ۷۷ - وظائف کنگره عبارت است از:

الف - بحث و بررسی گزارش مالی، گزارش دیگر اسناد تدوینی کمیته مرکزی و گزارش کمیسیون نظارت مرکزی.

پیش نویس اسناد مذکور حداقل سه ماه قبل از برگزاری کنگره باید در اختیار کلیه اعضای سازمان جهت بحث و آمادگی قرار گیرد.

ب - تصویب برنامه و اساسنامه و یا انجام اصلاحات ضرور در آنها، تعیین و تدوین خط و مش سیاسی سازمان و تصویب یا رد اسناد و قطع نامه های پیشنهادی.

ج - انتخاب اعضا و مشاورین کمیته مرکزی و انتخاب اعضای کمسیون نظارت مرکزی.

ماده ۷۸ - تعداد اعضا کمیته مرکزی و مشاورین آن و تعداد اعضا کمیسیون نظارت توسط کنگره تعیین می شود. آئین نامه انتخابات، معیارها و ضابطه ها، تعیین سوابق مبارزاتی برای عضویت در کمیته مرکزی اعم از عضو یا مشاور، حد نصاب و چگونگی اتمام انتخابات ک.م و مشاورین و کمیسیون نظارت مرکزی توسط کنگره تعیین می شود.

تبصره - کلیه انتخابات در کنگره بصورت مخفی انجام میگیرد.

ماده ۷۹ - تصمیم گیری در مورد تغییر و یا تعیین نام جدید سازمان و وحدت تشکیلاتی با حزب و یا سازمان دیگری بر عهده کنگره سازمان است.

کمیته مرکزی

ماده ۸۰ - کمیته مرکزی عالیترین ارگان در فاصله دو کنگره سازمان است و در مقابل کنگره سازمان مسئول و پاسخگو ست.

ماده ۸۱ - کمیته مرکزی رهبری سیاسی و تشکیلاتی سازمان در چهارچوب برنامه، اساسنامه و سایر

www.iran-archive.com

مصوبات و قرارهای کنگره را برعهده دارد. کمیته مرکزی سازمان را در مناسبات با احزاب، سازمانها و دیگر نهادها نمایندگی می‌کند.

ماده ۸۲ - انتخاب هیئت تحریریه و سردبیر ارگانهای تبلیغی و ترویجی مرکزی برعهده کمیته مرکزی سازمان است.

ماده ۸۳ - هرگاه بدلایل مختلف یک یا چند نفر در کمیتهٔ مرکزی خالی بماند کمیته مرکزی میتواند با دو سوم آرا از بین مشاورین منتخب کنگره عده خود را تکمیل کند. کمیسیون نظارت مرکزی میتواند برای تکمیل عده خود از بین کسانی که در کنگره آرا بیشتری داشته‌اند عمل کند.

ماده ۸۴ - کمیته مرکزی در چهارچوب رهبری جمعی باید نقش و مسئولیت فردی اعضای خود در طرح، تدوین و پیشبرد مسایل ایدئولوژیکی، سیاسی و هدایت فعالیت سیاسی سازمان را با رعایت تمهیدات متناسب با شرایط فعالیت سازمان برای اعضا روشن سازد.

ماده ۸۵ - کمیته مرکزی سازمان مسئول امور مالی سازمان است و گزارش مالی هیات سیاسی را در اجلاس‌های خود مورد بررسی قرار می‌دهد. کمیته مرکزی موظف است در فاصله میان دو کنگره هر سال گزارش وضعیت مالی سازمان را به تشکیلات ارائه نماید.

ماده ۸۶ - پلنوم کمیته مرکزی با شرکت اعضا و مشاورین هر سال یکبار تشکیل می‌شود. مشاورین دارای حق رای مشورتی می‌باشند. دعوت تمامی اعضا و مشاورین به پلنوم الزامی است. پلنوم فوق‌العاده ک - م بدرخواست هیات سیاسی و یا یکسوم اعضا ک - م تشکیل می‌شود. پلنوم نوبتی و فوق‌العاده ک - م با حضور حداقل دوسوم اعضای اصلی رسمیت می‌یابد.

ماده ۸۷ - تمامی مسایل مهم و عمومی سازمان قبل از تصمیم‌گیری در پلنوم کمیته مرکزی باید به بحث درون سازمانی گذاشته شود تا نظر و تمایل تشکیلات در هر زمینه مشخص گردد.

ماده ۸۸ - کمیته مرکزی سازمان اعضا شعبه اطلاعات کمیته مرکزی را انتخاب می‌کند. آئین نامه، حدود اختیارات و نحوه فعالیت این شعبه باید به تصویب کمیته مرکزی سازمان برسد.

تبصره - شعبه اطلاعات کمیته مرکزی تحت مسئولیت هیات سیاسی انجام وظیفه مینماید.

ماده ۸۹ - کمیته مرکزی از بین اعضای خود هیات سیاسی را انتخاب می‌کند. تعداد اعضای هیات سیاسی توسط کمیته مرکزی تعیین می‌شود.

ماده ۹۰ - هیات سیاسی در فاصله بین دو پلنوم ک - م، فعالیت سازمان را در چارچوب مصوبات و قرارهای ک - م رهبری می‌کند. تشکیل شعب مرکزی و تعیین مسئولین آنها از بین اعضا و مشاورین ک - م و تعیین اعضای هیات تحریریه ارگان های مرکزی به اعضای شعبه تشکیلات و شعبه تبلیغ و ترویج و تعیین دفتر نمایندگی یا نمایندگان ک - م، چگونگی و میزان فعالیت سیاسی و تبلیغی کمیته خارج از کشور سازمان برعهده هیات سیاسی می‌باشد.

ماده ۹۱ - کمیته مرکزی از میان اعضای خود دبیران کمیته مرکزی را جهت اداره امور جاری، انتخاب کادرها و سازماندهی و هماهنگی عملی و اجرائی تصمیمات و قرارهای کمیته مرکزی و هیات سیاسی برمی‌گزینند.

ماده ۹۲ - کمیته مرکزی از بین اعضای خود دبیر اول کمیته مرکزی را انتخاب می‌کند.

تبصره - بیش از ۴ سال متوالی مقام دبیر اولی نمی‌تواند برعهده یک فرد باشد

www.iran-archive.com

ماده ۹۳ - کمیته مرکزی باید طرحی را برای محدود کردن دوره فعالیت اعضا هیات سیاسی و دبیران کمیته مرکزی تهیه و باجراگذارد این طرح باید براساس تامین ادامه کاری و حفظ تجارب فعالیت هیات سیاسی و دبیران استوار باشد.

ماده ۹۴ - هر عضو کمیته مرکزی حق ندارد بیش از ۵ سال متداوم در خارج از کشور بسر برد. کمیته مرکزی سازمان موظف است طرح مشخصی را در این زمینه تنظیم و باجراگذارد.

ماده ۹۵ - کمیته مرکزی سازمان در فاصله بین دو کنگره در صورت لزوم کنفرانس (سراسری کشوری) یا پلنوم وسیع با حق رای قطعی پیرامون مسایل مبرم سازمان تشکیل می دهد. نحوه تشکیل کنفرانس سراسری یا پلنوم وسیع توسط کمیته مرکزی تعیین می گردد.

ماده ۹۶ - کمیته مرکزی باید حداقل سه ماه قبل از تشکیل کنگره و کنفرانس سراسری یا پلنوم وسیع و ارگانهای دیگر سازمانی حداقل دو ماه قبل از برگزاری کنفرانس ها، پیش نویس اسناد مورد بررسی را در اختیار کلیه واحدهای سازمانی قرار دهند. کنگره و کنفرانس ها با ارائه اسناد مزبور توسط کمیته های مربوطه تشکیل خواهد شد.

ماده ۹۷ - تمامی تصمیمات کمیته مرکزی و دیگر ارگانهای سازمانی بجز در مواردی که در این اساسنامه مشخص شده است با اکثریت مطلق آرا: (۵۰٪+۱) اتخاذ میگردد.

فصل نهم

سازماندهی مباحث درون سازمانی

ماده ۹۸ - در اجرای ماده ۱۰ و بندهای ج، د، ل، ی ماده ۳۴ این اساسنامه و بمنظور تحقق دموکراسی درون سازمانی، کمیته مرکزی سازمان موظف است مباحث درون سازمانی را حول مسایل ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی با انتشار علنی "بولتن مباحثات" سازماندهی کند.

ضوابط و آئین نامه انتشار بولتن مباحث و نیز موضوعات مورد بحث سازمان با توجه به تمایل و نیاز اعضا که از طریق در خواستهای آنان بازتاب می یابد توسط هیات سیاسی کمیته مرکزی مشخص می شود. بولتن مباحثات تحت نظارت هیات سیاسی باید منظما انتشار یابد. همه اعضا سازمان حق دارند نظرات و مقالات خود را جهت درج در بولتن ارائه دهند. بولتن موظف است نظرات اقلیت های فکری درون سازمان را بمنظور شکوفائی بحث ها درج نماید. اختلاف نظر میان مقالات ارائه شده با مواضع رسمی سازمان نباید مانع از درج مقالات گردد.

فصل دهم

کمیسیون نظارت مرکزی

ماده ۹۹ - کمیسیون نظارت مرکزی در برابر کنگره سازمان مسئول است. در فاصله دو کنگره کمیسیون نظارت مرکزی هر سال یکبار گزارش فعالیت خود را به تشکیلات ارائه میدهد.

ماده ۱۰۰ - اعضا کمیسیون نظارت مرکزی یا نمایندگان آن حق دارند در پلنوم های، کمیته مرکزی با نظر مشورتی شرکت کنند.

www.iran-archive.com

ماده ۱۰۱ ـ وظائف کمیسیون نظارت مرکزی عبارتست از:

الف ـ نظارت بر اجرای امور طبق ضوابط و مقررات، نظارت بر نحوه برخورد و رسیدگی به نامه‌ها و تقاضاها و شکایات اعضا در ارگانهای مرکزی سازمان و نظارت بر رعایت انضباط سازمانی توسط اعضا کمیته مرکزی

ب ـ نظارت بر اجرای برنامه و اساسنامه، مصوبات و دستورات کمیته مرکزی توسط اعضا و ارگانهای سازمان، رسیدگی به شکایات اعضا تنبیه، تعلیق و یا اخراج شده و ارگانهای منحل شده

تبصره ـ کمیسیون نظارت مرکزی برای رسیدگی به کلیه شکایات دریافت شده "شورای داوری" متشکل از تعدادی از اعضای خود تشکیل می‌دهد. تصمیمات این شورا با تصویب کمیسیون نظارت مرکزی و با توافق دبیران ک ـ م و بوسیله آنان به اجرا گذاشته می‌شود. در صورت عدم توافق، مسئله به جلسه مشترک ارجاع می‌شود و در صورت عدم نتیجه مسئله به کنگره سازمان احاله می‌شود.

ج ـ نظارت بر چگونگی و صحت انتخابات در کنفرانس‌های سازمانی

د ـ نظارت بر چگونگی فعالیت مالی و معرف وجوه درآمدها توسط ک ـ م و سازمان

ماده ۱۰۲ ـ کنفرانس‌های واحدهای سازمانی میتوانند کمیسیون نظارت واحد خود را انتخاب کنند. این کمیسیون ها گزارش فعالیت خود را به کمیسیون نظارت مرکزی نیز ارائه میدهند. این کمیسیون ها بهمان نحوی که کمیسیون نظارت مرکزی عمل می‌کند فعالیت می‌کنند.

فصل یازدهم

امور مالی سازمان

ماده ۱۰۳ ـ وجوه مالی سازمان از محل حق عضویت اعضا کمک های مالی اعضا و هواداران و توده های مردم، فروش نشریات سازمانی، درآمدهای حاصل از اجرای برنامه های هنری و نظایر آن و فعالیت های مالی و انتفاعی تحت نظارت شعبه مالی ک ـ م باید مقررات مربوطه میزان حق عضویت و هزینه های مالی سازمان را تعیه نماید تا پس از تصویب ک ـ م باجرا گذارده شود.

تبصره ـ ۹۰٪ درآمدهای کمیته های خارج کشور به صندوق مرکزی واریز می‌شود. لااقل دو سوم این درآمدها باید بمصرف مبارزه در داخل کشور برسد.

فصل دوازدهم

آئین نامه‌ها و تغییرات و اصلاحات

ماده ۱۰۵ ـ ک ـ م سازمان در چارچوب اساسنامه سازمان، آئین نامه‌های لازم را جهت تعیین شیوه اداره و نحوه انجام وظائف ارگانهای مختلف سازمان تعیه و تدوین می‌نماید. هر نوع آئین نامه‌ای که مغایر با اساسنامه باشد فاقد اعتبار است.

ماده ۱۰۶ ـ تغییرات در اساسنامه یا هرگونه اصلاح مواد آن بر عهده کنگره سازمان است. در فاصله دو کنگره اصلاحات و تغییرات ضرور در جریان عمل و پیاده کردن اساسنامه و در جریان بحث های درون سازمانی شناخته و مشخص می‌شود. ک ـ م سازمان موظف است اصلاحات ضرور را مدون و به کنگره جهت بررسی و تصویب ارائه نماید.

عضو کمیسیون اساسنامه عبدالله دیماه ۶۷

www.iran-archive.com

تئوری لنینی امپریالیسم و تحولات جهان

مباحث برنامه‌ای سازمان و جنبش کمونیستی ایران، چون جویباری پرپیچ و خم، از هر در زور و روزنی بحرانی تازه می‌یابد. دیربازی است که در پس گذر از دردهای "کودکانه" بستری تازه یافته است. بستری که هویت ما موجش بود و درک دیگر از جهان اوجش، تاثیرات این اوج و این موج هنوز خود را کامل عیان نساخته است. اما آنچه که مسلم است مباحث جنبش کمونیستی حول مسایل جدیدی متمرکز می‌پردازند. مسایلی که مهرونشان خود را در برنامه هر سازمان کمونیستی برجای خواهد گذاشت. بحث امپریالیسم، تئوری لنینی امپریالیسم و تحولاتی که در پرتو انقلاب علمی، فنی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری می‌گذرد، می‌رود که به یکی از مباحث اساسی جنبش مبدل گردد. مباحثاتی که اینجا و آنجا صورت می‌گیرد، اجلاس‌ها، توضیحاتی که اینجا و آنجا داده می‌شود، ترجمه مقالاتی که در این رابطه نگاشته شده‌اند و چهره‌ای که امروزه از سوسیالیسم و امپریالیسم تصویر می‌گردد، همگی موید این امر است. این نوشته کوششی است برای نشان دادن تحولات جهان امپریالیستی و ارتباط آن با انقلاب علمی، فنی. لازم به توضیح است که این مقاله به هیچوجه بررسی پتانسیل نهفته در انقلاب علمی، فنی برای حل معضلات اجتماعی، عقب ماندگی و حل مشکلات بشری را پیش‌رو خود ندارد، بلکه هدف توضیح بکارگیری دستاوردهای این انقلاب در کشورهای امپریالیستی و تاثیرات بجای گذاشته آن است.

روشن است که این مسائل می‌تواند جدا از تئوری لنینی امپریالیسم و تکاملی که گذشت زمان در برخی عرصه‌ها برجای گذاشته، صورت گیرد. از همین روی بخشی از مقاله به تئوری لنینی امپریالیسم و مشخصات اساسی (اقتصادی) اختصاص داده شده است. البته بهتر می‌بود که در کنار مقولاتی چون تمرکز و تجمع تولید، صدور سرمایه و سرمایه الیگارشی مالی به دو مقوله دیگر یعنی تقسیم اقتصادی جهان توسط انحصارات بین المللی و تلاش قدرتهای بزرگ امپریالیستی برای کسب هژمونی جهان نیز پرداخته می‌شد که به دلیل محدودیت‌های بولتنی از این دو مقوله صرف نظر گردید تا بتوان به مسائل دیگر بیشتر پرداخت. اگر ضرورتی باشد در آینده می‌توان این دو مبحث را جداگانه مورد بررسی قرار داد.

امپریالیسم و انقلاب علمی، فنی

در سال‌های گذشته امپریالیسم توانست که خود را، پس از پشت سرگذاری بحران عمیق دهه ۷۰ و شکست‌های پیاپی در عرصه بین المللی، با اوضاع دگرگون شده جهان تطبیق دهد. در این رابطه نقش اساسی را تحولات جهانی در عرصه علوم ایفا نموده که انقلاب علمی، فنی و گذار آن به یک فاز بالاتر مرکز ثقل آنرا تشکیل می‌دهد.

تحقیقات و علوم اگرچه کماکان جزیی از این ساخت جامعه محسوب می‌گردند، ولی اهمیتی به‌مراتب فراتر از گذشته کسب نموده‌اند، چراکه اگر در گذشته تحقیقات پایه‌ای بطور محدود و غیرمستقیم در ارتباط با پروسه تولید و بازتولید اجتماعی قرار می‌گرفت، امروزه هرچه بیشتر و مستقیم‌تر در خدمت تولید به‌کار گرفته شده و از طریق کاربست تکنولوژی مدرن به شکوفایی تولید و

www.iran-archive.com

بالارفتن بی‌سابقه بازدهی کار مادیت می‌بخشد. بهره‌گیری بیشتر از علوم جهت بکارگیری مستقیم آن در تولید سرمایه‌گذاری‌های هنگفت در زمینه تحقیقات پایه و عرصه‌های دیگر را به همراه دارد. ارقامی که به این کار اختصاص می‌یابد بالغ بر ده‌ها و صدها میلیارد دلار است که به دلیل عدم جوابگویی بازارهای داخلی، تحقق آن منجر به جهانی‌تر شدن آن می‌گردد. از طرف دیگر انحصارات می‌کوشند تا پروسه رشد علوم و تحقیقات اساسی را در تسلط کامل خود درآورده و انحصاری کنند. چرا که اگر در گذشته انحصارات از طریق تمرکز و تجمع تولید تسلط بر منابع موادخام اساسی، بانکها و قدرت استعماری و سرانجام نرخ انحصاری نموده و برجهان حکم‌روایی می‌کردند. امروزه انحصار بر تحقیقات و ظرفیت‌های علمی نیز اهمیت فراوانی کسب نموده است. در سال ۱۹۷۰ در آلمان فدرال یازده انحصار، پر قدرت ۲۴ درصد مجموع تحقیقات علمی را در اختیار خود داشتند که در سال ۱۹۸۴ به ۵۴ درصد افزایش یافت. (۱) به دلیل افزایش مداوم حجم سرمایه‌گذاری تحقیقاتی، علمی و به موازات انحصاری شدن ظرفیت‌های علمی خود این ظرفیتها از رشد چشمگیری برخوردار می‌گردند و در خدمت تولید قرار می‌گیرند. طبق آمار رسمی دولتی، در آلمان فدرال (حجم) سرمایه‌گذاری‌های تحقیقی، علمی در فواصل سالهای ۸۵-۸۰ قریب ۹۰ درصد افزایش داشته و در انتهای این دوره بالغ بر ۵۰ میلیارد مارک برآورد شده است. انحصارات پر قدرت تحقیقات علمی با هزینه‌های بالا را به تنهایی و یا به شکل مختلط به اجرا می‌گذارند که این پدیده گرایش بین‌المللی شدن تحقیقات را تقویت می‌کند.

افزایش حجم تحقیقات پایه‌ای با حمایت و مشارکت دولت و از طریق بکارگیری دانشمندان، ایجاد مراکز بزرگ تحقیقاتی، به خدمت‌گیری دانشگاه‌ها و مدارس عالی و ایجاد واحدهای ویژه در جنب آنان، با هزینه و برای انحصارات صورت می‌گیرد و بدین ترتیب صنایع، علوم، دولت و انحصارات را درهم می‌آمیزد. از این پدیده بعنوان مجتمع‌های صنعتی، علمی، انحصاری دولتی نامبرده می‌شود. تکامل کیفی میکرو الکترونیک و بکارگیری هرچه وسیع‌تر آن در عرصه‌های مختلف صنایع و بعنوان پایه تکنولوژی اطلاعات و ارتباط جمعی، یکی از محورهای اساسی تلاش‌های این مجتمع‌ها، جهت بکارگیری بیشتر دستاوردهای علمی در تولید می‌باشد.

هم اینک بر اثر روندهای فوق، تحولاتی جدی در اقتصاد در جامعه پدید آمده است. نقش کامپیوتر در مدیریت و تولید مداوما افزایش می‌یابد و سیستم‌های کامپیوتری، دستگاه‌های مدرن اداری نظیر ماشین‌های تحریر باحافظه، ویدئو، سیستم کابل و سیستم‌های کنفرانس، تلگراف اداری و کپی از راه دور و نحوه امر بررسی اطلاعات و موضوعات را در یک سیستم هماهنگ، متمرکز و مدرن امکان پذیر ساخته و تحول کیفی را پدید آورده است. تکنیک وسایل خانگی دگرگون شده و ضمن بالارفتن مداوم کیفیت دستگاه‌های گذشته (رادیو، تلویزیون و فیره) مداوما دستگاه‌های جدیدتری وارد محدوده وسایل خانگی می‌گردد از ویدئو گرفته تا دوربین و میکروولو تا کامپیوتر خانگی و فیره.

پیش‌بینی‌های علمی بیانگر آن است که تحولات ریشه‌ای خصوصا در میکرو الکترونیک، تغییرات ریشه‌ای در بیوتکنولوژی را موجب می‌گردد. تاجایی که تا پایان قرن بیستم یک سوم تولیدات موادغذایی دنیا برپایه محصولات گیاهی، باکمک بیوتکنولوژی و خصوصا تکنولوژی ژن صورت خواهدگرفت. یکی از عرصه‌های مهم دیگری که سرمایه‌های هنگفت و تلاش انحصارات را به خود اختصاص داده است، دستیابی به تکنیک نوین در عرصه مواد و وسایل کار است.

آهنگ رشد در تمامی عرصه‌ها فوق‌العاده بالاست و نه تنها موفقیت‌های تازه‌تری کسب می‌کند، بلکه

---

(۱) گزارش انستیتوی سیاست و اقتصاد جهانی آلمان دموکراتیک ۱۹۸۵

www.iran-archive.com

تاثیرات عمیق تری بر زندگی اجتماعی نیز برجای می گذارد. سرعت این آهنگ رشد، انحصارات را در مقابل دو گرایش متضاد قرار داده است از یک طرف جاری کردن روزافزون تکنولوژی مدرن به کاهش ارزش سرمایه های ثابت شتاب می بخشد. از این روی انحصارات با پیش‌گرفتن سیاست "انتظار" از عرضه تکنولوژی مدرن تر، تا زمانی که تکنولوژی قبلی قدرت رقابت در بازار دارد، خودداری می‌ورزند که موارد متعددی از این دست در مطبوعات بورژوایی افشاگردیده است. ازطرف دیگر رقابت بدان منجر می گرددکه انحصارات دیگر باارایه تکنولوژی مدرن تر به یک باره رقیب راتامدتی به حاشیه براندکه این منجر به عرضه سریع تر تکنولوژی مدرن تر توسط انحصارات می گردد.

در مجموع در دوران اخیر جهان امپریالیستی شاهد جهش و رشد بنوبه خود بی سابقه نیروهای مولده بود و امپریالیسم توانست با بکارگیری دستاوردهای انقلاب علمی، فنی تعرض وسیعی، علیه طبقه کارگر و زحمتکشان راسازمان دهد. در سطح جهانی تهاجم به نیروهای انقلاب شدت یافته و امپریالیسم موفق گردید در برخی از مواضع ازدست رفته توازن قوا بین نیروهای انقلاب و ضدانقلاب برقرار نماید که سیاست های آشتی ملی در این یاآن کشور بارزترین نمونه های آن است.

ازطرف دیگر این رشد منجر به تاخیر افتادن بحران های دوره‌ای در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری گردیده است. در آلمان فدرال که مدت زمان رونق اقتصادی تا مرحله رکود (بحران) بطور متوسط ۴ الی ۵ سال برآورد می‌شود - این برآورد برآمار و ارقام منتشره و سیر اقتصاد در گذشته مبتنی است، رجوع شود به جدول تغییرااقتصاد جامعه از ۲٪ رکاربااقتصاد جامعه از ۲٪ رکاربست دستااقتصاد جامعه از ۲٪ رکاربست دستااقتصاد جامعه از ۲٪ رکاربست دستاواقتصاد جامعه از ۲٪ رکاربست دستاواقتصاد جامعه از ۲٪ رکاربست دستاوردهکاربست دستاوردهای انقلاب علمی، فنی اکاربست دستاوردهای انقلاب علمی، فنی آکاربست دستاوردهای انقلاب علمی، فنی آهکاربست دستاوردهای انقلاب علمی، فنی آهنگ کاربست دستاوردهای انقلاب علمی، فنی آهنگ آهنگ سریعی پیش می رود. در طول سالهای ۱۹۸۲-۱۹۷۰ در ایالات متحده امریکا ۶۶ درصد تجهیزات، در ژاپن و کانادا ۸۲ درصد و در کشورهای جامعه مشترک اروپا ۷۰ تا ۷۵ درصد نوسازی گردید.

فاز نوینی از شکوفایی نیروهای مولده و توانمندیهای آن در امپریالیسم

تمامی رویدادهاو واقعیات حکایت از رشد جهش‌وار نیروهای مولده و پیدایی فاز جدیدی در رشد آن دارد. اولین نوع نیروهای مولده در دوران ماقبل سرمایه‌داری وجود داشت که در آن پیش‌شرط‌های اساس‌کار و تولید، خود محصول کار نبوده، بلکه در طبیعت یافت می‌شد. این نوع از نیروهای مولده در ارتباط با کشاورزی، زراعت و دامپروری بوده و زمین (طبیعت) تنها وسیله اساسی تولید بشمار می‌رفت.

پیدایی و تکامل سرمایه‌داری در قرن هیجدهم و نوزدهم و فرارویی مانوفاکتور به صنایع ماشینی دومین نوع نیروهای مولده را پدید آورد. زمین اهمیت قطعی خود را به‌عنوان تنها وسیله اساسی تولید از دست داد، اینک تولید از طریق وسایلی صورت می‌گرفت که خود محصول کار انسانها بود. با استفاده از طبیعت - گرایش درونی آن تقسیم بیشتر کار در پروسه تولید و خردکردن آن به کار ساده که در فاصله کوتاهتری صورت می‌گیرد را ایجاب می‌نمود. مهم‌ترین مشخصه این نوع نیروی مولده به‌کارگیری ماشین آلات ساخته انسانها در ارتباط مستقیم با کار انسانی بوده است. در سومین نوع نیروهای مولده تولید نعم مادی با کمک دستگاه‌های پیشرفته و بدون تاثیر مستقیم انسان صورت می‌گیرد. در اینجا

www.iran-archive.com

انسان پروسه تولید را فقط تحت مراقبت قرار می‌دهد. این نوع نیروهای مولد از فازهای متعددی گذشت که اولین فاز شکوفایی آن تابحران جهانگیر سالهای ۱۹۳۲-۱۹۲۹ ادامه داشت و نقش مهمی در رشد انحصارات دولتی سرمایه‌داری ایفا نمود و ''دهه طلایی بیست'' نتیجه آن بوده است. سالهای سی پس از بحران ۳۲-۱۹۲۸ شاهد دومین فاز آن بوده که عمدتا در خدمت مقاصد جنگی امپریالیستی قرار گرفت. در دوران کنونی ما شاهد فاز جدیدی از رشد این نوع نیروی مولده می‌باشیم. بکارگیری تکنولوژی فوق مدرن، میکروالکترونیک، تکنولوژی پیچیده در عرصه ارتباطات و اطلاعات بیوتکنولوژی و سایر تکنیک‌های مهم و اساسی خصلت نمای این شکوفایی است. البته بحث ما در اینجا بررسی فازهای رشد نیست و مختصر فوق بدلیل ضرورتش در بحث‌های بعدی مطرح گردید. آنچه برای ما اهمیت دارد بررسی تضادهای درونی شکوفایی این نوع از نیروهای مولده در شرایط سرمایه‌داری است، چراکه هرکدام از انواع نیروهای مولده طبق قانونمندیهای معینی رشد و تاثیرات مشخص و معینی بر زندگی اقتصادی، اجتماعی جامعه و ارتباط آن با طبیعت برجای می‌گذارند.

ما از همین زاویه فاز جدید شکوفایی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. مارکس در تعریف کار ساده، کار مرکب و تبدیل یکی به دیگری خاطرنشان می‌ساخت که، کار عبارت از صرف نیروی ساده‌ای است که بطور متوسط هر شخص معمولی بدون تکامل خاصی در ارگانیسم طبیعی خود دارا است. راست است که کار ساده متوسط خود نیز برحسب کشورها و دوره‌های تمدن تغییر می‌کند ولی همواره در یک اجتماع معین مشخص است. کار مرکب فقط مانند قوه کار ساده یا اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم مضروب آن است، به نحوی که مقدار کار کمتری از کار مرکب مقدار بیشتری از کار ساده است. تجربه نشان می‌دهد که این نقل و تحویل دائما انجام می‌شود. کالایی می‌تواند محصول مرکب‌ترین کارها باشد. ارزش او را با محصول کار ساده یکسان می‌گیرد و در نتیجه فقط نماینده مقدار معینی از کار ساده است. (۱)

پس بنابر تعریف مارکس هرچه میزان کار مرکب نهفته در کالا در یک پروسه تولید و یا یک انحصار در دوران پیدایی انحصارات در مقایسه با رقیبان مشابه بیشتر باشد به همان نسبت کالای تولید شده ارزش بیشتری خواهد داشت. بدین ترتیب به میزان افزایش تکنولوژی مدرن بکار برده شده در تولید و قدرت رقابت بیشتر در بازار، میزان ارزش اضافی تولید شده فزونی می‌گیرد. روشن است که از این اضافه ارزش بطور خودبخودی چیزی به جیب کارگر سرازیر نمی‌شود. پس بالارفتن تکنولوژی و بازدهی کار منجر به تولید ارزش اضافی نسبی می‌گردد. از دهه ۷۰ به این سوی با شروع فاز جدیدی از شکوفایی نیروهای مولده که با استفاده از دستاوردهای علوم در عرصه تولید، آغاز شد، مرحله جدیدی از تولید ارزش اضافی نسبی پدیدار گردید که به جیب انحصارات سرازیر می‌گردد.

اگر این مطلب را در رابطه پرولتاریا و بورژوازی و یا بهتر در رابطه کار و سرمایه در نظر بگیریم، بدان معنی خواهد بود که کاربست دستاوردهای انقلاب علمی، فنی در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری با تشدید استثمار کار مزدوری همراه است. این موضوع مهم‌ترین تحول در رابطه کار و سرمایه در دوران اخیر است.

سرمایه‌داری هرگز قادر به تامین اشتغال کامل در جامعه نبوده و نیست، بیکاری همواره یکی از دردهای مزمن سرمایه‌داری بوده که از ماهیت این نظام ناشی می‌شود. در دوره‌های اخیر، شکوفایی رشد نیروهای مولده که جایگزینی سیستم‌های پیشرفته و اتوماتیک در پروسه تولید، خصلت نمای آن

۱- کارل مارکس سرمایه جلد اول ص ۸۴

www.iran-archive.com

است، موج جدیدی از بیکاری را باعث شده که در نوع خود بی سابقه است. جدول زیر میزان رشد بیکاری از دهه ۷۰ به بعد را به خوبی نشان می دهد.

تعداد بیکاران به ۱۰۰۰ نفر

سال / کشور	آمریکا	ژاپن	کانادا	فرانسه	انگلیس	ایتالیا
۱۹۷۰	۴۰۸۸	۵۹۰	۱۴۹	۲۶۲	۶۱۸	۸۸۸
۱۹۷۴	۵۰۷۲	۷۴۰	۵۸۴	۴۹۸	۶۱۵	۹۹۷
۱۹۸۰	۷۶۴۷	۱۱۴۰	۸۸۹	۱۴۵۱	۱۵۶۱	۱۶۹۸
۱۹۸۴	۱۰۷۱۷	۱۵۶۱	۱۲۵۸	۲۰۴۱	۲۹۷۰	۲۲۶۷
۱۹۸۵	۸۴۱۲	۱۵۶۴	۱۴۰۴	۲۴۹۶	۳۲۷۱	۲۴۷۱

(۲)

ارقام فوق عمق فاجعه را به خوبی نشان می دهد. در عرض ۱۵ سال بیکاری در آمریکا، بیش از دو بار، ژاپن حدود ۳ بار ایتالیا بیش از ۲٫۵ بار، فرانسه ۹ بار و بالاخره در آلمان فدرال بیش از ۱۵ بار افزایش یافته است. لازم به تذکر است که منابع دیگر نیز با اختلافاتی جزیی عین همین نتیجه را نشان می دهد. البته آمار فوق میزان واقعی بیکاری در جوامع سرمایه داری را نشان نمی دهد. تعداد کسانی که بطور نیمه وقت کار می کنند یا بیکاری خود را به ثبت نرسانده اند، یا افرادی که به علت بیکاری در حال تغییر تخصص های حرفه ای خود و یا ادامه آن در مراحل بالاتر هستند در این آمار منظور نشده است. تشدید بیکاری در جوامع پیشرفته سرمایه داری معنایی جز افزایش فقر ندارد. در سال ۱۹۸۴ در پرقدرت ترین کشور امپریالیستی یعنی آمریکا بیش از ۳۵ میلیون نفر - یعنی حدود جمعیت ایران در دهه گذشته - در فقر زندگی می کردند و در انگلیس ۱۵ میلیون نفر زیر فقر.(۳)

البته فقر فقط بخشی از نتایج بیکاری است. بیماری های روانی، افزایش جرایم جنایی، خودکشی و مواد مخدر، عدم اعتماد به خود و جامعه، انفراد و ده ها مورد دیگر که هر روزه در روزنامه ها و مجلات بورژوایی به چشم می خورد و هم اینک موضوع داغ ترین مباحثات است. بنابراین به جرات می توان گفت که انقلاب علمی، فنی در شرایط امپریالیسم به غارت اشتغال مشغول است و دردهای اجتماعی را شدت می بخشد.

البته مشکلات ناشی از جاری کردن انقلاب علمی، فنی در جوامع امپریالیستی تنها به رانده شدن از پروسه تولید محدود نمی شود تمام آمار رسمی و غیر رسمی حکایت از آن دارد که میزان دستمزد واقعی کارگران در دهه ۷۰ و نیمه اول دهه ۸۰ همواره کاهش یافته است. جدایی بیشتر از پروسه تولید که امروزه به شکل اتوماتیزه، توسط برنامه ریزی های کامپیوتری صورت می گیرد، بیگانه ترشدن با روند تولید را به همراه دارد و موارد ریز و درشت دیگر در این مختصر نمی گنجد.

از طرف دیگر امپریالیسم نه تنها تعرض وسیعی علیه زحمتکشان را آغاز نموده، بلکه با تمام وجود کمر به تخریب طبیعت و محیط زیست بسته است. آلودگی آب و هوا، جو و اقیانوس ها، استفاده

۲- OECD: Main Economic indicators Paris 1987

نقل شده در کلاین - بحران سرمایه داری، استراتژی و گرایشات - برلین

۳- از روزنامه فرانکفورت الگماینه - نقل شده در همانجا

www.iranarchive.com

دیوانه‌وار و جنون‌آمیز از منابع جهانی هر روز فاجعه جدیدی می‌آفریند. بیماری‌های ناشی از آلودگی هوا، از بین رفتن آبزیان در موارد و جاهای مختلف و غیره انعکاسی از این طبیعت ستیزی‌اند. در دهه ۷۰ در آلمان فدرال میزان خسارات وارده بر طبیعت بالغ بر ۵۰۰ میلیارد مارک برآورد شده است. (۱) اگر در دوران صنعتی شدن بیش از نیمی از جنگلهای انگلستان به‌نابودی رسید، امروزه امپریالیسم کره‌زمین را در تمامی عرصه‌ها مورد تخریب قرار می‌دهد که میلیتاریسم بارزترین نمونه آن بشمار می‌رود که جلوتر بدان خواهیم پرداخت. خانه‌خرابی کشاورزان، پس‌رفت بهداشت عمومی - براثر قوانین جدید در آلمان فدرال - و ده‌ها مورد این چنینی همگی حکایت از تعرض وسیع انحصارات بر علیه زحمتکشان، برای بازپس‌گیری دستاوردهای دهه قبل را نشان می‌دهد که در واقع گوشه‌هایی از تشدید تضادهای اجتماعی در شرایط‌شکوفایی فاز نوینی نیروهای مولده در دوران اخیر است.

انقلاب علمی، فنی و میلیتاریسم

رویدادهایی که در جهان سرمایه‌داری می‌گذرد، در عرصه بین المللی وضعیت فوق‌العاده‌ای بوجود آورده که در میلیتاریسم و رشد دیوانه‌وار سیستم سلاحهای پیشرفته متجلی می‌گردد. بکارگیری دستاوردهای انقلاب علمی، فنی در عرصه نظامی پدیده خطرناکی است که سرنوشت بشریت را به‌مخاطره انداخته است. بالابردن کیفیت سلاحهای مرگبار، هسته مرکزی سیاست‌های نظامی اقتصادی امپریالیسم در شرایط‌گذار انقلاب علمی، فنی به فاز بالاتر را تشکیل می‌دهد. شکست‌های پی‌درپی امپریالیسم در دهه‌های گذشته، کامیابی‌های سوسیالیسم و ماهیت آن به‌مثابه نیرویی که صلح، عامل موثری در شکوفایی آن است، راست‌ترین جناح‌های امپریالیستی را به‌سمت میلیتاریسم متمایل ساخت. براین پایه دکترین پیروزی در جنگ هسته‌ای با وارد آوردن ضربه اول تکامل یافت و به یک استراتژی نوین - در مقایسه با نیمه اول دهه ۷۰ - تبدیل گردید. تولید سلاحهای استراتژیک، تهاجمی و با کیفیت عالی‌تر ام - ایکس، استقرار کروز و پرشینگ در اروپا جهت برهم‌زدن تعادل موجود و بدست‌آوردن مواضع از دست رفته روندنویی بود که آغاز گردید.

هارترین جناح‌های امپریالیستی می‌کوشند از طریق طرح‌هایی نظیر جنگ ستارگان با شعله‌ورکردن تنش بین المللی، مبارزه‌طلبی‌های ماجراجویانه و جاه‌طلبانه سیر تاریخ را از حرکت بازدارند. جنبه دیگر این سیاست کشاندن سوسیالیسم به‌میدان مقابله‌طلبی و رشد تسلیحاتی است تا از طریق فشار وارده بر اقتصاد کشورهای سوسیالیستی، جوابگویی آنان به خواستهای مادی و فرهنگی زحمتکشان را دچار اختلال، مواضع سوسیالیسم در کشورهای خود و نتیجتا در عرصه بین المللی را متزلزل سازند تا این 'اشتباه تاریخ' را برطرف نمایند.

نکته دیگر تضادهای داخلی امپریالیسم است. تعمیق بحران عمومی سرمایه‌داری، تشدید تضادهای اجتماعی و سیر نزولی رشد اقتصادی از دهه ۵۰ به بعد، امپریالیسم را در زنجیره‌ای از بن‌بست‌های اجتماعی‌ی گرفتار ساخته است. امپریالیسم می‌کوشد از طریق رشد بیسابقه میلیتاریسم، مدرنیزه‌کردن سلاحهای موجود و کار روی پروژه‌های جدید اقتصاد خود را در رونق نگهداشته تا بن‌بست‌های اجتماعی را تعدیل و تحت‌الشعاع قرار دهد. رفیق گارباچف در توصیف مجموعه سیاست‌ها و اهداف آن می‌گوید 'در این باره می‌توان مجموعه کاملی از نیروهای راسیستی را برشمرد، حرص بربرمنشانه سازندگان اسلحه و دستجات نظامی - دیوان سالار (بوروکراتیک)، علایق منفعت‌پرستانه انحصارات به منابع موادخام و بازار فروش، وحشت سرمایه‌داری از تغییرات جاری و بالاخره

۱ - امکانات و روشها برای یک سرمایه‌داری قدار به حفظ صلح - دیتر کلاین ص ۸۵ - انتشارات دیتس ۱۹۸۸ برلین.

www.iran-archive.com

پاسخگویی به واکنش مسایل زنجیره‌ای خود به‌خرج سوسیالیسم (۲)، ارتباط تنگاتنگ دولت‌های امپریالیستی با مجتمع‌های نظامی، صنعتی موجب آمیزش مداوم و بیشتر قدرت انحصاری دولتی و سرمایه تسلیحاتی انحصاری می‌گردد که طبیعتا افزایش نقش مجتمع‌های نظامی، صنعتی دولتی در حیات سیاسی اجتماعی دولت و جامعه را به‌دنبال دارد. در سال ۱۹۸۵ بیش از ۶۰٪ تحقیقات علمی دولت آمریکا را تحقیقات نظامی به‌خود اختصاص داده است. در انگلستان این رقم ۵۰٪ برآورد شده است. در سایر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری -منهای ژاپن *- نیز وضع مشابهی دیده می‌شود (۳). بودجه‌های نجومی نظامی کشورهای امپریالیستی نیز موید نقش روزافزون مجتمع‌های صنعتی، دولتی در دستگاه دولتی است.

گرایش مهمی که در این رابطه اهمیت اساسی دارد، بین المللی شدن مجتمع‌های نظامی، صنعتی است که شرکت کشورهای امپریالیستی در پروژه جنگ ستارگان -SDI- نقطه عطفی در این رابطه بشمار می‌رود و با همکاری‌های چندجانبه کشورهای امپریالیستی در تحقیقات نظامی کماکان رشد می‌یابد. چنین است که انقلاب علمی، فنی در خدمت ضدانسانی‌ترین مقاصد محافل نظامی، صنعتی، امپریالیستی قرار می‌گیرد. در تحلیل این روندها باید به دو جنبه آن توجه داشت. از یک طرف این روند قادر به فراهم سازی نسل جدیدتری از سیستم سلاح‌های نابودی جمعی برای مقابله با سوسیالیسم و جنبش رو به رشد کشورهای در حال و در آستان رشد است، می‌تواند باز هم وسایل مدرن تری برای کشتارهای دسته جمعی در اختیار نیروهای راست افراطی قرار دهد، می‌تواند آزادی پاره‌ای از خلق‌ها را به تعویق و در رشد متحدانه سوسیالیسم و کشورهای در حال رشد اختلالاتی وارد نماید و بالاخره می‌تواند سودهای سرشاری از میلیتاریسم نصیب پیش‌برندگان این سیاست نموده و مدتی مواضعشان را تحکیم کند. ولی از طرف دیگر آنچنان تاثیراتی بر اقتصاد و تضادهای اجتماعی برجای می‌گذارد که نه تنها سرمایه‌داری را از سراشیبی نجات نمی‌دهد، بلکه نابسامانی‌های این نظام را تعمیق بخشیده و پروسه‌های بحرانی‌تری را به‌دنبال خواهد داشت. از طرف دیگر تمدید روزافزون حیات بشری یک نیروی عظیم و رشدیابنده برای حفظ صلح بوجود آورده است. تاریخ تاکنون جنبشی با این گستردگی بخود ندیده است. امضای قرارداد اخیر در زمینه برچیدن موشک‌های میان برد از اروپا یکی از دستاوردهای این جنبش بوده که هنوز مبارزه طولانی در پیش دارد. این مسئله و از طرف دیگر روندهایی که در کشورهای امپریالیستی می‌گذرد، تحولاتی جدی در پروسه انقلابی و دمکراتیک در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری پدید آورده است که حائز اهمیت فراوانی است.

تحولات در روند انقلابی در کشورهای امپریالیستی

بکارگیری دستاوردهای انقلاب علمی، فنی در کشورهای امپریالیستی و تغییرات حاصله در رابطه میان کار و سرمایه، تغییرات مهمی در پروسه انقلابی این جوامع پدید آورده است. در این کشورها پیدایی جنبشی که آینده نزدیک، قادر به درهم شکستن مرزهای سرمایه‌داری گردد، فوق‌العاده ضعیف و تقریبا صفر است. احزاب کمونیست در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری برای رسیدن به‌هدف سوسیالیستی، در راه تحقق یک مرحله مبارزه ضدانحصاری که در شکل دمکراسی ضدانحصاری متجلی می‌گردد، مبارزه می‌کنند. از طرف دیگر مبارزه برای حفظ صلح که منافع کل بشریت را دربر می‌گیرد، تاثیر قاطعی بر سیاست‌های نیروهای انقلابی به‌جای گذاشته و اساسی‌ترین وظیفه کمونیست‌ها در این

۲- گزارش رفیق گارباچف به کنگره ۲۷ ح. ک. ا. ش. انتشارت سازمان.

*- در ژاپن این رقم تنها ۲ درصد بوده است که این خود یکی از عوامل رشد موفقیت‌آمیز این کشور در عرصه تکنولوژی می‌باشد

www.iran-archive.com

مرحله از جنبش انقلابی را تشکیل می‌دهد. علاوه بر آن جنبش صلح به وسیع‌ترین و توده‌ای‌ترین جنبش تاریخ مبدل گردیده و در دل این جنبش است که کمونیست‌ها قادر به افزایش نفوذ خود بین توده‌ها می‌گردند، نفوذی که در سال‌های اخیر کاهش یافته است. در مجموع مهم‌ترین هدف همانا مهار رشد میلیتاریستی سرمایه‌داری است که در این رابطه اشکال مختلف رشد مطرح می‌گردد که در تمامی آنها توانایی برای حفظ صلح، خصلت‌نما و عامل تعیین‌کننده محسوب می‌گردد. سرمایه‌داری انحصاری دولتی که به‌همراه حفظ صلح، سیاست اعمال فشار بر زحمتکشان را دنبال می‌کند نمونه ژاپن و یا احزاب غیرحاکم نظیر حزب لیبرال آلمان و یا سرمایه‌داری انحصاری دولتی رفرمیست که دست به یک سری رفرم‌های محدود نیز خواهد زد ـ نظیر جناح راست احزاب سوسیالیست حاکم و غیرحاکم و یا سرمایه‌داری انحصاری دولتی اصلاح‌طلب که می‌تواند برای حفظ حاکمیت انحصارات در شرایط بحرانی از طریق سازش با اقشار غیرانحصاری و یا ضدانحصاری پدیدار گردد، که در این رابطه، توازن نیروها و ده‌ها عامل ملی و بین‌المللی سمت‌گیری بعدی آنرا مشخص خواهد نمود. البته باید از دمکراسی ضدانحصاری نیز نام برد که تجربه فرانسه در اوایل دهه ۸۰ فقط نقطه آغازی برای این رشد بود که در مراحل اولیه متوقف گردید. در ضمن باید خاطرنشان ساخت که احتمال پیدایی یک دمکراسی حقیقتا ضدانحصاری در آینده نزدیک بسیار ضعیف به‌نظر می‌رسد. دوباره تاکید می‌کنیم که تفاوت‌های برشمرده شده، درواقع نقشی جنبی ایفا می‌نمایند، آنچه اهمیت اساسی دارد همانا سمت‌گیری آنان در جهت حفظ صلح می‌باشد که مهم‌ترین خواست نیروهای انقلابی و دمکراتیک است. نیروهای انقلابی بدرستی دریافته‌اند که مبارزه برای خواسته‌های زحمتکشان از کانال مبارزه در راه صلح می‌گذرد، چراکه اکثریت نیروهای شرکت‌کننده در جنبش صلح با خواسته‌های ترقیخواهانه و دمکراتیکی در آن شرکت می‌ورزند و این امر نمی‌تواند طی پروسه‌ای به تقویت جنبه‌های اجتماعی جنبش صلح نگردد. جایگاه امروزین نیروهایی که بر بستر حفظ صلح پدید آمده‌اند خود بارزترین دلیل این مدعاست. پیشگامی اتحادیه‌های کارگری نیز مویداین امر است.

از احتمالات و امکانات مختلف رشد نظیر سرمایه‌داری انحصاری دولتی رفرمیست و غیره سخن گفتیم. در اینجا ممکن است این نظر انحرافی پدید آید که: آیا مبارزه برای تحقق رشد و تکاملی که قادر به تامین صلح باشد، به معنی ضرورت تاریخی یک دوره رشد سرمایه‌داری نیست؟ این نظر نادرست نه درکی از مقام و اهمیت جنبش صلح دارد و نه از روندها و رویدادهایی که در کشورهای امپریالیستی گذشته و می‌گذرد. وقتی که از رشد و تکامل سرمایه‌داری در جهت تشدید میلیتاریسم و یا حفظ صلح سخن می‌رود، این نه به معنی بازگشت به دوران رقابت آزاد است و نه ضروری بودن یک دوره تاریخی رشد سرمایه‌داری؛ بلکه فقط و فقط تطبیق تاکتیک‌ها با شرایط تغییر توازن قوانین کار و سرمایه و به عبارت بهتر سرمایه انحصاری و اقشار و طبقات غیرانحصاری است.

۲ـ گرایش متضاد، رشد در امپریالیسم

در جامعه سرمایه‌داری رشد نیروهای مولده تابع قانونمندیهای مشخصی است که ناشی از ریشه‌ای‌ترین تضادهای جامعه می‌باشد. در دوران پیدایی و رشد سرمایه‌داری (قرن نوزدهم) این رشد در چارچوب کسب سود بیشتر از درون رقابت آزاد صورت می‌گرفت. با تکامل سرمایه‌داری به

---

*البته انحراف بدتری خواهد بود اگر کسی روندهایی که در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری می‌گذرد با جوامعی نظیر ایران، یکسان گرفته و بر پایه انحراف فوق ضرورت یک دوره رشته تاریخی سرمایه‌داری در ایران را نتیجه بگیرد

www.iran-archive.com

مرحله امپریالیسم (سرمایه‌داری انحصاری) رقابت از بین نرفته، بلکه در سطح بالاتری با شدت بیشتر ادامه یافت و شرایط جدیدی در رابطه با رشد نیروهای مولده پدید آورد. انحصارات می‌توانند افزایش سود خود را به دلیل موقعیت مسلط در تولید و از طریق اعمال قدرت در بازار (نرخ انحصاری) تامین نمایند. بدین ترتیب گرایشی پدید می‌آید که برای حفظ هرچه بیشتر سرمایه‌های ثابت از بکارگیری تکنیک نوین و مدرن در پروسه تولید خودداری شود. در عین حال بکارگیری تکنیک پیشرفته‌تر معمولا با افزایش تولید همراه است که طبیعتا در بازار سرریز شده و قیمت انحصاری را به خطر خواهد انداخت. این پارامترها در تحلیل نهایی منجر به جلوگیری از کاربست دستاوردهای علوم در تولید و رشد نیروهای مولده می‌گردد و مهم‌ترین عامل ایستایی ظرفیت‌های تکنیکی و تولیدی است.

از طرف دیگر رقابت انحصاری بخودی‌خود منجر به تکامل پیشرفت‌های علمی گردیده و امکان نوسازی علمی، تکنیکی برای پیشی‌گرفتن از رقیبان را فراهم می‌آورد. در عین حال تمرکز و تجمع عظیم تولید و سرمایه، موقعیت و معنای مناسب، جهت استفاده از دستاوردهای علمی در تولید و در چارچوب کنترل و استفاده انحصاری را چنانچه دیدیم انحصارات به دلیل موقعیت مسلط سرمایه‌ای خود و در جهت هرچه انحصاری‌تر کردن تحقیقات اساسی تلاش می‌ورزند، آخرین اکتشافات را از گوشه و کنار جهان خریداری و آزموده‌ترین کادرهای علمی را به خدمت می‌گیرند - پدیده فرار مغزها در این چارچوب قابل توضیح است - و تمامی این ظرفیت‌ها را در خدمت استمرار تسلط خود بکار می‌گیرند. مطبوعات بورژوایی افشا نموده‌اند که هم‌اینک بخشی از تحقیقات «علمی» اختصاص به پایین آوردن دوام کالاهای مصرفی معین دارد، تا بدین طریق بازار فروش مناسب فراهم و امکان مانور برای بکارگیری اختراعات جدید در فاصله کوتاهتر بیشتر گردد. تاثیر گرایشات متضاد فوق از ابتدای پیدایی امپریالیسم تا به امروز در هر دوره‌ای قابل مشاهده است، از یک طرف گرایش به ایستا نمودن ظرفیت‌های علمی، تولیدی و از طرف دیگر بکارگیری علوم و رشد جهش‌وار لنین در توضیح این دو گرایش خاطرنشان می‌ساخت که:

اشتباه بود اگر تصور می‌شد این تمایل به‌سوی گندیدگی، رشد سریع سرمایه‌داری را منتفی میسازد، خیر رشته‌های گوناگون صنایع، قشرهای گوناگون بورژوازی و کشورهای گوناگون در دوران امپریالیسم، نیرویی کم یا بیش گاه تمایل به‌سوی گندیدگی و گاه تمایل به‌سوی رشد سریع را متظاهر می‌سازند. رویهم رفته سرمایه‌داری با سرعتی به مراتب بیش از پیش رشد می‌یابد، ولی این رشد نه تنها بطور اعم ناموزون‌تر می‌شود، بلکه بطور اخص نیز این ناموزونی به‌صورت گندیدگی کشورهایی که از لحاظ میزان سرمایه از همه نیرومندتر نمودار می‌گردد. (انگلستان) (۱)

وقایع و رویدادهای جهان در دهه‌های گذشته صحت این نظرات لنین را تایید نموده است. تئوری لنینی امپریالیسم نه تنها امکان رشد و تکامل سرمایه‌داری را منتفی نمی‌سازد، بلکه پایه‌های مادی این رشد را نیز از درون تضادهای رقابت انحصاری، مدلل ساخت. لنین نشان داد که این رشد نمی‌تواند به تخفیف تضادهای سرمایه‌داری منجر گردد. آیا تکامل امپریالیسم چیزی جز این پیش‌بینی لنینی را به‌اثبات رسانده است؟ آیا همین تحولات کنونی مویداین تئوری نیست؟

تمرکز و تجمع بیشتر تولید، یا مرحله جدیدی از سرمایه‌داری

از نیمه دوم قرن بیستم، برپایه همکاری چندجانبه سرمایه‌های انحصاری در عرصه تولید و بازار جهانی و براثر تمرکز و تجمع روزافزون سرمایه، خرید و تاسیس واحدهای مختلف در کشورهای گوناگون، فاز جدیدی از بین‌المللی شدن سرمایه‌داری پدیدار گردید. در طی این پروسه و رقابت

۱ - لنین منتخب آثار یک جلدی فارسی ص ۴۳۸

www.iran-archive.com

بین المللی انحصارات، انحصارات بین المللی سرمایه‌داری بوجود آمد که منجر به بین المللی شدن سرمایه و سپس تولید گردید. این انحصارات بازارهای کالا، منابع مواد خام و ظرفیت های تولید را در مقیاس جهانی بین خود تقسیم و به عبارت دیگر به تناسب توان سرمایه، تحت کنترل و مالکیت خود در می‌آورند.

آن چیزی که لنین، 'فوق انحصار' می‌نامید، در اشکال متفاوت، کارتلهای بین المللی و یا سندیکا و در دوران کنونی خصوصا در قالب شرکت های فراملی پدیدار گشت که نازنوینی انحصاری شدن اقتصاد سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. اگر در سال ۱۹۰۱ ـ ۱۸ شرکت آمریکایی صاحب ۴۷ واحد صنعتی، مالی در خارج بودند امروزه (دهه ۸۰) طبق محاسبات سازمان ملل قریب ۶۵۰ شرکت فراملی وجود دارد که با ۵۵۰۰۰ نمایندگی و شرکتهای وابسته در اکناف عالم به فعالیت مشغولند. تعدادی از این شرکت ها نظیر ITT، IBM در قریب ۱۰۰ کشور فعالیت می‌کنند. (۱) این شرکت ها در اوایل دهه ۷۰-۵۰% تولیدات صنعتی و ۶۰% تجارت خارجی جهان سرمایه‌داری را در اختیار داشتند.

انحصارات بین المللی که در پرتو انقلاب علمی، فنی قدرت خود را تحکیم می‌بخشند، بازارهای جهانی را بین خود تقسیم و با کنترل عرضه و تقاضا از تنزل قیمت ها جلوگیری می‌کنند. دیکته نرخ انحصاری بر بازارهای جهانی مهم‌ترین وسیله این انحصارات برای کسب سود انحصاری و تداوم مبادله نابرابر بین المللی است. پیدایی مرحله جدیدی از تقسیم کار سرمایه‌داری در عرصه تولید، حرکت مشترک و هماهنگ انحصارات و دولت در عرصه بین المللی و رشد روزافزون نقش سازمان های اقتصادی بین المللی از علائم مشخصه روندهای فوق محسوب می‌گردند. اکنون سیکل تولید طی یک گردش طولانی که از چندین کشور می‌گذرد، بسته می‌شود. بطوری که برای تولید یک کالای مشخص، تکنولوژی، کار اولیه و طرح های کلی در یک واحد پروسه میان تولید ـ که می‌تواند چند مرحله باشد ـ در واحدهای دیگر و اغلب کشورهای متفاوت و سرانجام در واحد بعدی تکمیل می‌شود. افزایش حجم صدور سرمایه از کشورهای پیشرفته به یکدیگر در همین چارچوب قابل توضیح است. آمار سازمان ملل نشان میدهد که ۳۰ الی ۴۰ درصد تجارت جهانی در چارچوب معامله صدور کالا نمی‌گنجد، چراکه نصف جنبش کالا در شرکت های فراملی نه صدور کالا بلکه تحویل درون شرکتی است که برای تکمیل به کشورهای دیگر صادر می‌شود. سرمایه‌داری پروسه تولید را بیش از پیش جهانی کرده و این امر مهم‌ترین تغییری است که در فاز جدید بین المللی شدن صورت گرفته است. اینک چه تاثیراتی در مجموعه روابط اقتصادی جهانی و یا در کشورهای امپریالیستی حاصل شده و می‌شود مساله‌ای است که هم‌اکنون مورد جدی‌ترین مباحث است. چراکه بررسی پدیده‌های نو در فاز جدید انحصاری شدن سرمایه‌داری اهمیت اساسی دارد. اگرچه دولت و انحصارات مدتهاست که با یکدیگر آمیخته شده‌اند و اشکال مختلف انحصارات بین المللی نیز به‌خودی‌خود پدیده نو و تازه‌ای نیست به هرترتیب سیر رویدادها در جهان امپریالیستی و در ضمن پیشبرد مباحث بسیاری از این مسایل را روشن خواهد کرد. لازم به‌تذکر است که اختلافات این چنینی در واقع ضمن تایید تئوری لنینی امپریالیسم سعی در تکامل و انطباق آن در شرایط کنونی دارد.

چراکه برپایه اصل لنینی تمرکز و تجمع تولید به بررسی نقش انحصارهای فراملی، دولت، ارگان های اقتصادی بین المللی می‌پردازد. که این امر تنها در چارچوب روابط سرمایه‌داری و قانونمندی اساسی امپریالیسم یعنی کسب سود انحصاری قابل توضیح است. البته ممکن است نقطه نظر نادرستی پدید آید

(۱) اقتصاد سیاسی ۱۹۸۶ آلمان دمکراتیک

www.iran-archive.com

مبنی براینکه: بر اثر تمرکز و تجمع فوق العاده سرمایه، جهانی شدن پروسه تولید در شرایط بکارگیری دستاوردهای انقلاب علمی، فنی و شکوفایی فاز نوینی از رشد نیروهای مولده، اساسا تحولی کیفی در امپریالیسم به عنوان یک ساخت بوجود آمده است. به عبارت دیگر سرمایه داری به مرحله ای 'ماورای' امپریالیسم فرارویده و یا می رود. روشن است که این رد کامل تئوری لنینی امپریالیسم است نه تکامل آن.

انقلاب علمی، فنی به دلیل خصلت انقلابی خود واقعا هم سیمای جهان را دگرگون ساخته و از این زاویه در مقام مقایسه با تحولات پایان قرن نوزدهم - گذار از رقابت آزاد به مرحله انحصارات - و یا تحولات دهه سی - پیدایی سرمایه داری انحصاری دولتی - قرار می گیرد. انقلاب علمی، فنی با شکوفا نمودن رشد نیروهای مولده ذخایر معینی برای امپریالیسم فراهم ساخته، چنانچه دیدیم تاثیرات مهمی بر پروسه روند انقلابی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری گذاشته و مسایل دیگری نظیر جهانی شدن تولید و غیره.

ولی اگر مسئله از زاویه قانونمندی های اقتصادی مورد بررسی قرار دهیم - که برای ما تعیین کننده است - به هیچ وجه با تحولات گذشته قابل قیاس نیست. در مرحله گذار از سرمایه داری از رقابت آزاد به مرحله انحصاری منجر به تغییر کیفی در بنیادی ترین قانون سرمایه داری، یعنی قانون ارزش و اضافه ارزش گردید. لنین در بررسی خود نشان داد که چگونه قانون سود در سرمایه داری به قانون کسب سود انحصاری تکامل یافته است. قانون سود انحصاری جوهر روابط تولید سرمایه داری در شرایط انحصارات است و تمامی قانونمندی ها و مکانیسم های جامعه را تحت الشعاع قرار می دهد. در تحولات سال های سی اگر چه باعث تغییری در این اصل مرکزی قوانین اقتصادی سرمایه داری نگردید، ولی با شکوفا نمودن انحصارات دولتی شرایط لازم برای رشد و تحکیم مالکیت انحصاری دولتی را پدید آورد که منجر به سیستم تنظیم دولتی - انحصاری در اقتصاد گردید، در حالی که تحولات دوران کنونی به هیچ وجه چنین تغییراتی را به دنبال نداشته است. البته امروزه از ایجاد سیستم تنظیم 'فوق ملی - انحصاری' سخن گفته می شود که اولا امر اثبات شده ای نیست و ثانیا در صورت تحقق نیز تنها قانون سود انحصاری را باز سازی خواهد نمود.

صدور سرمایه

از سال های پس از جنگ جهانی دوم، تغییرات و تحولات مهمی در عرصه صدور سرمایه پدید آمد. در مجموع می توان از افزایش حجم صدور سرمایه به کشورهای در حال رشد سخن گفت، ولی اشکال این جنبش سرمایه تغییرات مهمی را شامل گردید که در این میان صدور سرمایه دولتی جایگاه ویژه ای دارد. صدور سرمایه دولتی به کشورهای در حال رشد پدیده نوینی نیست و کشورهای استعمارگر در مواردی بخشی از مخارج اداره دستگاه استعماری را از طریق صدور این نوع سرمایه تامین می کردند. ولی حجم صدور سرمایه دولتی در نیمه دوم قرن بیستم به هیچ وجه با گذشته قابل قیاس نیست و اهداف صدور سرمایه در شرایط در هم ریزی سیستم استعماری امپریالیسم نیز بکلی متفاوت گردیده است.

اگر در گذشته سرازیر شدن سرمایه دولتی مستعمرات فوق العاده ناچیز بود، در دوران کنونی بیشتر این ارقام را بخود اختصاص می دهد و از دهه ۵۰ همواره افزایش یافته است که در جدول زیر دیده می شود:

(به میلیون دلار)

سال	۱۹۶۱	۱۹۶۷	۱۹۶۲	۱۹۵۸	۱۹۵۰
سرمایه دولتی	۶۴۶۶	۵۸۷۲	۵۹۹۰	۴۴۹۴	۱۹۰۰
سرمایه خصوصی	۴۴۲۶	۴۴۰۹	۲۵۸۷	۲۹۴۵	۱۶۰۰

نقل از اقتصاد سیاسی وکاربست آن در کشورهای در حال رشد ص ۱۶۰

www.iran-archive.com

روشن است که این پدیده ناشی از آمیزش بیشتر انحصارات و دولت های امپریالیستی در دوره مورد بحث است.

در ادبیات اقتصادی بورژوایی از این پدیده به‌عنوان 'کمک های رشد' نام برده می‌شود که طبیعتا تمام حقیقت را بازگو نمی‌کند. 'کمک های رشد' اگرچه بخش قابل ملاحظه صدور سرمایه را تشکیل می‌دهد ولی تنها شکل آن نیست. 'کمک های رشد' صدور سرمایه‌ای است که به‌شکل بلاعوض، وام های بدون بهره و غیره صورت می‌گیرد. اگر مساله را به‌شکل مجرد و فقط از زاویه اقتصادی ارزیابی کنیم، درواقع این پدیده در چارچوب مقوله صدور سرمایه قابل توضیح نیست. چراکه برای صادرکنندگان آن هیچگونه بهره بلاواسطه‌ای را به‌دنبال ندارد. به‌همین جهت تنها می‌توان از جنبش سرمایه در سطح بین المللی سخن گفت اگر مساله را در مجموعه سیاست صدور سرمایه امپریالیسم بررسی کنیم، اهمیت فوق العاده‌ای کسب می‌کند. به همین جهت باید در بررسی این پدیده به جایگاه ویژه آن در دوران کنونی توجه لازم مبذول گردد. اگرچه کمک های رشد منافع سرمایه های انحصاری را باخود حمل می‌کند ولی قبل از آن پیش از همه منافع سرمایه‌داری بمثابه یک سیستم را تامین می‌کند، چراکه حیات این سیستم به‌مقیاس وسیعی منوط‌به حفظ و رشد سرمایه‌داری در کشورهای در حال رشد است.

'کمک های رشد' اشکال مختلف بخود می‌گیرد که همواره کمک های نظامی بیشترین حجم آنرا بخود اختصاص می‌دهد. روشن است که این بخش عمدتا در اختیار ضدانقلابیون و رژیم‌های ارتجاعی و وابسته، برای دخالت در امور داخلی دیگر کشورها، سرکوب جنبش‌های انقلابی و مقابله با جهان سوسیالیسم قرار می‌گیرد. بخش قابل ملاحظه دیگر شامل 'کمک های رشد' در زمینه موادغذایی، آب آشامیدنی و غیره می‌گردد، که اگرچه تاثیر مستقیمی بر اقتصاد کشورهای درحال رشد باقی نمی‌گذارد، ولی برای دریافت‌کنندگان آن اهمیت فراوانی دارد. این 'کمک ها' اعطای اعتبارات است که جوهرا شکل تکامل یافته صدور سرمایه و آمیختگی آن با صدور کالاست که توسط‌لنین مورد بررسی قرار گرفت. البته 'کمک های رشد' معلول شرایط دگرگون شده جهان در نیمه دوم قرن بیستم است.

رشد سوسیالیسم، آزادی خلقها از یوغ استعمار، تشدید تضادهای سرمایه‌داری و در یک کلام سیمای دگرگون شده جهان امپریالیسم را مجبور به تغییر رابطه گذشته با کشورهای درحال رشد نموده است.

امپریالیسم می‌کوشد در شرایط دگرگونی اوضاع جهان از طریق 'کمک های رشد': اولا نظام سرمایه‌داری را به‌عنوان یک سیستم در ابعاد بین المللی حفظ و تقویت نماید. ثانیا شرایط مناسب‌تر برای سرمایه‌گذاری‌های انحصاری دولتی و انحصاری و سودهای هنگفت نصیب انحصارات نماید. ثالثا ظرفیت نظامی کشورهای مرتجع را بالابرده و در خدمت اهداف تجاوزکارانه خود قرار دهد و سرانجام رشد اقتصاد کشورهای درحال رشد را در کنترل درآورده و اقتصاد جامعه را در جهت رشد بخش‌هایی سوق دهد که با منافع امپریالیسم مطابقت دارد.

البته باید خاطرنشان ساخت که 'کمک های رشد' هرگز منجر به تغییر اساسی در رشد کشورهای عقب مانده و جایگاهشان در تقسیم بین المللی کار نخواهد بود. حتی اگر اهداف امپریالیسم را نیز در نظر نگیریم.

از دیگر تغییرات مهم در عرصه صدور سرمایه افزایش روزافزون صدور سرمایه متقابل در محدوده کشورهای امپریالیستی است که در دوران اخیر شدت یافته و ناشی از جهانی شدن پروسه تولید است. خلاصه‌اینکه صدور سرمایه به‌عنوان یکی از خصوصیات اصلی (اقتصادی) امپریالیسم دچار تغییراتی جدی گردیده ولی ماهیت استثمارگرانه‌اش نه تنها تغییر نکرده بلکه به‌مراتب افزایش یافته است. دبیر اول حزب کمونیست آرژانتین در جشن های هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر خاطرنشان ساخت که در

www.iran-archive.com

'۵سال گذشته' قریب '۲۴۵ میلیارد دلار در شکل سود و ربح' (۱) و غیره از آمریکای لاتین به جیب انحصارات امپریالیستی سرازیر شده است. کافی است یادآور شویم که مبلغ فوق حدود کل تولید ناخالص آمریکای لاتین منهای برزیل است، ارزشی معادل تمامی ارزش‌هایی که در امریکای لاتین (منهای برزیل) تولید و مبادله می‌گردد. ([illegible])

الیگارشی مالی

تمرکز و تجمع تولید و سرمایه و تحولاتی که در پرتو انقلاب علمی، فنی پدید آمد، منجر به پیدایی اشکال و خصوصیاتی نو در سرمایه مالی فراهم آمد که قبلا وجود نداشت. دهه ۷۰ نقطه عطفی در این رابطه بشمار می‌رفت. فعالیت های بین المللی بانک های مالی به شدت افزایش یافته، بطوری که شکلی کاملا بین المللی به آنها داده است. تعداد نمایندگی های این بانک ها در خارج به شکل های مختلف افزایش می‌یابد و میزان معاملات خارجی نقش درجه اول در مجموع فعالیتهایشان ایفا می‌کند. نیویورک سیتی بانک به‌عنوان بزرگ‌ترین و پرقدرت‌ترین بانک ایالات متحده چهارپنجم سود خود را از فعالیت ها و معاملات خارجی کسب می‌نماید. عین همین پدیده در مورد بزرگ‌ترین بانک ژاپن که سه چهارم سود خود را در عرصه بین المللی بدست می‌آورد صادق است. (۲)

از طرف دیگر نقش مالی و بانکی انحصارات فراملی صنعتی مداوما افزایش می‌یابد. این پدیده ها منجر به آمیزش بیشتر بانک ها، صنایع، بیمه و انحصارات تجاری در سرمایه مالی فراملی گردیده است. این انحصارات در ارتباط تنگاتنگ با دولت های امپریالیستی و سازمان های اقتصادی بین المللی قرار دارند. در دهه ۷۰ روندی آغاز گردید که منجر به ادغام انحصارات مالی در یکدیگر گردید و طی این پروسه انحصارات پرقدرت مالی با قدرت سرمایه های بالغ بر صدها میلیارد دلار بوجود آمد. مهم‌ترین عامل پیدایی و رشد این روند، علاوه‌بر جهانی‌شدن تولید، تشدید تضادهای سه‌قطب قدرتمند امپریالیستی است، چراکه پیدایی این سوپر انحصارات عمدتا در اروپا و با ادغام سرمایه های کشورهای بازار مشترک صورت گرفته است. انحصارات اروپایی از این طریق می‌کوشند که در رقابت با رقیبان آمریکایی از قدرت بیشتری برخوردار گردند.

در مجموع می‌توان گفت که از دهه ۷۰ به‌علت جهانی‌شدن تولید و پیدایی فاز نوینی از انحصاری‌شدن سرمایه مالی بین المللی نیز از کیفیات جدیدی برخوردار گردیده است. افزایش حجم فعالیت های خارجی بانک ها، افزایش نقش بانکی کنسرنهای صنعتی فراملی و آمیزش بیشتر با دولت و سازمان های اقتصادی جهانی، ادغام انحصارات مالی و پیدایی سوپر انحصارات مالی فراملی. البته به موازات پدیدآمدن کیفیات نو در سرمایه مالی، قدرت و نفوذ الیگارشی مالی و بالاخص راس هرم آن مورگان و راکفلر در آمریکا، زیمنس و فلیک در آلمان فدرال و روچیلد و شنایدر در فرانسه در عرصه ملی و حیات اقتصادی اجتماعی و سیاسی دولت و جامعه به مراتب افزایش یافته است. الیگارشی مالی چون اختاپوسی بر اقتصاد این جوامع چنگ انداخته است. طبق آمار سال ۱۹۷۸ از هیات سرپرستی ۱۰۰ واحد بزرگ صنعتی و خدماتی آلمان فدرال بانک های بزرگ در ۹۱ مورد نماینده دارند که در این میان دویچه بانک به تنهایی صاحب ۵۱ نماینده است که ۱۲ مورد آن مدیر هیات سرپرستی این واحدها بشمار

---

(۱) ناوا-مجموعه سخنرانیها در ملاقات نمایندگان شرکت کننده ... جلد ۱ ص ۱۸ انتشارات نووستی
:معادله فوق را سه منبع مختلف تایید می‌کنند.

(۲) هاینیگر مایر-کاپیتالیسم بین المللی ص ۶۹ چاپ آلمان دمکراتیک

www.iran-archive.com

می‌روند (۱). آمار فوق نشان دهنده رد کامل کوشش‌های اقتصاددانان بورژوایی در جهت مردود شناختن آموزش لنین سرمایه مالی و الیگارشی مالی است. ایدئولوگ‌های بورژوایی می‌کوشند با نشان دادن خودگردانی مالی انحصارات در موارد محدود، گرایش به تنزل نقش سرمایه مالی و نتیجتا افول الیگارشی مالی را مستدل سازند. درحالی‌که تمام واقعیات حکایت از نقش روزافزون سرمایه مالی در اقتصاد و الیگارشی مالی در حکومتهای امپریالیستی دارد.

سیر آتی رشد و بحران عمومی سرمایه‌داری

در ارتباط با روندهایی که در کشورهای امپریالیستی می‌گذرد، ضروری است مختصرا به سیر اجتماعی رشد اقتصادی این کشورها پرداخته شود. این مطلب از آن روی اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند که در گذشته پیش‌بینی‌های نادرست و غیرعلمی از رشد و امکان مانور امپریالیسم بعمل آمد که منجر به اشتباهات و نارسایی‌های جدی در فعالیت کمونیست‌ها گردید و هنوز تمامی تاثیرات زیان بار آن کاملا برطرف نشده است. تحت تاثیر شکست‌های امپریالیسم رشد سوسیالیسم کسب استقلال سیاسی کشورهای اسیر در بند استعمار و غیره این فکر تقویت گردید که در دهه‌های بعد از سال‌های جنگ بحران امپریالیسم بطور صعودی تشدید می‌یابد. براین پایه تصویری فلوآمیز از رشد سوسیالیسم ارایه شد. بعدها تئوریهایی بر این پایه تدوین گردید که به شکست‌های جدی انجامید. گذشت زمان هم نادرستی کم‌بها دادن به ذخایر امپریالیسم و ندیدن امکان او برای تطبیق با جهان دگرگون شده را به اثبات رساند و هم تئوری‌هایی که از آن مشتق گردیدند، البته اکنون مساله از زاویه دیگری مطرح است. امپریالیسم با بکارگیری دستاوردهای انقلاب علمی، فنی و شتاباندن آن به فاز نوین ذخایر معینی برای مانور کسب نموده و در عرصه ملی توازن قوا را بطور اساسی به‌نفع نیروی انحصاری به‌هم زده است. درست در همین سال‌ها نتایج ناشی از کیش شخصیت، بوروکراسی، سیاست‌های اقتصادی نادرست و غیره نارسایی‌هایی جدی در اقتصاد و حیات سیاسی جوامع سوسیالیستی و مهم‌تر از همه اتحاد شوروی بوجود آورد. اینک زمینه برای نامحدود جلوه دادن ذخایر امپریالیسم و کم‌بها دادن به تغییرات ژرف در عرض ۷۰ سال گذشته فراهم است که می‌تواند به نظرات نادرستی بیانجامد. قبلا باید یادآور شد که این مباحث با جدیت در جنبش جهانی کمونیستی مطرح است و نظرات متفاوتی در این زمینه ارایه می‌شود. طبیعی است که بخشی از این مباحث را تنها گذشت زمان در روندهای آتی روشن خواهد نمود.

ما در اینجا بطور فشرده به این مسئله می‌پردازیم. همانطور که گفته شد انقلاب علمی، فنی وارد فاز نوینی می‌شود که در آن بکارگیری میکروالکترونیک تمامی بخش‌های اقتصاد و خصوصا صنایع الکتریکی، ماشین آلات اداری، اتومبیل سازی، پست و مخابرات و غیره در دستور قرار می‌گیرد. این پدیده منجر به سرمایه‌گذاری‌های جدید در عرصه‌های فوق خواهد شد که در واقع یکی از مهم‌ترین شرایط لازم برای رشد را فراهم می‌سازد.

از سوی دیگر بکارگیری تکنولوژی مدرن در شرایط گسترش بیکاری و نزول سطح دستمزدها واقعی منجر به تشدید بحران می‌گردد، چراکه تاثیر مستقیم در تنظیم عرضه و تقاضا برجای خواهد گذاشت. البته مشکلاتی نظیر تشدید تضاد کشورهای درحال رشد و امپریالیسم و هزینه‌های نجومی نظامی نیز تاثیر مهمی بر آهنگ رشد کشورهای امپریالیستی برجای خواهد گذاشت. در تحلیل نهایی از رشد محدود و اندک در روندهای آتی سخن گفت امپریالیسم در مقابل یک رشد فوق‌العاده جهش‌وار قرار ندارد - آنطوری که در دهه ۵۰ شاهد آن بود - آهنگ رشد تولید ناخالص داخلی آن کشورها از دهه ۵۰ به بعد

(۱) اقتصاد سیاسی کاپیتالیسم - برلن ۱۹۸۶ ص ۲۹۹ آلمان دمکراتیک

نیز همین ارزیابی را تایید می‌کند:

درصد تغییرات تولید ناخالص ملی به نسبت سال قبل - در آلمان فدرال

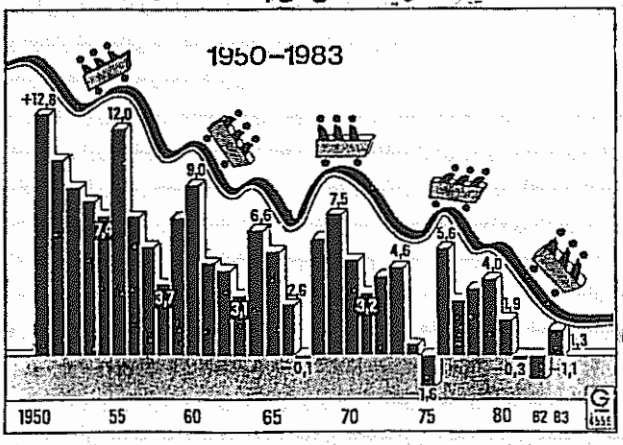

اگر این جدول را تا به امروز ادامه دهیم با حداکثر رشد ۳,۷ روبرو خواهیم شد. با این نمای کلی انتظار رشد زیاد، آنطوری که در دهه ۵۰ در جدول دیده می‌شود، غیر منطقی است. از طرف دیگر در دهه ۵۰ و اوایل ۶۰ حتی در دوران رکود نیز اقتصاد از رشد نسبتا بالایی برخوردار بود که در جدول دیده می‌شود. در حالی که از اواسط دهه ۶۰ دوران رکود در واقع با رشد منفی همراه بوده است. از آنچه که گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که آینده آنچنان هم به کام امپریالیسم نخواهد گشت. از طرف دیگر نقش سوسیالیسم در این رابطه اهمیت جدی دارد. مشکلات و نارسایی‌ها اگرچه جدی است اگرچه عمده است و اگرچه واقعی است ولی در آنجایی که صحبت از روندهای دگرگون ساز تاریخی و جهانی سخن به میان می‌آید، مساله برای شناختن این روندها بهتر از هرچیزی مراجعه به خود این روندهاست که در واقع مراجعه‌ای است به تاریخ. اتحاد شوروی از کشورهای با نرخ بیسوادی ۸۰% به یکی از ۲ قدرت بزرگ جهانی مبدل می‌گردد. اگرچه آهنگ رشد کشورهای سوسیالیستی در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ تنزل داشته ولی همواره از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بالاتر بوده است. در فاصله سالهای ۸۴-۸۱ درآمد ملی و تولیدات صنعتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به ترتیب از ۲,۱ و ۱,۵ درصد رشد برخوردار گردید، در حالی که میزان رشد در کشورهای سوسیالیستی - جامعه اقتصادی اروپا - ۳,۲ و ۳,۳ درصد برآورد می‌گردد (۱).

اتحاد شوروی توانست در فاصله ۷ دهه - تولید ناخالص و تولیدات صنعتی را به ترتیب ۱۳۲ و ۳۱۸ برابر افزایش دهد و طی همین فاصله حجم تولیدات صنعتی را به قریب ۸۰% آمریکا برساند - در سال ۱۹۱۳ معادل ۱۲,۵%، ۱۹۵۰ معادل ۳۰% و ۱۹۷۰ معادل ۷۵% حجم تولیدات صنعتی آمریکا بوده است (۲).

---

(۱) اتحاد شوروی در آینه آمار ۱۹۸۴ - مسکو انتشارات نووستی ۱۹۸۵

(۲) ۷۰ سال حکومت شورائی انتشارات نووستی ۱۹۸۷

www.iran-archive.com

البته نبرد نهایی سوسیالیسم و امپریالیسم هنوز در پیش است. سوسیالیسم تنها پس از رفع عقب ماندگی خود در عرصه بازدهی کار، خواهد توانست ضربه قطعی را بر پیکر امپریالیسم فرود آورد. اکنون این مساله در مرکز تمامی تلاش‌های کشورهای سوسیالیستی قرار دارد که افزایش تحقیقات علمی و پایه‌ای برای بکارگیری دستاوردهای آن در تولید، نشانه بارز این مساله است.

اگر در سال ۱۹۴۵ فقط سیصد میلیون روبل به این امر اختصاص داشت در سال ۱۹۶۵ به ۳٫۹، ۱۹۸۵ به ۲۲٫۳ و در سال ۱۹۸۵ به ۲۸٫۶ میلیارد روبل افزایش یافته است. البته کشورهای دیگر نظیر آلمان دمکراتیک توانستند در دهه‌های گذشته با سیاست‌های اقتصادی درست به موفقیت‌های چشمگیری در این زمینه نایل آیند. بازدهی کار در این کشورها طی سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۷۰ نزدیک به ۲ برابر افماشین‌های اتوماتیک و نیمه اتوماتیماشین‌های اتوماتیک و نیمه اتوماتیک در کل تجهیزات صنعتی از ۳۳٪ به ۵۳٪ افزایش یافت. اگر در ابتدای این دوره اساسا ربوت در اقتصاد کشور وجود خارجی نداشت در انتهای آن ۵۶۰۰۰ ربوت در بخش‌های مختلف اقتصاد جایگزین گردیدند.

لازم به تذکر است که موفقیت‌های آلمان دمکراتیک هنوز تمام ظرفیت سوسیالیسم نیست اگر در سوسیالیسم سیاست‌های درست اقتصادی با علنیت و دمکراسی وسیع درهم‌آمیزد توان و ظرفیت آن به مراتب افزایش خواهد یافت.

از طرف دیگر روندها نشان داده است که امپریالیسم هرچه بیشتر در تضادهای خود فرو می‌رود. بیکاری، فقر، گرسنگی در بخش بزرگی از جهان و دهها معضل اجتماعی دیگر. جالب اینجاست که تمامی این مسائل زمانی شدت می‌یابد که امپریالیسم با بکارگیری دستاوردهای انقلاب علمی، فنی امکانات بزرگی برای حل مشکلات جوامع خود و بشریت در اختیار دارد. سرمایه‌داری انقلاب علمی، فنی را که نقش مهمی در حیات وی ایفا می‌کند، بکار گرفته و به پیش می‌برد. ولی از آنجایی که این امر در چارچوب سودآوری انحصاری و یا انحصاری دولتی صورت می‌گیرد به عمیق‌تر شدن نابسامانی‌های اجتماعی و تضادهای امپریالیسم منجر می‌گردد.

امپریالیسم: دولت یا سیستم

ماقبلا در مورد تغییراتی که تحولات کنونی بر روند انقلابی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری گذاشته، صحبت نمودیم. همانطور که گفتیم مبارزه برای مهار میلیتاریسم و تقویت گرایشی که قادر به حفظ صلح است، اساس فعالیت نیروهای انقلابی و دمکرات را تشکیل می‌دهد. در این رابطه از امکانات و احتمالات سخن گفته شد و تفاوت‌هایی که بین جناح‌بندی‌های انحصاری در زمینه صلح جهانی و غیره وجود دارد. ولی از آنجایی که اینجا و آنجا مسایل نادقیق و نادرستی طرح می‌گردند، تعمق بیشتر روی این مطلب را ضروری می‌سازد.

در رابطه با مقوله 'خرد کردن ماشین دولتی بورژوایی' بحثی در مورد مقوله دولت داشتیم. البته امروزه در سازمان صحبت از این بحث خنده‌دار است. ماهم قصد مراجعه به آنرا نداریم ولی برای

طبق تعریف ماتریالیسم تاریخی، دولت یک عامل روبنایی در واقع مهم‌ترین جز روبنای جامعه محسوب می‌شود که برپایه ساخت اقتصادی، اجتماعی جامعه استوار است. دولت می‌تواند اشکال، نهادها و ارگان‌های متفاوتی را در برگیرد که در مقایسه با دولت‌های مشابه گاها بکلی متفاوت است. در دوران قرون وسطی، در نقاطی از اروپا (فرانسه امروزین) فرانکها انتخابات در مجامع بزرگ را مرسوم کرده بودند و در جای دیگر نفوذ واتیکان برتر از هر ارگان دیگری بود. این حکومتها اگرچه تفاوت‌های معینی با یکدیگر داشتند، ولی از همه آنها به عنوان حکومت‌های مطلقه دوران فئودالیسم نام برده می‌شود.

www.iran-archive.com

در دوران سرمایه‌داری آزاد نیز عین همین پدیده را در آثار مارکس و انگلس می‌توان یافت. اگر امروز هم یک نگاه کوتاه به کشورهایی که سرمایه‌داری وابسته نامیده می‌شوند، بیاندازیم، انواع و اقسام اشکال حکومتی را می‌توان مشاهده نمود، که هرکدام ویژگی‌های خاص خود را دارد. یکی رژیم شاه است، یکی چکمه‌پوش نظامی و دیگر رژیم مذهبی جمهوری اسلامی و یا رژیم آلفونسین در آرژانتین. وجه مشخصه تمامی آنها با تمام ویژگی‌هایشان، رشد جامعه در سمت سرمایه‌داری وابسته است. در رابطه با امپریالیسم به‌عنوان یک ساخت اقتصادی، اجتماعی، سرمایه‌داری انحصاری نیز عین همین پدیده صادق است. از این زاویه ما هم با این نظر موافقیم که سوئد مثل آمریکا نیست و حتی می‌توان گفت ژاپن هم نه مثل سوئد است و نه آمریکا و صد البته حکومت ائتلافی فرانسه در اوایل دهه ۸۰ هم با بقیه متفاوت است. دیدن این تفاوت برای کمونیست‌ها اهمیت فراوانی دارد، خصوصا نیروهایی که در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در نبرد مستقیم برای مهار میلیتاریسم و حفظ صلح قرار دارند. ندیدن این تفاوت در عین حال ندیدن تفاوت بین حکومت نظامیان آرژانتین است و حکومت آلفونسین و یا مورد فیلیپین. ولی وقتی که ما از امپریالیسم سخن می‌گوییم دیگر این صحبت‌ها بی‌معنی است، همانقدر بی‌معنی که از تفاوت رژیم مارکوس و رژیم کنونی فیلیپین به تحلیل از ساخت اقتصادی، اجتماعی سرمایه‌داری وابسته بپردازیم. در بررسی از امپریالیسم باید آنرا بمثابه یک ساخت مورد بررسی قرار داد. ریشه‌ای‌ترین قوانین حاکم بر آن را شناخت و بر این پایه، عمده‌ترین خصوصیات اقتصادی آنرا بررسی نمود. مثلا مالکیت خصوصی بر وسایل تولید منشا تمام نارسایی‌ها و تضادهای اجتماعی است. مالکیت بر وسایل تولید تنها رابطه انسانها با اشیا نیست، بلکه رابطه نیروی کار انسانی، نهفته در کارگر است و سرمایه که به‌شکل وسیله تولید درآمده، در این رابطه قانون اساسی سرمایه‌داری یعنی قانون ارزش، اضافه‌ارزش و سود به‌عنوان شکل تغییریافته آن، متحقق گشته و تمامی مکانیسم‌های جامعه را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. لنین در بررسی خود از امپریالیسم، قانون کسب سود انحصاری را اثبات نمود و بر این پایه ۵ خصلت اقتصادی امپریالیسم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. تمرکز تولید و تسلط انحصارات سرمایه مالی و الیگارشی مالی صدور سرمایه، تقسیم اقتصادی جهان توسط انحصارات بین‌المللی و تلاش قدرت‌های بزرگ امپریالیستی برای کسب هژمونی جهان، لنین بر این اساس، جایگاه تاریخی امپریالیسم را به‌عنوان سرمایه‌داری انحصاری، میرنده و آستان انقلاب سوسیالیستی مشخص نمود. گذشت ۷۵ سال تئوری لنینی امپریالیسم را متکامل نموده و می‌کند ولی تمامی واقعیات درستی اساس آن تئوری را اثبات نموده است. هر فکری که بخواهد این تئوری را مردود اعلام کند، ناچار است امپریالیسم را به‌عنوان یک ساخت مورد بررسی قرار دهد و نظرات خود را به شکل مستدل و با تکیه بر واقعیات ارائه دهد.

فرشید

آبان ۱۳۶۷

www.iran-archive.com